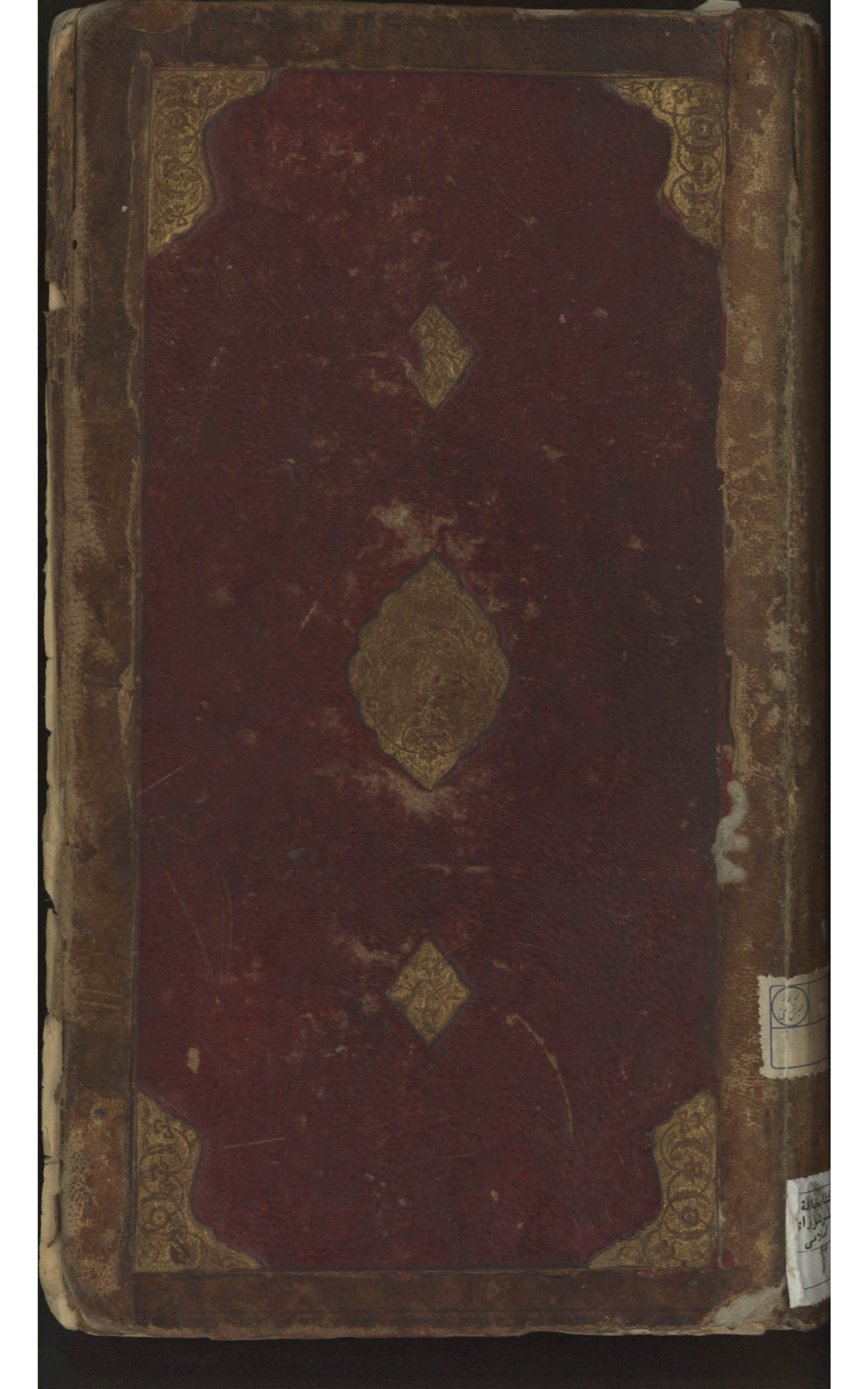




بازدید شد
۱۳۸۱
بازرسی شد
۳۷ - ۶۳
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب نورس چمن
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر ۵۴۲۶


بازدید شد
۱۳۸۱
بازرسی شد
۶۳ - ۳۷
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب نورس چمن
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر ۵۴۲۶



بسم الله الرحمن الرحیم نورس بستان خدای کریم

حمد و سپاس بدیع الاساس که نشیان فی شان در انشاو بیان آن عاجز

آمده باعتراف اذ لم تستطع امراً فدعه تکلم نمایند نثار بارگاه

واجب الوجودی سزاست که عندلیب لسان انسان در نورس چمن

بیان هزار دستان گویا گردانیده و کلبرگ بان ایشان را به نسیم گویا

کون مرحمت بنیان در صفحه دهان ذکر احسان خود منقح ساخت و شکر

بحد و قیاس که محرران دیوان کن فیکون نویسندگان ن والقلم

وما یسطرون بیرامون منها و من ذلک آن نتوانند گردید تبارک

درگاه پروردگاری رواست که ذات او از سمت زوال بری است

و سلطنت او از وصمت انتقال و انتزاع معرا است تعالی الله زهی

بیش و مانند که خوانند شش جهت او بندان خداوند و درود خجسته

ورود بر روضه پیغمبر مسیحادمی که غرض از ایجاد موجودات و انتقاش

مخترعات وجود باجود اوست و هر فردی از افراد بشر که سر چشمه نبوتش

راه یافته کام آمال خود را از شربت ابلاغ رسالتش شیرین کرده ابد

از وادی غوایت شیطانی و فیافی ضلالت نادانی بنجات یافته

در سلک مشرف گشتگان جنات عدن فادخلوها خالدین

منسلک و سرافراز گردید اعنی فهرست دیوان اصفیا و دیباچه جریده انبیا

مقتدای فرقه یجاهدون فی سبیل الله راه نمای فاتبعونی

یحببکم الله سلطان سریر اصطفا مکرم مجتبی معطی و لسوف

یعطیک ربک فترضی محمد کا حاصل هستی شد وجود شس

جهان گردی ز شادروان جودش و بر آل و اولاد آنحضرت سیما

خلیفته من بعده فی خلیقته و قاضی دینه و دنیه باب مدینه علم سید الاولین

و آخرین امام المتقین یعسوب الدین المنصوص لا فتی و المخصوص انما

الممدوح بالمباهله ... صدر الوری قطب الارض و السما امیر المومنین

علی المرتضی و اولاد و اشان که هر یک مقتضای ایهم اقتدیتم اهتدیتم

شمع شبستان هدایت و هادی گم گشتگان وادی ضلالت اند

صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین اللهم خلدت ظلال جلال اعلی حضرت

کیوان رفعت برجیس سعادت عطارد فطرت ناهید عشرت قمر طلعت

مریخ صلابت زحل هیبت مصطفوی نسب مرتضوی حسب سلیمان مکین جمشید

تمکین مظهر لطف کردگار سایه جود آفریدگار مظهر فیوضات الهی

رافع رایت و مظهر آیت شاهنشاهی فلاطون منش فریدون آیین

زیبنده تاج و تخت و نگین مشرق آفتاب امان خلق مطلع استحقاق

فاحکم بین الناس بالحق کیخسرو همت انوشیروان عدالت السلطان

ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابوالمظفر سلطان شاه عباس الحسنی

الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان رب کما نورت اغصان اللسان

ولسان الزمن بانوار حمده وشکره وشرفت رقاب اقالیم الامم بقلائد

اطاعة امره ونهیه وزین صدور الدهور بما هم ربایم تفا ملکه و قدره تا نفخه

صور روز حشر و نشور حضرت واهب علیم بذات الصدور وزد بت

میهار شرقی قمه قمه کردون علام اشته کافه خلق و عامه عباد در ظل

و اقبال و رونق نباهت و براعت در سما فضیلت و افاضت جامع

المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول اکلیل سعادت ابدی شمول

عواطف بیرمدی مستظهر سوابق ایادی میرزا محمد هادی

آنکه در حفظ ممالک منزل اند شان آنو   حکم ان من امة الا خلا فیها نذیر

طول الله عمره وضاعف دولته علی صفحات الادوار والاقران

مراقم ارقام عدله وافادته و احسانه الی یوم الدیوان برین ذره

بمقدار افتاده مامور گردید که در خدمت آن عالیمنزلت بامر انشا

مشغول بوده باشد حسب الفرمان واجب الاذعان قریب به دو سال

در خدمات مرجوعه قیام مینمود در حین قیام بخدمت مذکور مقرر فرمود که

چند کتابت که مبادا بکار آید بر صفحه روزگار مرقوم سازد چون در اوقات

بنابر مشغولی بخدمت مذکور متعذر بود که نگاشته صحیفه بپایان سازد

و در عشر اول شهر آخر سنه ثلاث وستین و الف که از ان شغل بنابر بعضی

جهات فارغ گردید مضمون این ابیات که   منت چرا بریم عطای لئیم را

همت چرا کنیم بهر کار مختصر   دریا و کوه را بگذاریم و بگذریم

سیمرغ وار زیر پر آریم بحر و بر   با بام او بر سر همت نهیم پای

یا مردوار بر سر همت گنیم سر — بخاطر فاتر راه داده ترک وطن
نموده و عازم سفر هندوستان بتاریخ عشر ثالث من شهر الخامس
من السنة الرابعة فی عشر السابعة من المائة الثانیة بعد الالف و داخل خطه الٰه
صانها الله تعالی عن الاعوار والاشرار گردید نواب عالیحضرت
سامی رتبت منیع منزلت رفیع مرتبت قدسی ذات ملک صفات مظهر جمال
مواهب واجب محمود صفاتی و صاحب جامع شرایط و ضوابط وزارت
باسرها مبین مقال الحق بها و اهلها قطب فلک تمکین مرکز عالم تحمید
و تحسین صدرنشین محافل وزارت و ما منا شگوفه باغ سَبَقَتْ
لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنیٰ و زبر مشتری شبر خرد مستشیر طغرای تماشیر
حسن تیسیر لاتو ابالث اقالیم ارضی محمود ارواح و زلال حال ماضی
مطلع انوار فیض احدی آصف پادشاه سلیمان جاه رَبِّ هَبْ لِی
مُلْکًا لَا یَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی المستنصر بعنایت الله
الملک المنان عوض بیگ انجح آماله بالخیر والامان الذی ما تعقبه مثله
در فی صدف بحر الوجود و ما استخرج شبهه جوهر من معدن الاعیان ثابته
فی اطباق عالم الشهود مایع شده مقرر فرمودند که در رکاب ظفر انتساب

آن عالیمقام آب بامر انشا مشغول گردد و در حین اقدام بامر فرمود ضمیر
الهام ماثر آن وزیر صاحب تدبیر بمود از ارباب الدول المیمون بمعنی
صورت پذیرفته بود که این اضعف عباد الله اراده دارد که سطری
چند از کلماتی که مستوره آن از عروض حوادث زمان محفوظ مانده
و مظنه آنست که بعین رضای اهل دانش منظور و ملحوظ گردد در سلک
تالیف انتظام دهد مقرر فرمودند که آنچه باوجود تشویش خاطر فاتر
جمع شده نگاشته صفحه بیان سازد اگرچه شکسته بسته این ژولیده خسته
در مقابله خوان خلیل ظهوری و عرض شکر مولانا جلال دوانی که بلغای
معانی مراتب از تقابل سیف فاضب و مخراق لاعبت نمایش
چون مطلوب آن و مقصود چنان بود که اوامر آن دو جناب لیمقیدا
و حرف آن دو بزرگوار که باوجود نضارت ریاض شباب و طراوت
بهار جوانی والتیام مقدمات معدلت و سخندانی و انتظام اسباب
وزارت و جهانبانی اوقات قدسی ساعات را صرف در حوایج
کافه عباد الله مراسم عدل و رافت و دادگستری و اساعت مسکین
نوازی و رعیت پروری مصروف مینمودند فی الواقع ایشان ارباب ملک را از عدل

ایشان نصیبی وافی و سهم اصحاب فضل را از خرمن افضال ایشان بهره
کافی بحکم من اشارته حکم وطاعته غنم اطاعت نموده بسمع رضا

بمقتضاء

اصغا نماید تا ذکر مناقب آن دو عالیمقدار که زیور صفحات لیل
و نهارست در جریده مثبت و مرقوم گردیده صغار و کبار رطب
اللسان باشند لهذا از روی بی ادبی بدرهم بیاض اوراق سکه چند
از دار الضرب حقیقت در بازار اطناب روان داشته نو رس
چمن مسمی ساخت از صرافان دار العیار سخندانی واکسیر نظران راسته بازار
معانی مسئول و مامولست که اگر نقد کم عیاری در دار الضرب این
عبارت بیابند بمحک امتحان فکر بسنجند و بعین التفات تمام عیار فرمایند
و کمینه را در بوته تعرض ذوی الاقران نگذرانند و بالله التوفیق و علیه
المستعان تمهید معلوم باد مطالع این فرخنده مطالع را که چون تمهید
این قاعده فن انشا از فایده بهره مند باشند مبرود که ایشان در این صناعت
کم بضاعت اند بیشتر شعب و مسائل و توابع از آن بر سبیل اختصار و اقتصار
ایراد می باید کرد ازین جهت بیت ز لطف حضرت بیچون و عون آل عبا
به پنج باب نمودیم ختم این انشا باب اول در آنچه محرران را

مطالب در مختصر تلخیص نموده باشند و بکوشند تا معنی و معانی را در الفاظ
جزل موجز درج کنند و در الفاظ و استعارات غریب و مشکل در قلم آوردن
احتراز نمایند تا اگر مکتوب الیه نویسنده نباشد تواند خواند و در آن مطالعه
محتاج مراجعت با غیر نگردد و اگر خوانند نبوده باشد چون بر وی خوانند
زود بفهم او رسد و باستفسار حاجت نیفتد و همچنین مطلعی مبهم افتتاح
ننماید و زود به مقصود و مطلوب باز گردند چه انشا از اصحبت و ملالت
باشد و ممکن که تمام مطالعه ننمایند و در تحصیل غرض بسته مانند و عرض نوشتجات
بسیار بسیط و سخت باریک نکنند و خطاب بقدر مرتبت و منزلت
مخاطب باید کرد نه زیاده و نه کم از آنکه زیادتی بر قلت معرفت دالست
و در نقصان نشان سفاهت و استحطاط منزلت بود و چون بذکر
مخاطب رسد دعای لایق آنکس در قلم آورد و دعا در دعا نوشتن
قبیح و ناخوش بود و مکتوب ملوک و خواتین و اکابر را بر ظهر و حواشی
چیزی ننویسند و در اخوانیات و زیر دستان جا بزداشته اند
و اگر خطاب با خواتین و دیگر زنها باشد ذکر زمین بوس و وصف آرزومندی
نباید نوشت و چون نوشته بآخر رسد آنرا باز خواند که اگر سهوی باشد

اصلاح نماید و نامه بزرگان را فراخ بپیچد و نامه کهتران را اگر تنگ بپیچد قصوری
ندارد **باب دویم** در معرفت مراتب خطاب و عرایض و مکتوبات
بامرا و اعظام علی قدر مراتبهم و درجاتهم و آن ده فصل است **بیت**
بود اول عرایض گوش کن گوش — اگر در سر ترا باقی بود هوش
فصل اول از فصول عشره عرایض پادشاهانست و آن سه نوع است
نوع اول عرضه که کهین پادشاه به پادشاه عظیم الشان نویسد **بیت**
نوشتن این عرضه را از نیکخواهی — کهین شاهی بنزد مه شاهی
عرضه داشت مخلص معتقد آیین فلان تراب آستان اقبال توامان را
بلب عبودیت بوسه داده بموقف عرض میرساند که در ساعتی که
مشتری بیامن فیض الهی از مطالع عاطفت ظل شاهنشاهی و قرین سعادت
طالع و بدر اقبال از انوار آفتاب عنایت پادشاهی در اوج عزت
لامع بود و نیر رخشان نشان عالیشان قضا توامان مرحمت بنیان
که بنام بنده دیرین و مرید معتقد آیین شرف اصدار یافته بود از افق
دولت طلوع نمود و از اشعه انوار طغرای غرا قدر مثال جهان امانی
و آمال معتقدان ارادت خصال منور ساخت موکب همایونش را مراسم

استقبال و لوازم کرنش و تسلیم که از قواعد بندگی و اطاعت بجای
آورده و رود سعادت مورودش باعث افتخاری و مضمون عاطفت
مشحونش موجب ازدیاد استظهار این بنده امیدوار گردید بد
ذره پروری که از موقف عنایت سلطانی بوسیله مقرر پیشکش بنده
قدیم بر جاده عبودیت مستقیم در بندگی جهان پناه و صدور فرمان
قضا جریان واجب الاذعانش بر طبق عهدنامه مقرره فیمابین بنده
درگاه و فلان بروفق مدعای این دولتخواه بحیز ظهور آمده و چون سبب
قدم بندگی و خدمت از جمیع بندگان درگاه خلایق پناه در پیش و نور
اخلاص و ارادت از سایر مریدان و معتقدان در پیش مرحمت سلطانی
در انجاح مطالب اثر صدق نیت و شفقت خاقانی در انصرام
مآرب منتجه خلوص عقیدت دانسته در جمیع امور بامیدواری استظهار
و استعطاف بی اشتباه جز راه اخلاص و ارادتمندی طریقی مسلوک
نمیدارد و صاحب و قبله عالم را پشت و پناه و وسیله امیدگاه
خود میداند الحمد لله رب العالمین که همواره نتایج اعتقاد و سرافرازی
و نسبت نیکو بندگی از اقران ممتاز است و بنده نوازی که در باب

بنده م اطمینان قلب ارادت آمیز جلو قبول ارا داده مرقوم کلک گوهرنگار منشیان

عطارد نشان شده که قبل ازین که آن بنده راسخ الاعتقاد و راطریق

بندگی بود و در تربیت و رعایت جانب انابت مرحمت مبذول و منظور فرموده

الحال که بسعادت نسبت مستعد گردیده می باید که در جمیع امور ذات

مقدس معلی اشرف پناه خود داند ازین بشارت سر مفاخرت

و مباهات باوج گردون رسانند و این سعادت عظمی که عطیه کبری

از عطایا اللهیست از میامن بخت و اقبال انسته بسجدات شکر

حضرت واهب العطایا جل شانه بتقدیم رسانند که این بنده حقیر را در نظر

همکنان محسود اماثل و اقران ساخته اند مزید عواطف سلطانی و عنایت

خاقانی بلند گردانید و عندلیب لسان در چمن بیان نغمات بهجه و ستان

سرآید که در ازای مراحم شاهانه شرایط شکرگذاری بتقدیم رساند تا رجان

بیان طوامیر عرایض او از منقبت و دعا بکدام انشا منشرح نماید که در طریق

عبودیت مراسم تحیت بجای آورده شود زبان ناطقه در شکر این عطا

لال است چون شیوه بندگان و مریدان خیر دعاگویی است فی آناء

اللیل واطراف النهار دعای دوام دولت روزافزون را

حرز جان و ورد زبان نموده بذیل مرحمت بیکران سلطانی متشبث و با لطاف

بی پایان خدایگانی مستظهر است امید که ظل ظلیل چتر فلک فرسای عالی

الی انقراض الزمان بر مفارق عالم و عالمیان پاینده و مستدام باد

برب العباد و صاحب قبله عالم و عالمیان سلامت چون حقیقت عهدی که

فیما بین بنده درگاه و فلان واقع شده کمترین بعرض مقدس معلی

رسانیده و قبل ازین فرمان قضا جریان شرف اصدار یافته بود موافق

عهدنامه ولایت مقبوضه منقسم گردد و طریقه اطاعت که شیوه

این مرید معتقد است مسلوک داشته ثلثان تقسیم فلان از ولایت نو تسخیر

خود بتقدیم مشخص نموده مبلغی رسانند و تتمه را موعد قرار داده سند

و صلحنامه بر طبق آن بسکه و دستخط فلانی گرفت که من بعد ایشان را

باین ولایت و زمینداران که مطیع بنده و دولتخواه شده اند رجوعی

نباشد بموجب رضای ایشان محتمل که نقل آن بنظر ایستادگان پایه سریر اعلی

متعالی رسیده باشد چون بنابر قانون عدالت و انقیاد فرمان واجب

الاذعان لازم است که فلانی هم قبول عهدنامه را مرعی دارد التماس

و استدعا آنست که عنایت بیغایت سلطانی درباره بنده صادق

الاعتقاد مبذول داشته از موقف خلافت و عدالت فرمان احب
الاذعان صریحا صادر کرده که چون فلانی ثلثان بتقسیم خود را از ملک نو
قسیم این فدوی دولتخواه گرفته از آنچه بعد از عهد و شرط تصرف
ایشان درآمده موافق قید عهدنامه ثلث بتقسیم این معتقد و افراد الاخلاص
بدهد موافق پسندی که در ثانی الحال داده و نزاعی در ادای این دولتخواه
منازعه نموده در مقام خرابی ایشان نشود بصدور این فرمان عدالت
نشان باعث ازدیاد افتخار و استظهار این بنده امیدوار خواهد شد
بیت چو غیر در که شاه قبله گاهی نیست — بغیر ذات مقدس مرا پناهی نیست
طی بساط اطناب اولی و انسب و ختم به دعا نمودن بطریق ادب اقرب
می نماید امید که حضرت مفتح الابواب که برآورنده حاجات و مدعیات است
پیوسته ذات معلی و وجود عالی متعالی آن صاحبقرانی از بلیات محفوظ
داشته در ارتفاع معارج کامرانی و اعتلای مدارج شادکامی
پاینده و باقی و بر دوام مدار ادعیه و جود و استدعا از حجاب درگاه
عالم و عالمیان پناه چنانست که این بنده راسخ الاعتقاد را از جمله مستعدان خجسته
خدمتی که فراخور حال این معتقد است بفرمان احب الاذعان کمترین بندگان

مفتخر و سرافراز فرمایند که نطاق خدمتکاری بر میان جان بسته بتقدیم رساند
امر و الاعلی **دوم باشد عرایض از خواتین بنزد پادشاه عدالت آیین**
درین معنی محرر شده و بابت یکی از حاجات یک عنبر حاجت
اما آنچه خواتین مطالب داشته باشند بدین وجه است که سمت ترقیم
یافته عرضه داشت کمترین غلامان فلان بعد از استسعاد جبهه مراد
بسعادت خاک آستان ملایک آشیان که کعبه امید حاجتمندانست
تراب موکب همایون را توتیای دیده امیدواری ساخته بموقف عرض
حجاب درگاه عرش اشتباه و ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر
میرساند که بعنایت بیغایت موحد کل و مبدا تباع ایادیان سبل بارگاه
عالمیان پناه نواب کامیاب همایون از جواهر زواهر فتح و نصرت
آراسته و المنة لله که درگاه عرش اشتباه بجنابه ظفر و نصرت
پیراسته سررشته اقبال نصرت و تمکینش بحبل المتین لم یزل محکم و دست
تصرف جلال آیینش بید **یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ** بدامن بقای لایزالی
مستحکم است لاجرم درین وقت که حسب الفرمان واجب الاذعان
نفذه الله تعالی فی بسیط الربع المسکون مقرر شده بود که این غلام

بعزم تسخیر فلان قلعه بغلان محل رو دو قلعه مزبوره را مسخر ساخته بقبضه تصرف
اولیای دولت قاهره آورد و حسب الامر الاعلی باتفاق عساکر نصرت
مآثر روانه آغرزو بوم شد و بتاریخ عشر ثانی شهر ربیع الثانی باتفاق
لشکر ظفر اثر چون هاله در اطراف قمر و مانند اوراق پیرامون شجر قلعه رفیعه
مذکوره که از غایت رفعت و متانت چون ماه و ند بلند و محکم و از فرط رسوخ
و حصانت با قبه سپهر توام بود محصور ساخته جمیع جوانب او را مواقع عالم
اعلام و مواضع قوایم شعار اسلام گردانید این بنده معتقد آیین مضمون
صداقت مشحون وَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ
يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ عمل نموده لشکر فتح اثر را رجوع بنقب زدن و سیبه
پیش بردن نمود و در زمان قریب غیر بعید به نیروی دولت روز افزون
عساکر نصرت توامان نقب و سیبه را به بدن حصاری که میعاد طایفه فجار
بود رسانیده غازیان ظفر قرین و عساکر فرصت آیین یورش در آن نمودند
بعد از تقارب و التقای فریقین و اجتماع و اقتران فئتین محاربه واقع گردید
که مافوق آن متصور نباشد از باران سهام غازیان نصرت نام
صفحه لوح نهار در چشم کفار بدکردار برگشته روزگار شب تار گشت

و غزال صحرای سپهر از صلابت غازیان شیر چهر در مغارات بروج
سپر گردید و شاهباز تیر شیر پر لشکر ظفر از نشیمن کمان در هوای عزم مطلب
گشته چنگال اهلاک بر تذرو حیات آن طایفه ناپاک محکم ساخت و مساح
حسام غازیان ظفر فرجام در بحر حرب نصرت ختام وجود حیات
آن طایفه لیام را طعمه صباح و شام ساخته در ساعتی سعید چون صباح
عید غازیان ظفر قرین بقلعه رفیعه که طایران وهم و خیال را بر شواهق
وصال آن عروج نبود و کنگره دیوار حصارش در نظر عقول و حواس
مماس محدب فلک البروج می نمود داخل گردیدند آنجماعت روباه
طینت تاب حمله شیر صولتان نیاورده چون چهره ذوات ذمیمه صفات
ایشان از انوار نجات محروم آمد جمیع اموال و مواشی خود را بی تعقل
و حواشی سراپا جان خود ساخته جواهر زواهر گران بها بر طبق عرض
وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا بلشکر ظفر اثر گذاشته راه دار
البوار پیش گرفته بمقر اصلی شتافتند بقیة السیف امان خواه را از مقتضیات
فطری و جبلی که لوازم آن دودمان نبوت نشان مرتضوی نشانست
از بادیه ممات نجات داده بسعادت اسلام که قصوی و قضا رای

دولت این دودمان خلافت نشان مشرف گردانید بعد از ملاحظه
این سوانح بشارت انوار و مشاهده این لوایح بشاشت آثار بر وفق
مدلول وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ باب استمالت و افرو نوازش
مستکار بندگان نواب کامیاب همایون جمجاه مانی و آمال بسکنه آن
مرز و بوم را از خواص و عوام مفتوح و بساحت قلعه مذکوره را مردان کار
و سواران کرار ممتنع الفرار و پیادگان چالاک بیشمار چنان استوار ساخت
که مور وهم و خیال اهل عناد پیرامون آن نتواند گردید و دست آمال اهل کفر
و ضلال معانقه عروس وصال آن نتوانند شد و فلانی که درین کارزار
نهایت مردی و مردانگی نموده سرداران سپاه نصرت شعار نموده که
بعد از آنکه این معنی بمسامع باریافتگان سریر خلافت مصیر عرش نظیر رسید
حجاب درگاه عالمیان پناه بهر که رجوع فرماید او بسیار در زیاده‌ی
ادبی نمود و جرات نمی‌نماید امید که الی انقراض الزمان ذات مقدس
بندگان کامیاب همایون که واسطه امن و امان و سبب نظام عالم
و عالمیانست در ضمان سلامت بوده دولت روزافزون ابد مقرون
بزمان دعوت با نصرت حضرت صاحب الامر و الزمان علیه صلوات الله

الملک المنان متصل و مقرون باد برب العباد و النبی و آله الامجاد ایضا
در مطلب بواسطه استماع خبر کوفت عرضه داشت کمترین
غلامان فلان تراب آستان ظفر توامان را توتیای دیده امیدواری
ساخته بموقف عرض حجاب درگاه عالم و عالمیان مآب میرساند که
چون استماع شد که بندگان همایون را که جانهای غلامان بلاگردان
و قربان خاکپای مبارکش باد درینوقت اندک انحرافی بمزاج مبارک
همایون عارض شده و الحمد لله که از برکات ارواح مطهر حضرات ائمه
معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بزودی بصحت و عافیت
مبدل گردیده بخاکپای اشرف قسم که بمحض خبر انحراف مزاج که الهی
سامعه مانندگان از شنیدن این کلمه موحش بی‌نصیب بوده باشد
از توزع بال و تفرق احوال نزدیک بود که چون مرغ نیم بسمل بر خاک
افتاده آغاز طپیدن نماید که مقارن آن خبر صحت بگوش رسید و این
مژده جانی تازه یافته از فرط خوشحالی بر جود ما لبده غمهای جهان را
یکبارگی فراموش نموده از سر خضوع و خشوع جبهه فرسای عبودیت
گشته سجدات شکر بتقدیم رسانید حقا و بعزة الله تعالی که اگر خبر انحراف

۲

مزاج وصحت وجود متقارن باید بکرار استماع می نمود از بن خبر وحشت اثر
امید زیستن نداشت مسئول از درگاه واجب الوجود آنکه ذات اشرف
اقدس که واسطه رفاه حال رعایا و فراغ بال برایاست تا قیام قیامت
در ضمان سلامت بوده غبار کدورت و ملال بر اذیال عمر واقبال
ابدی الاتصال همایون نشسته دولت روز افزون بزبان دعوات
حضرت صاحب الزمان متصل و مقرون باد برب العباد والنبی و عترته
المعصومین الامجاد ایضا در طلب بجهة فرستادن چرغ و وصول آن
عرضه داشت کمترین غلامان فلان خان آسمان نشان که مقبل شفاه سلاطین
نامدار و ملتثم خواقین کامکار رست کحل الجواهر دیده امید واری ساخته
بذروه شرف عرض بار یافتگان کریاس گردون اساس میرساند که
چرغ زرین بال شفقت و مرحمت بیکران همای همایون فال کرمت و موهبت
انتسان بی پایان که از آشیانه نوازشات ملاغایات واوج تفقدات
ملانهایات پرواز نموده بدستیاری این موهبت عظمی و مددکاری
این سعادت کبری تیر رک بندگی و افتخار باوج عزت و برتری برافراشت
امید که تا نسر طایر را در این چرخ مبری مقام است عقاب دولت

وکامرانی حسب المدعا اولیاء دولت ابد قرین صید و شکار شاهباز اقبال
ابدی الاتصال همایون بوده ظل ظلیل ابدی التظلیل همایون بر مفارق
بنی نوع انسان بتخصیص این کمترین غلامان و غلام زادگان پاینده
و مستدام باد برب امر کم اعلی ایضا بجهة وصول قم و بکدست طوغان
عرضه داشت کمترین غلامان فلان بعد از تقبیل عتبه علیه گردون قیاس
و تلثیم سده سنیه فلک اقتباس بموقف عرض میرساند که در زمانی
سعید که کواکب مسعود کسب سعادت از آن میمنت و الغرور و شرف مطالعه
رقم اشرف که از موقف عز و جلال مشتمل بر تفقدات گوناگون نوازشات
از حصر بیرون عز صدور یافته بود معزز و ممتاز و مفتخر و سرافراز
گردید و بکدست طوغان که بمصحوب فلانی مرحمت شده بود در رسید
واز ورود میمنت مورود آن سر افتخار را بایوان کیوان رسانید
و بعد از وظایف شکرگذاری واز دیاد دوام دولت و خلود جاه
و حشمت که ورد شبانروز جان و حرز جنان است قیام نموده امید
وارست که تا قیام قیامت سایه خورشید پایه همایون بر مفارق
عالمیان و عالم بتخصیص این کمترین غلام زادگان مستدام باد برب العباد

ایضاً بجهت رسیدن خبر فتح عرضه داشت کمترین غلامان عتبهٔ علیه
عرش آسا و سدهٔ سینه فلک فرسا که مسجد جباه سلاطین کامکار و ملثم
شفاه خواقین عالی‌مقدارست بلباب عبودیت بوسه داده بموقف
عرض میرساند که در ساعتی که سعد اکبر کسب سعادت ازان نماید بعز ورود
رقم اشرف معزز و ممتاز و مفتخر و سرافراز گردید و فتوحات غیبی که
در نبولاقرین حال کافل امانی و آمال اولیاء دولت قاهره همایون گردیده
و ایالت و شوکت و حشمت پناه عالیجاه فلان بمحض توجهات
آلهی و اقبال بیزوال شاهنشاهی مظفر و منصور گردیده سجدات شکر باری
تقدیم رسانیده ابواب عیش و شادمانی برروی کمترین غلامان مفتوح شده
و غلغلهٔ نشاط بقبهٔ افلاک رسانید امید که همواره اجباء دولت روزافزون را
فتحی تازه و نصرتی بی‌اندازه دست داده امید که اعادی دولت روز
افزون مغلوب و مقهور گردیده نیست و نابود شوند بحق محمد و آله الامجاد
عریضه که دران مطلب نبوده باشد عرضه داشت کمترین غلامان
فلان بعد از تقبیل آستان سعادت نشان و لثم سلم جنت فردوس
مکان بذروهٔ عرض حجاب بارگاه گیتی‌پناه میرساند که در بهترین وقتی
از اوقات و شریفترین ساعتی از ساعات بعز ورود و شرف مطالعهٔ رقم
اشرف مفتخر و سرفراز گردیده و از تلطفات بیکران و تفقدات بی پایان
از حصر بیرون که شامل حال کافل امانی و آمال این غلام شده بود سر
مفاخرت و بندگی بعیوق رسانیده امیدوارست که ظل ظلیل ابدی
التظلیل الی انقراض الزمان از سر جهان و جهانبانان مخصوص این کمترین غلامان
کم نشود و زمان دولت روزافزون بزمان دعوت با نصرت
حضرت صاحب الامر متصل و مقرون باد رجاء واثق و امل صادق
که چون از سر اخلاص و صمیم قلب است بهدف اجابت قران یافته
آثار آن بروزگار برکات خجسته صفات فرخنده آثار همایون
واصل متواصل گردد **نوعی دیگر** عرضه داشت کمترین غلامان بعد از
تلثیم عتبهٔ علیه والا و سدهٔ سینه سدرة المنتهی بذروهٔ عرض بندگان
کیوان نشان بلند پایه فلک‌شان بارگاه عرش اشتباه میرساند که الحمد لله و المنه
که از میامن اقبال بیزوال ابدی الاتصال مهمات این حدود و از
توجه نواب کامیاب ولی نعمت حقیقی که جانم بفدا بانش باد برحسب دلخواه
احباء دولت روزافزون همایون است و از هیچ ممر و طرف امری که مکروه

طبیعت و لبنای دولت قاهره بوده باشد واقع نیست و جمهور سکنه و عموم متوطنه
انجد و یکی در مها و امنیت فارغ البال مرفه الحال غنوده لیلا و نهارا
بسر او جهار ابو ظایف دعای دوام ایام عمر و دولت قاهره و بقای
سلطنت باهره اشتغال دارند امید که ظل ظلیل همایون الی انقراض الزمان
بر مفارق عالم و عالمیان خصوص این کمترین غلامان ابدی التظلیل باد برب
العباد **نوع دیگر** عرضه داشت کمترین غلامان فلان خاک آستان
سما نشان را کحل الجواهر دیده امیدواری ساخته بذروه عرض حجاب بارگاه
گیتی پناه میرساند که الحمد لله والمنه که از میامن اقبال بیزوال مصون
از اختلال از هیچ ممر و طرف امری که مکرر خاطر فیض مظاهر بوده باشد
واقع نیست امید که دولت روزافزون بزمان دعوت حضرت صاحب
الامر متصل و مقرون باد برب العباد والنبی و آله الامجاد **نوع دیگر** عرضه داشت
کمترین غلامان فلان خاک آستان عرش توامان را کحل الجواهر دیده امید
واری گردانیده موقف عرض ایستادگان درگاه عرش اشتباه میرساند که
الحمد لله والمنه که از میامن مراحم الله دولت روزافزون کافه رعایا و عجزه
و سایر متوطنین این ولایت در مهد امن و امان برفاه حال و فراغ بال

بدعای دوام دولت ابدی الاتصال اشتغال دارند و امری که خلاف رضای
اولیاء دولت ابد قرین بوده باشد واقع نیست و کمترین غلامان تمام
اوقات در نظم و نسق الکا و ضبط و توفیر مال دیوان و مهمات ضروری
ات داران و تحصیل داران و تحصیل دعای خیر بجهه ذات مقدس ولی
نعمت حقیقی و قبله تحقیقی بجان و جنان قیام و اقدام مینمایند امید که
بعنایت الله سبحانه قرین اجابت بوده زمان دولت ابد پیوند
بزمان دعوت با نصرت صاحب الامر والزمان علیه الصلوات الملک
الرحمن متصل و مقرون بوده اعادی این دودمان خلافت نشان
پیوسته پایمال سم ستوران عساکر ظفر توامان گردند برب العباد
والنبی و آله الامجاد **دویم نزد وزیر عدل منشیه که چون درش حرفیت و فضل منشیه**
وزیر شاه دین عباس ثانی   که ز داو سکه صاحبقرانی
مخلص بلا اشتباه و داعی خیرخواه فلان بوسیله ادعیه وافیه مستجاب
و اثنیه زاکیه مستطابه خود را فرایاد خاطر فیض مظاهر خدام والا مقام
نواب مستطاب قدسی القاب مرتضوی انتساب جلی الانساب در صدف
نبوت و کرامت گوهر درج ولایت و امامت خورشید سما سیادت

ونجابت بدر فلک هدایت ونقابت مهر سپهر عظمت وسروری در اوج

نصفت ومعدلت گستری نگین خاتم دولت واقبال خاتم نگین ابهت

واجلال غره جبهه آفرینش جبهه غره دانش وبینش مطلع آفتاب سمو مناقب

مشرق کواکب علو مراتب طغرای تباشیر جبین تیر آئینه عرایس صور

نقد بر ممهد قواعد دین ودولت ناظم مناظم ملک وملت مرکز دایره بر

وامتنان محیط مرکز جود واحسان مجمع مواهب ومحامد وَفَضَّلْنَا

بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ پرتو انوار إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي

الْأَرْضِ بدر ممالک العالم مالک ازمه ارباب السیف والقلم

اعتماد الدولة العلیة العالیة الخاقانیة ادام الله میامن حشمته وسعادته

واقباله آورده معروض رای ملک آرا میکرداند که الحمد لله والمنة که

از ریاض صداقت واتحاد که همواره از فیض نسایم الطاف ربانی

گلزار جنت آثار شده الوان ریاحین محبت ووفاق مخضر ومزهر وشگفته

از یمن تربیت واعطاف سبحانی اشجار طوبی مثال شده اثمار گوناگون

مودت واتفاق مثمر ست محبان یکجهت گل مراد چیده وحساد وخار

رشک وحسد در دل خلیده نهال تمنا درین بوستان بکام دوستان

بالیده

بالیده وغنچه آرزو بر گلبن مقصود بر حسب خواهش دل خندیده ودست

رجا در چیدن گلهای آب ورنگ بشاخسار آمالش رسا وواهب امید از هاطل

رحمت مطالب لبریز وفق مدعا امید که الی انقراض الزمان این حدیقه فردوس

آیین از رشحات سحاب عنایت رب العالمین نزهت بخش خاطر

احباب باد ورب العباد چون بنا بر رابطه التفات واتحاد قدیم همواره

الطاف والتفات نواب مظهر خلوص عقیدت وصدق ارادت این مخلص

بوده بانی شفقت ولی نعمت حقیقی وعنایات نامتناهی قبله تحقیقی کرم جام

بهر باشند باوکرده اند ودر جمیع امور سوای آن عالیجاه در درگاه

جهان پناه مربی ووسیله ندارد ولهذا تکیه بر التفات ومهربانی والای

آن بدر فلک تمکین نموده در خبولا وازده راس اسب نجدی که

حسب الحکم جهان مطاع مقرر شده که این غلام از عربستان ابتیاع

وانفاد درگاه معلی نماید بملازمت فرستاد که اگر مقتضای رای انور

عالی بوده باشد در وقت مناسب بنظر اشرف رسانیده کان پایه سریر خلافت

مصیر عرش نظیر رسد توقع وترقب از مکارم اخلاق وعمایم اشفاق

خیالست که بنهجی که همیشه انصرام مهام دوستان یکجهت خود در ذمت همت

عالی همت لازم دانسته مراسم شفقت و مهربانی مبذول داشته اند در
عرض دعای این محب صادق الولا بپایه سریر معلی لوازم محبت و یکانکی
معمول دارند که بهمین توجه ظاهری و باطنی آن مفخر الاعاظم مشمول
عواطف کوناکون ابنا و کان درکاه عالم و عالمیان کردد
و اساس موافقت و بنیان موالفت را بارسال مفاوضات و انهار
مرجوعات و خدمات مشید و مستحکم داشته مسرت بخش خاطر خلت
ناظر کردند زیاده ازین اطناب نمی نماید ایام بکام و دولت باقی و بر دوام
برب العباد **نوعی دیگر** مخلص خیرخواه فلان بعد از اظهار مراسم اخلاص
و دعاکویی که شیوه مخلصان و داعیان صمیمی است معروض رای ملک آرای
و مرفوع ضمیر منیر عقده کشای نواب مستطاب قدسی القاب سیادت
و وزارت و عظمت مرتبت شوکت و حشمت و جلالت منقبت
نصفت و معدلت و ابهت منزلت رافت و عطوفت و مکرمت
شعار کردون اقتدار خورشید اشتهار ایران مدار مرتضوی انتساب
عالمیان مآب جلیل الشانی سلطان العلمایی عالیجاهی سپهر طاله السامی
اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیه موتمن السلطنه البهیه السلطانیه

میکرداند

میکرداند که لیلا و نهارا و سرا و جهارا استقامت احوال خیر مآل
و استدامت جاه و جلال آن معدن احسان و افضال را از درکاه
مهیمن متعال مستدعیست انه سمیع و مجیب التماس آن و توقع
چنانست که مخلص خود را از حاشیه خاطر مودت ناظر محو و منسی نفرموده
و پیوسته مژده سلامت ذات خجسته صفات فایض البرکات و ارجاع
خدمات مفتخر و سرافراز فرموده اشاره علیه دریغ نفرمایند که بجان و جنان
منت داشته بتقدیم رسانند زیاده جسارت نمود ظل ظلیل عالی لایزالی
باد بالنون والصاد و النبی و آله الامجاد **نوعی دیگر** عرضه داشت
کمترین بندکان اخلاص آیین فلان بذروه عرض ایستادکان مجلس
شریف عالی و مشرفکشتکان محفل منیف متعالی میرساند که الحمد
لله رب العالمین که از میامن مراحم اولیای دولت قاهره کافه رعایا
و عامه برایا و سایر متوطنین این ولایت در مهد امن و امان برفاه
حال و فراغ بال بدعای دوام دولت ابدی الاتصال و استقامت
ذات فایض البرکات آن خدایکان حقیقی و قبله تحقیقی اشتغال
دارند و امری که خلاف رضای اولیای دولت ابد قرین بوده باشد

واقع نیست و درینولا عریضه بخدمت ایستادگان پایه سریر خلافت

مصیر و حجاب درگاه [illegible] پناه نوشته ملازمت فرستاده

شد که اگر مقتضای [illegible] آن خدایگان حقیقی بوده باشد در محل

مناسب بهمین توجهات عالی نظر ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر

عرش نظیر رسد زیاده گیادبی نموده وجرات نمی نماید ظل ظلیل

عالی علی مفارق العالی والاهالی پاینده و مستدام باد برب العباد

والنبی وآله المعصومین الامجاد دیسیوم این بما داشت از خان اعظم

نزد بیگم خواتین معظم نهال عمر علیا حضرت حور المنزلت

بلقیس رفعت عذرا طهارت زهرا عبادت کبری کرامت مشتری

سعادت ساره سیرت مریم احترام فلک احتشام گردون حجاب

خورشید احتجاب قمر رکاب قدسی القاب جخسته صفات ملکیه

الملکات حاویه انواع الیامن مع البرکات خلاصه بنات حوا و آدم

مالک رقاب الامم صدف سلطنت عظمی چراغ افروز دودمان

خلافت کبری بارقه لوامع دولت ابدی لامعه بوارق عظمت سرمدی

خدیجة الزمان بتول الدوران ملکه زمین و زمان خلاصه خواتین المعظمات

فی العالم زبدة العفایف والمخدرات الامم فی العرب والعجم سرو برده

نشینان حجله کرامت افسر خلوت گزینان سرادق عظمت و خدارت

آفتاب اوج شهریاری ماه اقبال ماه آسمان بختیاری اجلال صدف دریا گوهر

مملکت بانی خورشید بلند پایه فلک کامرانی ملکه روی زمین آرایش

سرادق عز و تمکین صورت رحمة للعالمین مظهر کریمه ان الله اصطفیک

وطهرک واصطفیک علی نساء العالمین در چمن امانی و آمال

از رشحات سحاب الطاف آلهی سرسبز و سیراب بوده درجات

عالیات عفت توامان روزافزون و فرقدسای فرقدان ایوان

کیوان برابر باد برب العباد بعد از تقدیم مراسم دعای ابد پیوند که

ورد شبانروزی این بنده درگاه است مسامع خادمان علیه

میرساند که الحمد لله والمنه که مجاری حالات این لایت بروفق اراده

احبا دولت روزافزون بر نهج خیر و صواب گذرانست وامری که

موجب ملال خاطر اولیا دولت قاهره بوده باشد سانح و واقع نیست

امید که سایه بلند پایه ولی نعمت حقیقی که صد هزار جان گرامی فدای خاک

پای مبارکش باد و آن قبله تحقیقی از سر کمترین بندگان کم نشود و مخدومه

واله توقع آن والتماس جنابت که پیوسته بارجاع خدمات مخلص خود را
مبتهج ومسرور فرمایند که بجان منت دانسته بتقدیم رساند زیاده
ادبی نمی نماید ظلال علیه مستدام باد نوعی دیگر مخلص خیرخواه فلان
بموقف عرض نواب سرادق عصمت قباب عفت نقاب مقدس
احتجاب مرتضوی انتساب ولیه عصر وحاجبه روزگار کامله دهر برگزیده
پروردگار رقده وطاهرت واسوه زاهرت صفیه صافی نیت وفیه
وافی طویت ملکه قدسی ملکات وملکه سماوی برکات صفوت زمین وزمان
برکت کون ومکان موجه دریای قدم صدف محیط کرم چراغ خاندان
ولایت فروغ دودمان هدایت سراج محراب عبادت مشکوة حرم
سعادت ناصیه طاعت ایزدی باصره سلطنت سرمدی قایمه سریر تمو
مراتب قاعده کرسی علو مناقب خاتون منصه رفعت بانوی حجله دولت
نقاب کبری هودج عزت زینت بخش طیلسان عزت عطیه وارد بین عالم
بالاخره به رحمت ایزد وتعالی نعمت گرامی هدیه امانی دولت عطای
موهبت آسمانی نقطه دایره فضل وافضال دره فاخره دولت واقبال
شکوفه بهارستان عدالت دوحه نگارستان جلالت بازغه انوار

ولایت وولا نایره شعله عظمت واعتلا دره میامن کسبی ووهبی بحنه
مکامن سری وقلبی واسطه عقد دانش وآگاهی رابطه انتظام سلسله
ولایت وآلهی شجره طیبه صفوت وصفا مرآت حقیقت نمای وعندنا
لزلفی وجهه همت مشرقات اهل زمین مساعده دولت ودین اصل
اصول وجه برومندی نخله شریفه روضه ارجمندی مستوره معجر حلم
وحیا مخدره مقنعه عزت وکبریا دربعه انجلای عفت وشهادت وسیله
انکشاف صبح دولت وسعادت پرده نشین سرادقات آسمانی علیه علیا
مریم مکانی میرساند که الحمدلله والمنه که از میامن مراحم اولیای دولت قاهره
مجاری حالات قرین خیریت واکراهی که موجب ملال وکلال خاطر احباء
دولت روزافزون بوده باشد واقع نمیشود امید که سایه بلندپایه
ولی نعمت حقیقی که صد هزار جان گرامی بقربان وبلاگردان خاک پای کیمیا اثرش
باد وآن قبله حقیقی کم نشود بحق محمد وآله امید تمنا چنانست که پیوسته
بارجاع خدمات این غلام را مبتهج ومسرور فرمایند که نطاق جهد خدمتگاری
برمیان جان بسته بتقدیم رساند زیاده ادبی نمی نماید ظلال جلال
علیه پاینده ومستدام باد برب العباد والنبی وعترته المعصومین

الامجاد والاجواد **چهارم نامه از نزد بزرگان بوذرا خلاص نزد صدر**
ایران خوالص دعوانی که روشنگری اخلاصش زنگ کدورت از خاطر
خاص و عام زداید و خصایص تسلیماتی که عقده کشای اختصاصش
بانامل تدبیر گره از کار فروبسته عالمی کشاید با هدایا تحیاتی که از فروغ
رخساره خصوصیتش از فرط نوربخشی و صفا چشمه خورشید تا بازار روشنی
و ضیا بخشد بعالی مجلس شریف و سامی محفل منیف بندگان نواب مستطاب
معلی القاب ایرانیان آب اسلام و اسلامیان ملاذ خلایق معاد
هدایت و ارشاد دستگاه محبان و مخلصان امیدگاه عالیجاه
جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول مرجع ارباب علوم و دین
ملجا اصحاب فضل و یقین نقاوه خاندان طیبین و طاهرین خلاصه
اولاد سید المرسلین دام الله تعالی ظلال صدارته و ارشاده
و برکات انفاسه و طیب میامن افادته و افاض علینا شرایف
شرایعه و افاضته رفع میگرداند و پیوسته از واهب شکور **انه**
علیم بذات الصدور مستدعی است که ذات معلی آن عالیجاه
و وجود متعالی آن خلایق پناه از حوادث ازمنه مصون و محفوظ

بوده

بوده در مسند شادکامی کامیاب ازین بوده باشند منبه وجود
بعد از تبلیغ دعوات مصادقت آیات و ترسیل تحیات زاکیات
مخالصت غایات مشهود رای عقده کشا و مرفوع ضمیر منیر شرع
آرای مودت اقتضا میگرداند که چون مدتی بود که از نسیم مفاوضات
سامی غنچه دل مشتاق را تبسمی قسمت نشده و از عالم انبساط که
مرتب بر اطلاع کیفیت حالات است مرهون عقده التغافی مانده
بود لهذا بدین ودیعه الاخلاص مصدع اوقات شریف گردیده
فلانی را بجهة تجدید و تاکید قواعد دوستی و رفع فراموشی روانه
ملازمت سامی نموده در صدد جنانست که پیوسته بفنون ارسالات
و انهاء سوانح حالات نصرت سمات صحیفه مودت صفات را
موشح و مزین داشته اطلاع بر نتایج مساعی جمیله و آثار جلیله را
فوزی دیگر شمارند و انتظار ارجاع خدمات چه گنجایش امید که همواره
از طلوع صباح نصرت الهی و پرتو عنایت شاهنشاهی کامجوی
روسفیدی بوده چهره عافیت را از زحمت انسقام خجالت مصون
باشند برب العباد و النبی و آله الامجاد **نوعی دیگر** مخلص بلااشتباه

فلان بعد از وظایف دعاگویی و لوازم ثناخوانی که شیوه مخلصان
صمیمی است بعز عرض بندگان نواب مستطاب جلالت مآب
مرتضوی انتساب جلی الانساب مستغنی عن الاطناب سلالة
العترة النبویة نقاوة النخبة الطالبیة محیی المراسم المرتضویة
موسس القواعد المهدویة منتجب حبیب الله رب العالمین صدر
الاسلام والمسلمین المنصور بنصر خیر الناصرین لا زال ایام صدارته
واقباله الی یوم الدین میرساند که چون فلانی بار دوی کیهان پوی
آمده بعرض وکلای آن عالیجاه رسانیده که محلی چند در فلان محل
از محال فارس مرحوم فلانی وقف نموده و از وی وارثی مخلف
نگذشته بنفو بضی است و تولیت آنرا باسم خود و نصف باسم
زید که منبها بدکه عم زاده اوست مثال لازم الامتثال آن عالیجاه
صادر نموده و حال آنکه از مضمون سواد وقفنامچه معتبره که بمهر ثواب
مستطاب جنت آرامگاه والد بزرگوار آن عالیجاه طاب ثراه
که در دست دارد و بنظر خواهد رسید واقف مذکور محال
مذکور را وقف بر فلان محل و تولیت آنرا رجوع بنفس خود نما داشت

باقیه نموده و بعد از خود بارشد ذکور اولاد خود و بعد از ان بارشد
ذکور اولاد اولاد خود ما تعاقبوا و تناسلوا نسلا بعد نسل و بعد از انقراض
ایشان متعلق باشد بذکور اناث ثم ارشد ذکور اقرب الناس
الیه و از واقف مذکور اولاد مخلف نگشته و بموجب شرط
واقف که بفقدان ذکور اولاد باقرب رجوع شده نوبت تولیت
بوالد زید مذکور که عم زاده واقف بوده رسیده و در این باب
نیز محضری که بمهر اعیان فارس رسیده در دست دارد و بعد از
والد او اولاد ذکوری منحصر در مشار الیه است و بموجب شرط واقف
چون بوی رسیده مدتیست که صاحب تصرف است و آنچه بر کمترین ظاهر
شده از قرار شهادت بعضی از حضرات و محضری که بمهر سادات و اعیان
رسیده و در دست مومی الیه است از واقربی بواقف نیست
چون واجب بود حقیقت را بعرض رسانید که شمه از عواطف بی دریغ
شامل حال مومی الیه و ملاحظه اسانید و نوشتجات او فرموده احقاق
حق نماید از الطاف و مرحمت آن عالیجاه بعید نخواهد بود زیاده
اطناب نمود **نوعی دیگر** العبد الداعی فلان بعرض لدی النواب المستطاب

بار شد

ظل ظلیل عالی لایزالی باد رب العباد

مبدأ الآداب الناطق بالحکمة والصواب الآمن من فزع یوم الحساب

انشاء الله تعالی سید السادات وسند ذو الفضل والافادات

منبع السعادات منبع البرکات رفیع الدرجات لا زال کالشمس الشریف

مهدی الهادی نتیجه حسب الله رب العالمین دام ظله علی العالمین

سیما العالمین وجعله من الذین **لا خوفٌ علیهم ولا هُم**

یحزنون وثبت له قدم صدق الی یوم الدین ان الفقیر المعترف

بالعجز والتقصیر داع الدولة القاهرة والسیدة الزاهرة لکم بالنصر

والظفر ونفاذ الامر ساع ببرکة توجهکم فی تکثیر الداعین وقضاء حوایج المؤمنین

حسب الامکان واستعداد الزمان راج من عمیم الاحسان جسیم

الامتنان ان النظر الیه بعین التأیید بما نرونه ناجعا فی ترویج ما ابتلی

من الامر الشدید قلبا امن التفاتکم یعنی من مزید التوکید ثم ان

حضرت فلان دعی فاجاب وقدم الی ما قدم من موجبات الثواب

رضوان الله علیه ولکم السلام وطول العمر باعث حمایه واطلب غمامه

وخلف علی رتبة بنین بالغ ومراهق وطفلین وجعل امر وصایات الی فلان

والنظر للفقیر المعترف بالعجز والتقصیر وهم الی الآن فی دار السلطنه اصفهان

منتظر

منتظرهم ما براد امرکم العالی من نوب الایام واللیالی من نقلهم او عبره وحیث

ان المعتمد السعید المومی الیه لا یخفی عن النواب المستطاب حاله من فات

یده وماله فان صدر الامر بامضاء سیورغاله باسم اطفاله فلا ریب ان

ذلک موجبا للثواب الجزیل والذکر الجمیل وانتم المفزع فی المهمات والحکم

المرجع فی جمیع الحالات وشکلکم لا یحتاج الی التطویل والالتهاب والسلام

علیکم والامر الیکم **نوعی دیگر** مخلص ترین دعاگویان فلان که فی آناء اللیل

واطراف النهار رطب اللسان است و نطاق ذکر مناقب فلانی بالغایة

صدق ومحبت و خلوص ارادت آن عالیجاه از دیرگاه بر میان جان بسته

ادعیه صالحه و اثنیه فاتحه از راه ولا یجانب والا در جمیع اوقات خصوص

در مظان اجابت مرعا روانه میدارد و چون از شوایب ریا مبرا و معرا است

امیدوار است که بهدف اجابت مقرون گردیده حق سبحانه و تعالی

چنانکه ذات مبارک آن عالیجاه بخصایص انصاف و معدلت و بسط

جناح رافت بر ضعفا رعیت و افاضت احسان و انعام بر خواص

و عوام مخصوص گردانیده است و ایام و ساعات اورا رهین تاسیس

خیرات و تاکید قربات کرده اطناب اطناف ابن جلالت را باوتاد خلود

موکد گرداناد و عطف امن آخر الزمان بطراز اعزازش مطرز و مقرون
دارادمنه وفضله بعد از عرض عامشهود رای خورشید ضیا میگرداند که
چون فلانی که از جمله شرفا و نجبا شیراز و محلی بحلیه صلاح و تقوی است
سرور دنیا بر عقبی نگزیده و با وجود کلفت عیال و اطفال از موت
تعب و محنت طلب از امثال و اقران بطوع و طمع اعراض نموده
و علاقه حرص و طمع از کیسه و کاسه رعایا قطع کرده و قدم شکیب و قناعت
بر جاده الباب المحراب والرزق علی الله مستحکم گردانیده نطاق خدمتگاری
شریعت مصطفوی بر میان جان بسته و از صدق عقیدت و خلوص
طویت بدعاگویی دوام دولت ابد پیوند مشغول است و با وجود عدم
ملک حاصل وظیفه و سیورغال که وجه معیشت متاهلان می شود
تعب و مشقت دارد و همیشه آبا و اجداد موما الیه بموجب احکام مطاعه
و فرامین واجب الاطاعه صاحب عزت و سیورغال بوده اند و در زمن آفت
بنابر عدم قدرت از شرف ملازمت محروم گردیده و فلانی عم موما
الیه احکام لازم الاذعان را بنظر کیمیا اثر خواهد رسانید متوقع است که
ملازمان را مقرر فرمایند که نظر التفات درباره موما الیه دریغ نفرموده

بوجهی که وجه معیشت متاهلان نموده و بفراغ بال و رفاه حال بدعاگویی
دوام دولت مشغول گردد که سرور موما الیه و متاهلان او باعث
سرور دارین آن عالیجاه میشود و یقین که ملتمس مخلص خود را بعز
اجابت مقرون خواهند گردانید که باعث امیدواری مخلص
و ممکنان شده این داعی و مشار الیه در ازاء آن در دعا خواهند افزود
و تا هنگام شرف ملازمت داعی خود را بارجاع خدمات متهیج
خواهند ساخت امر کم مطاع والسلام علیکم اولا و آخرا و ظاهرا
و باطنا و رحمة الله و برکاته **نوعی دیگر** که چون فلانی از نجبا و اشراف نسبت
و آبا و اجداد همیشه از اهل فضل و صلاح بوده تشیع و دین داری
ایشان از مضمون ارقام مطاعه که در دست دارد ظاهر و مبین است
و مشار الیه خود بزیور صلاح و سداد آراسته و جمعی کثیر عیال
و اطفال دارد در استحقاق سیورغال و وظیفه از اقران ممتاز
دارد و جمعی از اهل دعا در ایام حیات ضروری مشار الیه مطلب را قسمی
دیگر معروض داشته اند سیورغال و وظیفه مشار الیه باسم خود گردانیده اند
آنچه بر کمترین ظاهر است بسبب ارث و بحسب صلاح و کثرت عیال

واستحقاق مشارالیه زیاده از آنست چون از عالم اخلاص و یکجهتی که
بخدمت عالی دارد حرمان مستحق اجازه نداشت لهذا بدین وجه
جسارت نمود که اگر پرتو توجه و التفات بر حال مشارالیه انداخته
مقرر فرمایند که از میراث آبا و اجداد خود محروم نگردد و که بصدق
فرق مبارک اشرف سیورغال و وظیفه اجدادی مشارالیه را
بدستور در وجه وی مقرر شود که صرف معیشت خود و عیال نمود
مرفه الحال بدعاگویی دوام دولت قاهره ابد پیوند و شکرگذاری
عنایت و مرحمت آن خداوند اشتغال نماید یقین که ثواب
آن بروزگار فرخنده آثار عاید خواهد شد و عندالله ماجور و مثاب
خواهند بود امر کم مطاع **نوعی دیگر** سوز اشتیاق بادراک ملاقات
فایض البرکات عالیحضرت قدوسی نجابت نواب مستطاب نقوی
انتساب جلیل الانساب در صدف نبوت و کرامت گوهر درج ولایت
و امامت خورشید سما سیادت و نقابت بدر فلک هدایت
و نجابت مهر سپهر ابهت و سروری دری اوج نصفت و دین پروری
نگین خاتم دولت و ابهت نقش جلال خاتم نگین عزت و اقبال مطلع آفتاب

سمو مناقب مشرق کواکب علو مراتب طغرای تباشیر حسن تدبیر آمنیه
عرایس صور تقدیر ممهد قواعد صداقت و خلت مشید ارکان
محبت و مودت مرکز دایره بر و امتنان محیط مرکز جود و احسان
دربه طیبه مبشر **مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ**
أَحْمَدُ المهدی الهادی نتیجه حبیب الله الصمد ادام الله تعالی
میامن صدارته و عزته و اقباله بحق محمد اندازه دارد که وهم دوربین
اهل فطانت و کیاست و ذهن متین اصحاب درایت و فراست
و زبان بیان تقریر آن نطق نتواند زد و اگر مخلص خواهد که شطری از آن
در سطری چند فراهم آورد خاطر در بدایت آن فرو مانده عبارات
محرم شرح آن نشود چون خدمات دواعی اشتیاق بسعادت
صحبت لازم المسرت در شدایدست و سورات بوارق شوق
در صمیم دل و سینه در تضاعف در اوقات اجابت و انابت
که زمان قبول دعا و مظان استجابت مدعاست بتضرعات
و ابتهال از حضرت لایزال ادراک ملاقات فایض البرکات خواهان گشته
نیل این مرام بر وجه احسن محصل و میسر باد بمنه عالیجاها چون بنا

بر رابطه التفات واتحاد قدیم والطاف ذاتی نواب مظهر خلوص عقیدت
وصدق ارادت تابع اعلی باخلاص در خدمت آن عالیجاه بوده
ودست لهذا تکیه بر مهربانی دائمی آن بدر فلک تمکین ووفا نموده
وفلانی که با مخلص رابطه آشنایی وخلطه دوستی دارد ونایره شوق
ادراک ملازمت آن عالیجاه در کانون قلب وی شعله ور شده
روانه ملازمت بود وحقیقت حال او بر ضمیر منیر خورشید تنویر ظاهر
خواهد شد صحبت او را خالی از دعای آن عالیجاه نگذاشته بمن
ذریعة الاخلاص مصدع اوقات شریف گردید ترقب از مکارم
اشفاق عمیم چنانست که چون همیشه انصرام مهام کافه عباد الله خصوص
دوستان یکجهت خود را بر ذمت همت والا نهمت مصروف
داشته بلکه از جمله فرایض میدانند ومراسم مهربانی مبذول میفرمایند
در عرض حال های مومی الیه مهما امکن لوازم محبت یگانگی معمول فرموده
بهمین توجه ظاهری وباطنی آن عالیجاه مومی الیه دوستکام ومقضی
المرام بوطن مالوف مراجعت نماید وتا هنگام شرف ملاقات خجسته
صفات اساس موافقت وبنیان مولفت را بارسال مفاوضات

وانهام

وانهام مرجوعات وخدمات مشید ومستحکم داشته مسرت بخش خاطر
خلت مناظر گردند زیاده جسارت نیازمند ایام صدارت وکامرانی جاودانی باد
برب العباد **پنجم نامه تحریرش انامل نمود از بحر سادات وافاضل**
مقدم داشتیم سادات اعظم بقبول سید اولاد آدم
صحایف ادعیه صافیات وافیات که فوایح عطر روایح آن عرصه
آفاق را چون ساحت کون ومکان معطر گرداند وصحایف تسبیحات زاکیات
بابرکات که شمایم عنبر نسایم آن نفایح ریاض رضوان بمشام جان
رساند تحفه مجلس شریف خدام والا مقام عالیحضرت سیادت وافادت
وافاضت پناه نجابت وهدایت وارشاد دستگاه حقایق ومعارف
آگاه جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مرجع ارباب علم
ودین ملجا اصحاب فضل ویقین سید المحققین وسند المدققین وارث
علوم الانبیا المرسلین بدة المجتهدین دام الله ظلال سیادته وافادته
وبرکات انفاسه وطیب میامن اوقاته وافاض علینا شرایف فوائده
وافاضته الی یوم الدین میگرداند ودعا که همیشه این مخلص شرف استسعاد
وسعادت استفاضه وسعادات استفاضه حضور فایض النور

موفور النهر وران عالیجاه حضرت واسب شکور سلسله منهما یدانه بسمع
وبحیب زرقب وترصد خیالست که تا اوان شرف ملاقات بارجاع
مهمات وخدمات مسرت افزای خاطر خلت ناظر کردند زیاده اطناب
نمود ایام سیادت وافادت وافاضت بهانا دربّ العباد نوع
دیگر بوسیله این ذریعه تجدید مراسم ارادت واخلاص وتاکید لوازم
اختصاص بخدمت خدام فرشته مقام حضرت سیادت ونقابت
مرتبت هدایت وافاضت منزلت قدسی منقبت اسلام ملاذ ایمان
معاد مستخدم السادات والاشراف فی الایام مخدوم ومطاع
طوایف انام خلدت ظلال جلال سیادته ونقابته وافاضته
علی مفارق الاسلام وعمّت برکات هدایته وعواطفه وسخاوته الی یوم
القیام نموده همواره مستوثق بتوجه خاطر ملکوت ناظر ومنتظر التفات
ضمیر منیر فیض آثار خدام کرام بوده وهست وچون آرزومندی ادراک
شرف ملازمت ومجالست متعالی سامی ونیل صحبت وتلافی خدمت
عالی گرامی آن فرشته احترام مانند اخلاق ملکیه واوصاف قدسیه
خدام کرام متخذ لا انام ومستحیل الانفصام است لهذا عنان بیان به

از صوب بیان آن مصروف ومعطوف داشته همیشه مستدعیست که
حصول موهبت ملاقات وتمنی بوصول سعادت صحبت لازم المسرت
حضرت مسبب الاسباب بزودی وجهی صورت مستحسن بر مرآت
ظهور وآئینه حصول جلوه گر گشته شرف متمنی را روزی گرداند بمنه
وجوده وملتمس ومامول آنست که تا زمان نیل شرف خدمت پیوسته
باعلام سلامتی ذات قدسی صفات واخبار استقامت مزاج کثیر
الابتهاج خاطر مشتاق را از بهجت ومسرت ارزانی فرمایند چون عرض
دعا واخلاص واظهار اشتیاق بحضور موفور الحبور لبوده بزواید مراحم
اوقات بابرکات نکردید ظلال سیادت ونقابت وسایه افادت
وافاضت مستدام باد بالنبی وعترته المعصومین الامجاد نوعی دیگر
بوسیله فنون ادعیه وافیه مستجابه وذریعه صنوف اثنیه مستطاع
خود را وافا یاد خاطر فیض مظاهر خدام والا مقام فرشته احترام عالیحضرت
معالی مرتبت منیع منزلت قدوسی بخت افلاطون فطرت سلاله
علما خاتم اعاظم افاضل خلف شرف دودمان فضایل قرة العین سید
ثمره شجره اصلها ثابت وفرعها فی السماء سپهر کواکب

مناقب و ثنا مرآت حقایق نمای **وَاِنَّ لَهُ كُنُوزُ الْغَنِى** مشید ارکان

سیادت و افادت ممهد تراکیب مبانی صورت و مادت پرتو

انوار **اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ** نهال بوستان

نبوت لعل کان فتوت گوهر محیط کمال مجمع البحرین فضیلت و اقبال

در ورج هدایت دری سما افاضت جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع

و الاصول میرزائی مطاعی ملاذی و ولی النعمی مد ظله العالی آورده تعرض

شوق ملازمت وافر السعادت که اهم مآرب و مطالب است جسارت

مینماید و درادا اثنا و تحیت در سلک باریافتگان مجلس شریف عالی

منتظم میسازد و از حضرت غوث خلت قدرت مستدعیست که فوز

سعادت خدمت آن عالی منقبت که نهایت مامول اهل همت بر وفق

خواهش قلب اخلاص آگین عقیدت آیین از پرده غیب بعرصه ظهور رسد

و همواره ریاض خاطر الهام ناظر آن عالیجاه که منتخب بوستان

آفرینش است بالوان ریاحین سعادات ازلی و اثمار توفیقات لم یزلی

مزهر و مثمر بوده اختر طالع فیض مطالع که خورشید عواطف ربانیست

از مطلع عنایات سبحانی طالع و پرتو انوار الطافش که شامل حال

مخلوقاتست از افق دولت بر سر ذره ساطع و لامع باد و ممنه وجوده

متوقع و ملتمس است که همچنانچه اخلاص عقیدت این بی بضاعت نسبت

باین دودمان دولت نشان در تزاید و تضاعف است عنایت

و مرحمت آن عالیجاه در افزایش بوده خدمتی که فراخور حال مخلصان

صمیمی باشد پیوسته نگاشته قلم عنبر شمیم فرموده بارجاع آن

مسرت بخش خاطر خلت ناظر گردیده محجور نسیان نباشند زیاده

بی ادبی نماید عمر و دولت آن عالیشان بر وفق خواهش معتقدان باد

برب العباد و النبی و عترته المعصومین الامجاد **نوعی دیگر** رشحات

سحاب کلک جوهر سلک و قطرات مطرات اعمام اقلام کوثر ارقام

خدام کرام فلانی در اشرف ایام کالوحی النازل من السما بر کشت زار

آمال و چمن احوال مخلصان نازل گشت و سبب نضارت تمام و سرسبزی

و تازگی و نزاهت لا کلام شد و در مقابل آن عنایت بی غایت و ازای

آن عاطفت بی نهایت دعایی مقتبس از روایح ارواح عترت طیبین

و ثنایی ملتمس از فوایح اشباح ذریه طاهرین اضعافا مضاعفه هدیه

محفل اقدس و تحفه مجلس انفس آن سیادت و قدسی مرتبت نموده

هماره موجب آیه کریمه قُل لا أسئلُكم علیه أجراً إلّا المودّة

فی القربی طوق محبت وولای آن خاندان عالیشان در گردن

جان است و کمر خدمتگاری آن سلسله علیه بر میان جان تو امان چون

شوق آرزومندی ادراک شرف مجالست سامی فوق مدرکهٔ افهام

و زیاده از تصور اوهام است لهذا عنان بیان را از بیان آن کوتاه کشیده

مبدار و همیشه از واهب العطایا موجبات سعادت دولت

ملاقات و ملازمت را سایل بغرف قبول و اجابت موصول باد و زیاده

تضییع اوقات قدسی ساعات نکرده بدعا اختصار نموده ظل سیادت

و نقابت و افضال مستدام باد نوعی دیگر عرصه آفاق از نفحات

مکارم اخلاق عالیحضرت قدوسی تحیت گوهر شاهوار بحار علم و شرف

گنجور کنوز من عرف نفسه فقد عرف ثمره شجره اصلها ثابت

وفرعها فی السماء زبدة السادة والنقباء اجله افاخم العلماء

والفضلا فلانی معطر باد و ذات فایض البرکاتش بانوار الطاف ایزدی

منور خدا و کفی بالله شهیدا که مجلل جواذب ذوق بدریافت شرف ملاقات

نجومی مفصل و مختصر مراتب شوق صحبت کثیر الموهبت بنوعی مسطور گشت

که تحریر عشری از معشار آن حاشیه پرداز صحیفه بیان و کشاف حادث

ایام هجران گردد و فحوای لو کان البحر مدادا و معنی لو أنّ

ما فی الأرض من شجرة أقلام بران صادق خواهد بود و میت

میکنم سخن اشتیاق کان تقریر … نظرف حرف زخد عبارت اوزون نست

لهذا عنان سمند عزیمت از ان سمت مصروف داشته بجانب حصول

اجل مآرب معطوف ساخته درک آنرا بوجدان ضمیر منیر اشراق آیین که

مظهر تجلیات رب العالمین است باز گذاشت امید که تا در بیچون و سلطان

نافذ فرمان إذا أراد شیئاً أن یقول له کن فیکون که موسس

بنیان سبع طباق آسمانست شرف دیدار مشتری انظار آن عالیجاه

در احسن طوارلی عروض اعذار در آینه وجود میسر گرداناد بالنبی وآله

الامجاد و ترقب چنانست که تا ادراک شرف ملاقات گرامی بار جامع

مهمات مخلص را یاد آوری فرموده محو زنسیان نباشند که مهمات ممکن

بتقدیم رساند و در انجاح آن سعی موفور نماید زیاده جسارت نمود

ایام بکام دوستان باد برب العباد پسر از سادات اهل علم و تجر

بدین مکتوب نمودیم تحریر … لطایف مدایح اخلاص و شرایف

محامد اختصاص کو رخساره ماه وفای آن از عروض لمعه محاق معرا و مصون

باشد و جبهه صفای آن از شایبه ریا و نفاق مبرا و مامون مع اوعیه حاکیه

از غلبات شوق و عرام و اشنیه محتویه بر جذبات شوق و اوام بجاب

کاشف المشکلات العقلیه نافذ المعضلات النقلیه معاذ اولی الابصار

والیقین ملاذ العلمای المحققین فلانی لازال اوناد افادته و احاطه مسته مهدی

میدار دو از حضرت عزت عز شانه بسبب مقتضی بملاقات صوری

باشد تمنا میکند و چون کیفیت تعطش و اشتیاق مخلص و حکو نگی

حدت اشتعال نایره فراق این متخصص ازان قبیل است که بتحریر بحران

محافل وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ

ونقریر مجالس اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِی اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ

متوران

۳

محرر و مقرر گردد لهذا از شرح و بسط آن اعراض نموده بتوقع آنکه پیوسته

ریاض محبت و اخلاص را برشح قلم مودت شیم سیراب دارند و ریاحین

حدیقه اختصاص را برشح سحاب رقم رافت شاداب نمایند و چون زیاده

ازین اطناب موجب تصدیع و کلال میگردد بدعا اختصار رفت

الواح آمال و امانی بنقوش مقاصد دو جهانی منقوش باد برب العباد

نوعی دیگر همواره وجود وافر السعود عالیحضرت قدسی منزلت عالی موهبت

سامی رتبت مفخر ارباب الشرایع والافضال قدوه اصحاب الفضایل و

الکمال جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مخدوم الاجله

العلما فی الاوان مجتهد العصر والزمان فلان امدت تعالی افاداتهم الی یوم

المیزان بر مسند افاده و مقر استفاده ممکن بوده حلال مشکلات

غیبی و کشاف معضلات عارف یقین باشند بحق محمد و آله بعد از

اهدای تحف تحیات وافیات مخلصانه و اتحاف هدایا زاکیات محبانه

منهی رای شرع آرا میگرداند که حمد و بعزة الله تعالی از خلوص عقیدت

و صفای طویت سلامت ذات قدسی صفات که مظهر الطاف الهی

و استدامت ایام افادت که مظهر فیوضات نامتناهی است از حضرت

واهب العطایا مستدعی است و جویای ادراک سعادت کثیر الموهبت

آن عالی منزلت که هر آینه باعث توفیقات دارین معتقدان بوده

است امید که بنیل مرام بر وفق آرزوی مخلص صادق حاصل گردد منهوده

برای انور مستور نماند که درین وقت بحضور فلانی بواسطه مقدمه که فیمابین

مشار الیه و فلان واقعست رجوع شده لهذا رفعت پناه فلانی را بانصوب

دستناد مشرف از مکارم اخلاق آنکه موی الیه را استمال و باتفاق واقع

روانه اصوب کردانند که موافق حق و حساب مقدمات مذکوره را

فیصل داده باز روانه خدمت کردانند و رجوعات لایقه و انهاء مرجوعات

محب معتقد خود را اسرور ساخته مجوز نسیان نباشند ایام افادت

وافاضت و رافت بماناد **نوعی دیگر** تمهید مواعد محبت و وداد

و تجدید بنیان معاقد مودت و اتحاد خود را افزاید خاطر حضرت افادت

و ارشاد پناه عزت و افادت دستگاه حقایق و معارف آگاه اسلام

ملاذ قدسی صفات علامة العلماء فی الآفاق ملایک سمات مهذب اخلاق

زبدة الفضلاء بالاستحقاق خلدت قواعد شرایعه و افادته و ارشاده

بین الانام و لازال ظلال افاضته و هدایته مبسوطة علی مفارق اهل الاسلام

ساخته حقا که همواره بذکر دروس تهذیب اطوار و مکارم اخلاق و مبانی

ایضاح حسن سیر و محاسن اشفاق آن برگزیده آفاق رطب اللسان

و عذب البیان است و چون شرح تشوق و غرام بخدمت آن زبده

کرام از آن مبسوط‌ترست که مختصری از مجمل آن زا نحریر توان نمود لهذا

تحاشیا عن الاطناب در بیان آن خوض نکرده نیل آن مطلوب را که

منتهی

منتهی المطالب و نهایة المرام خاطر فاتر و ضمیر مودت مآثرست از حضرت وهاب

العطایا و عالم الاسرار و الخفایا مسئلت مینماید امید که بزودی بوجه

مختصر نافع و طریق معتبر میسر گردد و چون غرض تفتیح مباحث اخلاص بود

و توضیح مسایل اختصاص باده مزاحم اوقات قدسی ساعات نشد ظلال

افادت شانتمار بر مفارق اهل ایمان مخلد و مستدام باد برب العباد

نوعی دیگر بوسیله این ذریعه مراسم ارادت اتحاد و اخلاص و تاکید لوازم

اعتقاد و اختصاص خود را افزاید خاطر فیض مظاهر حضرت افادت و افاضت

و هدایت پناه حقایق و معارف آگاه اسلام و اسلامیان ملاذ مخدوم مخدوم

و مطاع طوایف انام خلدت ظلال افادته و افاضته علی مفارق اهل

الاسلام عمت برکات هدایته و عواطفه الی یوم القیام نمود همواره بوثوق شوق

متوجه الطاف خدام بوده دست نیل این مطلوب بر وجه مرغوب محصل

برب العباد و چون شوق صحبت لازم المسرت زیاده از آنست که

بدستیاری خامه و پای مردی نامه عشری از معشار آن صحیفه پرداز بیان

کردد لهذا طی آن وادی نموده از حضرت حق سبحانه ادراک صحبت

لازم البهجت خواهانست امید که سریعا فریبا بر وجه مختصر نافع میسر گردد

زقب خیانست که تا ادراک صحبت سامی هرگونه مهمی و خدمتی که داشته
باشد در خیر اعلام آورند که حسب الامکان بعمل رساند ظلال افاضت و افادت
بانا و رب العباد **نوعی دیگر** بنده صادق الاخلاص فلان همیشه روی نیاز
بر زمین سجدگی بر آسمان دارد و ظلال آفتاب مثال و سایه بلند پایه حضرت عالی
دین و ملت پناه هدایت و افاضت دستگاه اسلامیان ملاذ و ملجا اهل کمال
مقتدا و مرتضی ممالک اسلام قبله طوایف انام سلطان العلما و النجبا
فی الایام و الآفاق برهان الفضلا و الحکما علی الاطلاق بالاستحقاق الذی
حصنه الله بالنفس القدسیه و الریاسة الانسیه من الله علی العالمین دوام
ظلاله علی مفارق المسلمین بجناح هدایته و مرحمته و عزه و اقباله الی یوم
الدین را که بانی ظل الله و ملجا اهل زمان اند گاه دستار حضرت واهب
العطایا استدعا می نماید انه سمیع و مجیب لعد از تقبیل عتبه علیه و تسنیم
سده سنیه مقدسه معروض رای قدسی انتما ملازمان سده مکان میگردانم
که حق تعالی مطلع الضمایر است که تا سرم از سجده خاک پای عرش فرسای
خدام سدره مقام که ما با اهل بینش و کحل الجواهر دیده اصحاب دانش است
محروم مانده همواره جبین عبودیت و جبهه بندگی و مسکنت بر زمین اخلاص

دخضوع

دخضوع و سجده گاه نیاز و خشوع نهاده دولت پای بوس نواب را که موجب
سرافرازیست از حضرت واهب العطایا استدعا مینماید و همیشه امید
وارست که بشیا علی الراس بزودی خود را بسعادت زمین بوسی سرافراز
گرداند انشاء الله تعالی مامول از بندگان آنکه تا زمان شرف ملازمت عالی
التفات خاطر عاطر و توجه ضمیر منیر خورشید شامل حال کافل امانی و آمال
این بنده کمترین فرموده گاهی بنوازش نامه نامی سر مفاخرت و مباهات
این مخلص را با وج عزت رسانند که مستلزم دولت دوجهانی و متضمن
سعادت جاودانی بندگان است و رجوع خدمات و اشارات علیه
این کمترین را در سلک بندگان خدمتگار و خدمتکاران عبودیت
شعار منخرط گردانند چون غرض عرض بندگی بود و نزد اید قدم جرات
و گستاخی بر بساط انبساط نهاده بدعا اختصار کرد ظلال آفتاب مثال
بر مفارق عالمیان مخلد و مبسوط باد برب العباد و النبی و آله الامجاد
نوعی دیگر بنده راسخ العبودیت فلان جبین اخلاص و افتقار و جبهه مسکنت
و انکسار بر زمین خشوع و ارض خضوع نهاده استقامت ظلال
خورشید مثال و استدامت عزت و جلال خدام والا مقام فلان

من الله المسلمین بخلود ظلال مراحمه و متع المومنین بآثار جلاله علی مفارق

الانام الی یوم القیام تضرع و ابتهال آمل و سایل است و همواره ملثوم

درگاه ملازمان عالیمکان راغب و مایل انه سمیع و مجیب امید وار آنکه

این بنده صادق العقیده والاخلاص از جمله خدمه سلسله بهیه و سده

مقدسه علیه انشته بوفور التفات و عنایت و ظهور مرحمت بی نهایت

سر مفاخرت و مباهات شارزانی فرمایند چون غرض عرض بندگی بود

زیاده جسارت اطناب و گستاخی و اطالت ننمود سایه بلندپایه

عنایت خدام بر مفارق اهل اسلام مخلد و مستدام باد **نوعی دیگر**

در اسعد ساعات و امزج اوقات خورشید عنایت و مهر مرحمت بی نهایت

خدام فرشته احترام فلانی پرتو حضور و ضوء سرور ساخت حال و سرانجام

آمال این شکسته احوال پرداخت خانه دل اخلاص منزل بشمع کافوری

نامه عنبرین شمامه منور و روشن ساخت **بیت** منور ساختی ای شمع خوبان

محفل ما را فروغ خانه خورشید دادی منزل ما را امید که همیشه بنور ارشاد

هدایت معتکفان در ظلمت ضلالت و غوایت بجانب توفیق و جادهٔ

تحقیق راه نما باشند چون غرض عرض خلوص عقیدت و صفای طویت

لبنز

نسبت بملازمان هدایت نشان بود متحاشیا عن السوء الادب

به خاتمه منود ظلال مهر مثال افادت و هدایت و ارشاد بر مفارق

صفای

اسلامیان پاینده باد **نوعی دیگر** دعای چون خاطر اصحاب ذوق حال

فیض آثار روشنایی شمع هوای مجلس قدس ارباب شوق و کمال فورانبار

نثار مجلس کثیر الافاضه آن مقتدای روزگار خلدت ظلال معارفه علی المریدین

وابدت کمال حقایقه و عوارفه علی المستعدین میکرداند و هرچند بعد

جانی مانع قرب روحانی نیست و دوری صوری حاجب مواصلت

معنوی لیکن دیده قانع نمیشود بخیال دل قناعت میکند بخبر امید که

نفارب اشباح کنلاقی الارواح علی نهج الصلاح میسر گردد و زرفب

آنکه در خلوات قرب طاعت و ساعات شهود و عبادت از ضمیر

منیر الهام پذیر محو و از خاطر ملکوت ناظر منسی نفرمایند ظلال عرفان

و معارف مخلد و مستدام باد **نوعی دیگر** رب کما جعلته هادیا الی طریق

الرشاد و مهدیا فی منهج الحق و السداد رب اجعلنی مخلد ظلال الارشاد و فی

و مراحمه و انعامه و بدایته و معارفه و النهایة الی یوم التناد **بیت**

هرچند حد ذره بی راه و روی نیست کو خویش را چو دیده مثل آفتاب

تا در هوای او بکند عرض حال خویش   از فیض عام او نبرد روشنی تاب

بنده صادق الاعتقاد فلان باشتهار انوار حقایق و عرفان و اقتباس

اسرار معارف و ایقان خود را ذره صفت در معرض آفتاب عالم تاب

خاطر خورشید مظاهر فلانی در می آورد و امید وارست که در هنگام

مراقبت خاطر احباب از خاطر فیض مآثر محو و منسی نباشد که متشبث بحبل

تولا و بحبل المتین ولای خدام والا مقام است و ان شاء الله در اوقات

توجه بدرگاه قاضی الحاجات از مذکوران ضمیر منیر فیض تاثیر بوده باشد

ظلال هدایت و عرفان بر مفارق اهل ایمان مخلد باد برب العباد **نوع**

دیگر چون شرح شداید فراق و بیان تحریر اشتیاق مانند مکارم اخلاق

فلانی از آن مبسوط ترست که بار شاوزمان و امداد قلم و بنان بنهایت

آن تواند رسید و درین مختصرات رقم ایضاح بر صفحات آن تواند

کشید لهذا شرح از آن ممنوع داشته همواره بمذاکره المحبت و الاخلاص

و القواعد المعرفه و الاختصاص ذکر مسایل شمایل حسنه و مذاکره درس

خصایل مستحسنه خدام فرشته احترام اشتغال دارد و از حضرت مسبب

الاسباب آمل و سایل است که فرما بسعادت مجلس فیض بخش که منتهی

المطلب

المطلب است بوجه مختصر و طریق معتبر فایز گردد و از تکرار اظهار اخلاص

احتراز و اجتناب نموده بانمقال اختتام واقع شد **مپت** همیشه تا زره

عالم عقول و نفوس تقدمی نبود صورت هیولی را نزاشتراط بتقدیم

جمع باد چنان که اقتدا نتوانند عقول ولی را **نوعی دیگر** همیشه مطلع

شرف و سعادت از طلوع خورشید افادت و افاضت خدام مشتری

الاحترام لازال فی مجلس علما صدرا و فی السما الافادة و الافاضت

بدرا منور باد و بعد از ترتیب مقدمات ضراعت و دعا و قواعد اظهار

اخلاص و ولا و ترکیب مفردات محبت تماما موقف عرض میرساند بعلم الله

و کفی بالله شهیدا که تا دیده از مطالعه طلعت غرا و ملاحظه محاوره

سعادت انفصال مهجور و مستور شده همیشه در مدرسه بندگی و اخلاص و معلمه

اعتقاد و اختصاص مشغول شرح تجرید ذات مقدس صفات و بیان

مباحث تفرد وجود فایض الجود تجرد سمات خدام والا مقام مشغول است

و چون شرح شوق و غرام بادراک سعادت خدمت کثیر الافادة کثیر

الافادة میسر است که منطقه نطق محیط آن تواند شد و یاد درین مختصرات مدبیان

خامه و یا مسطر دی نامه حاشیه پرداز صحیفه بیان گردیده و در حیز اعلال نواید

آورد و لهذا اغسان بنان از وادی بیان آن صرف نمود و امیدوارست
که تا زمان شرف ملازمت که اهم مقاصدست از حاشیه ضمیر انور
محو نفرمایند و بکلک گوهرافشان معانی بیان ارقام افادت و افاضت
بر صفحات مطول کرمت نگارد و زیاده گستاخی در مباسطت ننمود
مطولات قصص محل لصت را بدعا مختصر ساخت الله یحفظکم بحفظه
و صونه و یعینکم بنصره و عونه بالنبی و آله ششم نامه محرر شد بقاضی
که باد از وی خدا و خلق راضی همواره ذات مجرد صفات وجود
فایض الجود خدام عالیمقام عالیحضرت سیادت و شریعت
و افادت و افاضت و هدایت پناه حقایق و معارف آگاه علامة العلمای
برهان الحکمای سید المحققین ثالث المعلمین شیخ الاسلام و المسلمین سلطان
القضاة و الفضلا فی الخافقین مبدع الحقایق فی اصول الدین فیاض
نعم الحکم علی المستعبدین لا زال ظلال شریعته و افادته و حقایقه و معارفه
و افاضته مبسوطة علی مفارق الطالبین الی یوم الدین بر مسند شریعت
و افادت و سریر افاضت معلی و متمکن باد و قطره بمقدار و ذره خاکسار فلان
بعرض بضاعت زراعت مشی خاطر خطیر و آفت عالمتاب ضمیر منیر در معرض

و مسند المفتین

جلوه در می آید و شوق و آرزومندی تقبیل انامل شریفه و تفهیم مدرسه
منیفه که مفتاح مقاصد و مطالب و مراح ارباب حاجات و مآرب
بیش از آن مطولست که در متون این مختصرات بیان توان نمود لهذا
در مباحثه آن مبحث شروع ننمود و عنان منطق را از بیان آن کلام
نحوی بکر صرف نموده سایل است که از حاشیه ضمیر منیر شرع آرای
حکمت تاثیر منسی نبوده در موافقت عواطف و مراحم و اماکن اتحاد
در مکارم خدام آن عالیمقام بحظ کامل و نصیب شامل بهره ور
گردد و در زمان مستقبل بخلاف ماضی و حال بزبان کلک گوهر
افشان معانی بیان مذکور و جاری سازند چون غرض توشیح
وساچه اخلاص بود از اطناب اجتناب نموده بدعا ختم کرد ظلال
خورشید مثال شریعت و افادت و افاضت مخلد و مستدام باد
نوعی دیگر دعای مستطاب از روایح ارواح و اشباح دریه مطهره
بخدمت فلان عرض مینماید و چون شوق و شغف با دراک ملازمت
کثیر البهجت بیش از آنست که السنه ایام از عهده تحریر و تکفیل تقریر
آن بیرون تواند آمد لاجرم خوض در بیان آن ننموده شمه از خلوص

تذکره در

اعتقاد فطری و رسوخ اخلاص و داد جبلی خود را که نسبت بآن
خاندان عالیشان از عهد الست ثابت است قلب و افراد النور
آن عالیجاه برسوید این حال شاهد در حیز اعلان آورده که از جمله مهمان
خاطر خطیر و فراموشان ضمیر منیر نبوده باشد و بار جاع خدمات
همیشه متوقع بوده و ستامید که ظلال شریعت و افادت و افاضت
بانا و **نوعی دیگر** سجله دعای سجل سجل اخلاص و صفحه مبانی حجت
ثبوت دعوای اختصاص بمجلس شرع آرای فلانی مینماید که چون بکرات اظهار
بندگی و رقیت ثبوت اقرار عبودیت شده و درین قصه ضمیر الهام پذیر
شاهد عدل و بینه ثقه است ظاهر احتیاج باثبات و ایضاح نخواهد بود
بیت به بندگی تو صد بار کرده ام اقرار   درین قضیه گواه است عالم
الاسرار • مامول از ملازمان آنکه این معتقدان زندان هجران و تنهائی
و رهین حبس حرمان و حیرانی را بفتح الباب بمکاتبات شریفه و مراسلات
لطیفه که مورث نوید مراحم و مثمر مژده عواطف و مکارم باشد از قید
اندوه رهائی بخشند همیشه وجود شریف در ترویج امور دین
و انتظام شرع مبین پاینده و مستدام باد برب العباد **نوعی دیگر**

کنا

کتاب لازم التکریم مسجل بسجل اکرام و خطاب واجب التعظیم محتم بتوقیع
المقام خدام مشتری احترام عالیحضرت شریعت و افادت پناه
افاضت و فتوی دستگاه حقایق و معارف آگاه اسلام ملاذ شرع
و ملت اعتضاد اقضی القضات فی ممالک الاسلام والی الولاة
مرجع الانام محیی آثار الشرع والدین ماحی مبدع المبتدعین خلد الله ظلال
شریعته و افاضته و حقایقه علی مفارق المسلمین و جعل موائد الفضائل
بر ضاته الی یوم الدین فلانی در اشرف ایام کالوحی المنزل بجانب
بندگان مستهام وارد و نازل گشت **الحمد لله الذی
انزل علی عبده الکتاب** و چون از مضمون حقایق مشحونش
مژده امن و امان یعنی نوید مراحم و عواطف بیکران بسمع مخلصان
و اعیان رسید مورث مباهات و افتخار و مغتنم مفاخر و اغبار
گشت و باضعاف المکارم و اعطاف و محبت و عبودیت تمامت
و خدمات مخالصت صفات هدیه مجلس مقدس مینماید و نثار محکمه
علیه میکرداند که چون در دعوی بندگی و اخلاص و اداء خدمتکاری
و اختصاص ضمیر منیر حقایق ماثر شاهد عدل و بینه ثقه است ظاهرا

باثبات وایضاح محتاج نخواهد بود حاشا که توسع شوق بادراک ملازمت
علیه ونیل ملاقات عتبهٔ بهیه بیش از انست که بامداد مداد دوا اقلام محرر
تواند شد لهذا شروع دران منهی وممنوع دانسته امیدوارست که
حضرت قاضی الحاجات آن سعادت را که متضمن حصول مقاصد ومرادست
بر وفق مدعا میسر کرداند بعد هذا معروض رای ذهن انتما میکرداند که اشارت
علیه درباب انجام بعضی خدمات شرف صدور یافته بود انشاالله الاکرم
العالی حسب المقدور والمیسور دران باب آثار خدمتکاری بظهور
رسانیده چنانچه حقیقت آن بر رای حقایق انتما ظاهر خواهد شد
مامول از ملازمان چنانست که تا زمان فوز خدمت عالی همواره
بنداء اشبار درلآلی از بحار انامل فیض خصایل جیب وکنار آمال
مخلصان دعاگویان را مملو ومشحون کردانند واز خاطر عاطر
بحر مفاطر محو نسازند چون غرض عرض خدمت بود زیاده گستاخی
ومباسطت نمود ظلال مهر شریعت اعاصت وخایق معرفت
مخلد باد برب العباد نوعی دیگر جاء الرسول لکننی اقول انا النبی انخدت
سبیلا مع الرسول قد شرفت بوره والکتاب مولانا الامام المعظم

الهمام المکرم البدر المنیر الحبر النحریر العالم الخبیر الطود الاشم الخضم الطام
الملة والدین تاج الشریعة والاسلام والمسلمین علامة العالم عطرة الافاضل
مجمع الفواضل مد الله ظله الوارف وصد عن ساحته الصوارف واغاده
من حین الکمال ومحده ولا الزوال تعطرت اکنافها وتضوعت اعطافها
بنسایم اخلاقه العطر العبقه ولطایم شمایله الطیبه الطبعه فالمول من عمیم الاحسان
رحیم الامتنان لطر نول المناصبته اخو المحب الذاکر والمخلص الشاکر
علی صفحات شریف الخاطر والتفات بارجاع بانسخ لکم من المهمات
فی هذه الناحیه والاشارة منکم کافیه والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
وعلی من اتبع الهدی هفتم نامه اخلاص آیین محررسا ختم زدجوا من
لوامع دعایی که بارقه حسام صبح اخلاصش سبب انهزام لشکر ظلمات
وسمعه کرد وسوامع ثنایی که انوار صفایش رسک وشنانی سیارات
سبعه باشد باهدایا سلیمانی که ورود کلشن استغامتش زنک
انقطاع نپذیرد ودر ریاحین جویبار رود کشش بوی انفصال نکیرد
اثبار مجلس شریف ونثار محفل منیف عالیحضرت سامی رتبت متعالی
منزلت رفیع مرتبت بالت وشوکت وحشمت پناه عظمت وابهت

وجلالت دستگاه نباهت و شهامت و بسالت انتباه رافت وعطوفت
ومحبت اکتناه صداقت وخلت ومودت شعار رعالیجاهی
رکن السلطنة العلیه العالیه الخاقانیه عضدا للخلافة والبهیة الزاهره السلطانیه
خانی عظیم الشانی منیع المکانی منبع الاحسانی مدظله السامی ابدت
ایام اجالته وشوکته وسطوته واقباله الی یوم الدین میگرداند چون قصه
شوق وغرام بدریافت صحبت ملاقات فایض البرکات زیاده
ازانست که بریدشبر کام اقلام اوهام در مدت عمر سراپای عرض وطول
آن انجام تحریر و بیان تواند نمود ولاجرم طی آن وادی ننموده مستند علیت
که عنقریب ملاقات سامی با حسن وجوه در آئینه دیده مشهود گردد و بانشعه
طلیعه صبح حضور ودیدار دل مهجور در کنج ظلام مهجوری مستور نماند
چون خواهش ضمیر مودت تاثیر آنست که همواره مجلس عالی را بورود حالی
محبت اقتضا روشن گردانند لهذا بدین وسیله مصدع اوقات
فرخنده ساعات گردید که در سلک فراموشان خاطر فیض مآثر منسلک
نگردد و ترصد آنکه خدمتی که بود باشد اشاره فرمایند که مهما امکن بتقدیم رسانند
زیاده اطناب نمود ایام دولت و اقبال باد ما دبر العباد توقیع بکر بموم

ارکان قصر حشمت و معدلت و پیوسته قوایم سریر ابهت و دولت
بوجود سعادت ورود عالیحضرت رفیع مرتبت منیع منزلت مقدس
القاب مبادی آداب بسالت و شوکت و حشمت و اقبال پناه عظمت
ونباهت و نصفت و اجلال دستگاه ابهت ورافت ومعدلت
انتباه محبت و مودت و ملاطفت اکتناه فارس شهامت و مملکت
مداری حارس ارکان معدلت و کشورآرایی خانی عالیشانی رفیع
القدر والمکانی ابدت ایام اجالته وحشمته وشوکته وعزته و قربته
ورافته واقباله الی یوم الدین استوار و برقرار بوده ذات عدیم المثال
که مستجمع اخلاق حمیده و مستودع اطوار پسندیده است از مفاسد
دوران و مکاره زمان مصون و محفوظ باد برب العباد چون تا بحث
در عبارات و کوشش در استعارات طرز و قانون ارباب رسم و عادت
وتحریر مراتب خلت و آرزومندی و تقریر جهات اتحاد و نیازمندی
زیاده ازانست که کلک سحر طراز و خامه عبارت پرداز تکفل آن تواند
نمود لهذا طی وادی رسمی نموده انکشاف مکنونات خاطر محبت مآثر را
حواله بضمیر مقدس و باطن اقدس که از هیولای نقطه موهومی نقش آیات

دوستی منغرباشد گرده از اخلاق ملکیه توقع می‌نماید که رعایت ضوابط وداد
صداقت را بر ذمت همت واجب دانسته ارسال مراسلات که مخبر از صحت
ذات قدسی صفات بوده باشد مسرت افزای خاطر مشتاق می‌شده باشد
که تجدد مراسلات موجب تزاید مواد وداد و مورث استحکام قواعد
اتحاد است از طول کلام که باعث تصدیع است احتراز نموده حقایق
حالات را حواله بتقریر فلانی نموده که از هرچه پرسند بغرض مسامع محبت
رساند زیادت ترقی کوکب اقبال از افق مراد طالع باد فی جواب خلاصه
الکلام صداقت و نهایة المرام مودت یعنی شحات سحاب قلم مشکین
رقم و قطرات غمام در نثار رخامه عنبرین شمامه منشیان محترم مکرم عالیحضرت
رفیع مرتبت منیع منزلت بالت حشمت و ابهت و اقبال پناه
نصفت و شوکت و بسالت و اجلال دستگاه عالیجاه رزبور مسند
جلالت و دارایی حارس کان معدلت و جهان آرایی خانی عالیشانی
مقرب الخاقانی منیع المکانی مد ظله السامی که در بهبوله منوجه سرسبزی
مزرع آمال احباب شده بود در اسعد ساعات و اشرف اوقات ساحت
گلزار اخلاص و ریاض فیاض اختصاص را نشو و نما داد و بعزت الله تعالی که

در مدت هرگز خاطر فاتر را داعیه تحریک اسباب صداقت و قصد
تمهید مقدمات مودت خالی نبوده لیکن چون افتتاح این باب
حواله بانامل الطاف آن عالیجاه بود مکنونات خاطر محبت مآثر
از قوت بفعل می‌آید الحمد لله که ابواب این موهبت بر وجنات حال
دوستان گشوده و چهره جا انگه سند ارکان فات موفق گردند مودت
که بارسال مراسلات که احسن مکارم اخلاق دوستان است مضمون
گردانیده رهین منت مفاوضات پی در پی ساخته باشند چون
شرح آرزومندی مدریافت ملازمت سامی متعذر و کلک مودت
پرداز و مسود خامه سحر طراز نبود لهذا حقیقت آن را حواله بضمیر مهر
تنویر و تقریر ولید بر فلانی نموده زیاده ملامت افزای خاطر عاطر
نشد ایام رافت و شوکت و اقبال پاینده عالیجاها چون خاطر
با استماع مناقب زکیه و گفتگوی محامد علیه مایل و رغبت بناه مشار الیه
نبز باین ولایت عبور نیفتاده بود لهذا چندروزی مشار الیه را نگاه
داشت و از ملاحظه آنکه مبادا آتش از این توقف باعث تقصیر
خدمت شود او را روانه نمود اگر در بلغ خدمت مستعد گردد حمل بر تقصیر

او نفرمایند همواره اختر سعادت و اقبال و پیوسته کوکب عظمت و اجلال
از افق کامرانی طالع و لامع باد برب العباد و بالنبی و آله الاولاد
نوعی دیگر همواره حدیقه ریاض ابهت و اجلال و ازهار دوحه شوکت
و اقبال بنده کان رفیع الشان سمو المکان نقدة الجیش سعادت
و اقبال اختر برج شرف و اجلال عالیحضرت رفیع منزلت سامی مرتبت
خلف صدق سلسله دولت شیرازه اوراق سفینه عزت فیض خاتم
معدلت گستری فارس مضمار شجاعت و دلیری ذوالقدر والاحترام
مستعلی الالقابی خانی عالیشانی منیع المکانی منبع الاحسانی مد ظله
السامی سرسبز و ریان باد برب العباد و بعد از تمهید قواعد خلت و دو
و تشیید مبانی مودت و اتحاد منهی رای فیض ضیا خورشید اعتلا میگرداند
که اگرچه دوستان جانی را که همواره مقاربت روحانی میسر است از مفارقت
جسمانی شکوه نمودن درخور و مناسب نیست اما خاطر خلت ناظر
دوست صداقت آیین بزرگ آداب که شایع و متعارفست راضی نمیشود
و با وجود تردد قاصد معنوی مودت که دماغ جان مشتاق را
از استشمام روایح خلت معطر میسازد قابل نیست مگر به تسلی

نامه و پیغام و رسیدن محبت نامجات که صندل صداع مشتاقی
منتظران شاهراه اشتیاق است افسون تسلی بر دل سیماب گون
توان خواند امید که صورت نگر نقد بر چهره آمال که بهره مند ملاقات
شریف است بگشاید و وسیله تضییع صحبت صوری از پرده خفا
بمنصه ظهور رساند چون مدتی بود که بنابر کثرت سفر و خدمات از سلامتی
ذات و ملح لازم الابتهاج اطلاعی نداشت رفعت پناه فلانی را
روانه ملازمت سامی نمود که از کماهی حالات و از احوال خیر مآل
دور و دل نزدیک آگاه سازد متوقع آن و مامول چنانست که
مشتاقان عطار و نشان را مامور سازند که محرک سلسله رافت و صداقت
گشته غبار جان را در ظلمتکده مفارقت که بامید طلوع صبح ملاقات
منتظرست بنگاشته خامه مودت رقم تسلی نمایند و بزلال رشحات
اقلام گهربار بوستان موالات و مواخات را خضرت و نضرت
بخشند نیر آمال از افق اقبال طالع و لامع باد بالنون و الصاد جواب
لوامع خورشید رخشان جاه و جلال و شعشعه مهر منیر موهبت و اقبال
اعنی کتاب شکر طراز و خطاب لازم الاعزاز عالیحضرت رفیع منزلت

منیع منزلت سامی رتبت ایالت و شوکت و حشمت و اقبال پناه عزت
و نصفت و اجلال دستگاه ابهت و شجاعت و معدلت انتباه
نباهت و شهامت و بسالت اکتناه عالیجاه عالیمقدار خورشید
اشتهار عظیم الوقار خانی عظیم الشانی منیع المکانی منبع الاحسانی
مدظله العالی شید الله تعالی طناب دولته باوتاد دوام اقباله
الی قیام الساعة در اوانی همایون و زمانی بفور و خرمی مقرون پرتو وصول
بر ساحت احوال محبان حقیقی انداخته ضیابخش خاطر مهرآگین و بهجت
افزای دل حزین گردید از حدیقه فقرات محبت اشارات دلپذیرش
که هر کلمه از ان بوستانی بود مینونشان در روضه کامرانی بمراد
صداقت گزینی دامن دامن گل و یاسمین آرزو و خرمن خرمن لاله و ریاحین
بدعا فراهم آورده و از مشکوة عبارات محبت بنیات دلاویزش که
هر سطری از ان آفتابی بود عالم افروز در شبستان دل بیقرار جهان جهان
شمع و چراغ بمثابه کواکب ثابت و سیارات روشن و افروخته شد
در ازاء این موهبت گرامی و در مقابل این عطای سامی دعایی که
سبحان ملأ اعلی از فرط عزت هر صباح و مسا سبحه وار دست بدست آویز

اعتبار و افتخار رسازند با هزاران هزار سلام ما لا کلام از حین تشوق و اعوام
بسامی مجلس شریف و نامی محفل منیف رفیع مینگردانم و همواره بتعلیم مانی نگار
اندیشه صورت تدارک صحبت موفور المسرت که بی شایبه تکلف در خلا
و ملا بلا انفصال هم آغوش تصور و خیال است بر صفحات خاطر
فاتر مینگارد و بوارق اتصال کثیر الافضال از مشرق مشیت ازلی
طالع و تابان و نسایم مواصلت لازم البهجت از مهب ارادت
لم یزلی عطر رسان باد بیان شرح کثرت اشتیاق و شدت آلام فراق
از مقوله ممتنعات است لهذا خامه بیان از تحریر آن بعجز و نادانی معترف
گشته استدعا رفع موانع ملاقات صوری از درگاه مهیمن
متعال می نماید انه سمیع و مجیب خواهش ضمیر صداقت نظیر است که
همیشه روابط الفت و یگانگی را با وثاق خلوص و مودت مشید
و مستحکم داشته گشت زار شتافانزا آنا فآنا از رشح غمام اقلام
عنبر فام مخضر و ریان سازند و تا اوان حضور موفور السرور برجوع
خدمات منت نهند که حسب المقدور و المیسور بتقدیم رسانیده شود
یادبودی که در صحبت فلانی ارسال فرموده بودند مصمم سازند فلانی

کردند ایام بکام دوستان باد **نوعی دیگر** نالوای فلک فرسای خسروان
کامکار و رایت فیروزی آیت سلاطین نامدار بر مفارق جهانبانان
سایه گستر باشد وجود فایض الجود عالیحضرت سامی رتبت منیع
منزلت رفیع مرتبت بالت شوکت و حشمت و اقبال پناه عظمت
و ابهت و نصفت و اجلال دستگاه رفیع الجاه مملکت مدار
گردون اقتدار مطاع الحکام العظام قدوة الولاة الکرام فی الایام
مظهر آثار رافت و امتنان ناشر مباشر معدلت و احسان خانی
عالیشانی خلدت ظلال بالته و حشمته و شوکته و عدالته و اجلاله
الی یوم القیام و ابدت مبانی اقباله و جلالته و احسانه و امتنانه
بدوام اللیالی و الایام در ظل ظلیل عنایت بیغایت و شفقت بینهایت
نواب کامیاب سپهر رکاب گردون جناب قدسی القاب ابد الله مخلد باد
و همواره آستان اقبال پاسبان ولی نعمت حقیقی که جان غلامان
بقربانش باد سجده گاه غلامان بوده قدرشناسان این دولت
از سجود آن درگاه کامیاب و بهره مند باشند مخفی نماند که از کمال
محرومی از صحبت عالی کشور دل انوعی خراب دارد که از متاع

صبر و شکیبایی سوای نام انجا هیچ سرانجام ندارد و امید که کریم علی
الاطلاق ذات عدیم المثال آن عالیجاه را در پناه خود نگاه داشته
دایما بارفیق عنایات ازلی همدوش و باشاهد بخت و دولت
هم آغوش بوده این گیاه سوخته را از فیض رشحات سحاب مودت
مجددا طراوت پذیر گردانند زیاده ازین مجوز نباشند
چون غرض عرض اظهار مودت بود زیاده اطناب ننمود در
ترصد خیالست که بمژده اخبار سلامتی ذات خجسته صفات
و ارجاع خدمات محبانه اسپرور سازند ایام بالت و شوکت
و اقبال بکام باد برب العباد **فی جوابه** کلام مصافات پیام و پیام موالات
التیام که مرقوم اقلام مشکین ارقام منشیان عطارد نشان نواب
عالیحضرت فلک رفعت کیوان منعت برجیس سعادت بهرام
صولت خورشید طلعت ناهید عشرت عطارد فطرت قمر حسب
ممهد ارکان شوکت و حشمت مشید بنیان ابهت و نصفت فارس
مضمار شجاعت و سخاوت حارس سوار عدالت و ایالت
صدرنشین محفل عز و اقبال مسند آرای بارگاه جاه و جلال مربی

اصحاب فضل و کمال مروج ارباب علم و افضال قدوه امرای عالی القدر
زبده خواقین صاحب صدر الطالع من افق السعادة کالبدر
خان عالیشان لا زالت ریاض دولته الی یوم الدیوان شده
بود در ساعت مسعود شرف ورود ارزانی داشت و مشاهده و مطالعه
آن صفحه صفوت و صفا و لوحه فتوت و وفا مسرت افزای دل
مشتاق گردید و صورت صفای خاطر و منتهی انجلای باطن و ظاهر
شد و مبانی یکجهتی و یگانگی استحکامی تازه پذیرفت و قوایم دوستی
و یکتادلی انتظامی بی اندازه گرفت و الحق این صحیفه که در حقیقت
ادراک ملاقات روحانی و مکالمه جسمانیست مجالست صوری و مصاحبت
ظاهری جسمانی را نعم البدل توان شمرد و در ازای آن تفقدات
و در مقابل عنایات بیغایات خدمات و مدحات مخالصت سمات
محبت علامات عرض مجلس عالی و محفل متعالی نمود و چون در مرآت
ضمیر منیر اکسیر تاثیر مهر تنویر و آئینه خاطر دریا مقاطر صورت اخلاص
و اعتقاد مخلص خالص الاعتقاد و کثرت شوق و غرام تلاقی دوالتیام
آنعالی مقام چهره نمات و در جام جهان نما پرده کشا لهذا عنان

قلم را از آن وادی که حدی و نهایتی ندارد منصرف گردانیده قدم بر بساط
پر نشاط توقع و خواهش نهاده استدعا مینماید که در سلک منتسبان
شمرده از رشحات سحاب اقلام عنبر فام ظفر ارقام کشت امید محبان را
خضرت و نضارت بخشند و این ملابت را از خود دانسته رجوع
هرگونه خدمات مامور و ممنون سازند و این استدعا را وسیله قطع
تواضعات رسمی و تکلفات عادتی ندانند چون زیاده اطناب باعث
صداع است بدعا ختم اولیست خرگاه عز و اقبال و بارگاه جاه و جلال
باطناب عمده دوام و خلود افراشته از آسیب عین الکمال مصون باد
برب العباد **نوعی دیگر** لوامع دعواتی که خلوت سرای ملکوت از پرتو
اجابتش ضیاگیرد و سواطع تسلیماتی که حظایر جبروت از بارقه استجابتش
روشنی پذیرد بجهان جهان تحیت و سلام و عالم عالم شوق و غرام
از خلوص عقیدت و صفای طویت هدیه مجلس شریف و تحفه محفل منیف
عالیحضرت متعالی مرتبت بالت و شوکت و حشمت و اقبال نشان
ابهت و عظمت و نصفت و اجلال دستگاه رافت و بسالت
و جلالت انتباه معدلت و مکرمت و عطوفت اکتناه عالیجاه

خانی عالیشانی همو المکانی گردانیده همواره بوستان مینو نشان
مؤالفت و گلستان ارم بنیان موافقت را از تازه گلهای یکانگی
و ریاحین بر فع یکانگی روضه رضوان و غیرت حدیقه جنان ساخته
صحیفه خلاصه الخط و خال خامه بیان می نگارد اگرچه دل محبت منزل
بنابر وثوق عتماد صیغه دلپذیر القلب یهدی الی القلب که مفروغ
نامه برمافی الضمیر و پستان جامعیت در بیان شرح اشتیاق خاموش
گردیده لیکن زبان که ترجمان لیست در اظهار آرزومندی تر زبان
گشته عنان بیان بنگارش بکف انامل و قلم سپرده مرحله پیمای وادی
نیازمندیست با همه تکاپوی ممکن نیست که اگر در جمیع عمر پی سپر وادی
سعی گردد مقدور او شود که بشبری از فراسخ بی منتهای شوق بکام
مدعا تواند سپرد **بیت** قلم ار قصه شوق تو نویسد همه عمر
عمر آخر شود و قصه به پایان نرسد پس طی این وادی نموده طریق
اختصار اختیار و سعادت ملاقات کثیر البرکات از درگاه قادر
ذوالجلال مستدعی بودن بصواب اقرب و الیق است امید که واهب
العطایا وسیله که موجب ملاقات سامی بوده باشد از زوایای پرتو عنب

بلغ

منصه ظهور جلوه گر گشته دولت دیدار روزی گردد دمنبه وجود
بعد از گذارش دعا مشهود رای خورشید انجلا میگرداند که چون
از تاریخی که بحسب تقدیر فیمابین بعد مسافت دست داده تا غایت
رشحه از سحاب کلک عنبرین سلک منشیان بلاغت نشان گرشت
زار احوال محبان صادق الولا مترشح نشده بود انان سبب غنچه دل
مخزون رنگ شکیبائی و برگ شگفتن نداشت لهذا فلانی را بجهه استفسار
احوال خیر مآل و استخبار مزاج وهاج و تجدید مراسم یگانگی و اتحاد که
بسبح شداد استحکام دارد روانه صوب ملازمت گردانید چون از
اتحاد که صفحه خاطر دران محرم نیست رجوع بتقریر دلپذیر مشار الیه نموده
که در محل حضور بعرض رساند ترصد آنکه همواره ریاض آمال و امانی محبان را
از نسایم محبت نامه نامی و مفاوضه گرامی و انهاء سلامت ذات سامی
خوشبو و معطر ساخته خدمتی که بوده باشد اشاره فرمایند که مهام الممکن
بتقدیم رساند ایام ایالت و شوکت و اقبال بکام باد برب العباد فی خبر
رشحات کلک گوهربار و نفحات خامه مودت نگار که از سحاب
مکرمت و گلشن عطوفت نواب مستطاب عالیحضرت سامی رتبت

حالات

وصول آن باعث امال طراوت تازه و نضارتی بی اندازه بخشید
واز مضمون مرحمت مشحونش که مشتمل بر صحت مزاج وهاج بود نهال
امانی باثمار امید و مراد بارور گشت امید که مخلص نواز بوده بشیوهٔ
مرضیه یادآوری اکه از خصایص ذات ملکی صفات قدسی سمات است مرعی
داشته گلشن امانی را بانهار احوال خیر مآل و اعلام حالات سانحه
که باعث سرور و حضور جاوید است مخضر و ریان ساز ند بعد از طی تکلفات
رسمی مشهود ضمیر مودت سمات میگرداند که سفارشی که بر معرفت پناه فلانی
نموده بودند بتقریر دلپذیر ادا نمود و جواب آنرا چون مشار الیه
مرد معتمد است گفته بسمع شریف خواهد رسانید در ارجاع دیگر خدمات
منتظر الاشارات است که هرچه فرمایند بجان منت داشته بتقدیم رسانند

رای خورشید

زیاده

زیاده اطناب نمی نماید ایام شوکت و ابالت و اقبال کامکار و برب العباد

نوعی دیگر مخلص بلا اشتباه فلان نسیم دعوانی که شمیم جلوه فنبوش
بهار اجابت را باستقبال آورد و شمیم تحیاتی که نسیم گلشن جنت را در گوشه
خجالت گذارد هدیه مجلس شریف بندگان نواب مستطاب معلی القاب
فلکجناب گردون قباب ایالت و شوکت و عظمت و اقبال پناه نصفت
و ابهت و اجلال دستگاه شهامت و نباهت و بسالت اکتناه
عدالت و شجاعت و مناعت انتباه عالیجاه محبان و مخلصان
امیدگاه عظیم الوقار خورشید اشتهار خانی عظیم الشانی منبع المکارم
منبع الجود و الاحسانی مدظله العالی بدت ایام ایالته و شوکته و عظمته
و رافته و اقباله الی یوم الدین میگرداند تشوق و آرزومندی که بر آینه
بر مرآت ضمیر عطوفت مآثر محبت تصویر عکس پذیر آن خواهد بود مستغنی
از اظهار دانسته خامه را به تبیین آن مکلف نمیدارد و پیوسته
از چهره گشای صورت خانه تقدیر متوقع است که از رفع حجاب
دوری ضروری کامیاب جلوه شاهد مواصلت گرداند و نبه و نحوه
نامه محبت شمامه که در عنوان نامزد مخلص نموده بودند بهجت فزای

خاطر آگین گردیده و در بهترین ساعتی بعز ورود آن فایز شده مغنی نور
علی نور در منصه ظهور بجلوه رسانید الحق از ان گلدسته مراد که استبلا
افزای شمایم محبت و وداد بود روح ورود از ان موسم بهار بهجت و سرور
شده از ان گل افشانی تسلی قلب و اطمینان خاطر بتقدیم رسانید همیشه که
هماره از طلوع صباح نصرت آلهی پرتو عنایت شاهنشاهی میتاب
بوده چهره شاهد عافیت را از سقم وسمت خجالت عاری میبیند
مترصد است که همین شیوه مرضیه را منظور داشته بار جاع خدمات
وانهار مژده سلامت ذات فایض البرکات مسرت افزای خاطر
مودت مآثر گردند ایام ایالت و شوکت و اقبال بکام باد برب العباد **ایضا فی جوابه**
داعی بلااشتباه مخلص خیرخواه فلان منهی میدارد که بچه زبان عذر
التفات خدام والا مقام فرشته احترام نواب مستطاب قدسی
القاب فلکجناب عالمیان مآب در صدف ایالت و نامداری بیر بها
عظمت و بختیاری گوهر دریای شجاعت و مملکتداری مهبط نهان
معدلت و جهان آرائی مشید ارکان نصفت و کشورکشائی نگین
خاتم عز و اقبال خاتم نگین بهجت و اجلال خان عالیشان سمو المکان

انجح آماله بالخیر والزمان ادام الله ایام دولته وایالته و شوکته و حشمته
واقباله الی قیام الساعة وساعة القیام که در نیولا بوسیله نامه نامی
و ملاطفه گرامی و اوانی ماء الحیوة والمعانی و مبانی فوز حصول بعضی
آینه جمال جلال **اِنّی اصْطَفَیْتُکَ بِرِسَالَاتِی وَبِکَلَامِی**
واعبازابا و آوری فرموده بودند خواهد الحمد لله علی نعمائه که سواد
دیده امیدوار از ملاحظه نامه مهر آثار منور گردید و چشم انتظار از مطالعه
آن خط مشکبار روشنی پذیر و محصل شد هر یک از ان ملاطفات
و تعطفات صد گونه تحیات محبت آیات ابلاغ و ارسال داشته
حقا که آرزومندی بدیدار بهجت آثار بسیار است و نشوق بوصال
ملازمت فرخنده مآل بیرون از تعداد و شمار توقع آن و استدعا
چنانست که هماره صفحات مخلصان از ارقام محبت ارتسام
مزین سازند و صحایف آمال مخلصان از الخطوات مودت اقلام
نگاشته ارقام محبت التیام فرمایند ایام سعادت انجام مستدام
باد برب العباد و النبی و آله الامجاد **ایضا فی جوابه** صحیفه دلکشا که
که سواد بیاض عارض او را نقش منوار **فی احسن تقویم**

بود اعنی نامه نامی طراز لازم الاعزاز خدام والا مقام بندگان عالیشان
سمو المکان نواب مستطاب گردون قباب فلک جناب ایران مآب
عظیم الشانی مدظله العالی شید الله اطناب دولته باوتاد خلود دوام
الی قیام الساعة والساعة القیام در زمانی اکرم و سعید و اوانی محترم
چون روز عید مثل آیات رحمت فرقانی از سماء مکرمت و دوستکامی
نازل شده از مطالعه خط و خال سواد شکن که فی الحقیقه نگارنده نقوش
امانی و آمال است بحظی وافر و بهجتی متکاثر فایز گردید و در برابر آن ملاطفه
گرامی در مقابل آن معاطفه سامی نسایم عنبر شمایم محبت و دعا
منتها مصحوب صباح آرزومندی و ولا نثار مجلس شریف و محفل
منیف میگرداند و چون شرح غلوی شوق و غرام نه آن استعداد
دارد که مرغ قوی بال وهم بهوای تمنای آن تواند پرید و بار بدخانه کام
جهد نشو اتق توضیح آن تواند رسید لهذا قدم جواد قلم صداقت
رقم از تکاپوی عرصه آن کشیده بشواهد قلب سلیم که بر صدق این
دعوی شاهد عدل است رجوع نموده سعادت ملاقات فیض بخش
که همواره مرکوز خاطر فاترت از درگاه حضرت واهب العطایا مسئلت می نماید

انه

انه سمیع و مجیب بالاجابة جدیر متوقعست که تا هنگام شرف ملازمت
عالی بارجاع خدمات مخلص را مسرور فرمایند که بنطاق خدمتکاری میان
جان بسته بتقدیم رسانند زیاده ادبی نمود ظلال عالی لازالی با
رب العباد **نوعی دیگر** عرضه داشت مخلص بلا اشتباه فلان بعد از
وظایف دعاگویی و لوازم ثناخوانی که شیوه مخلصان و اعیان
صمیمی است بذروه عرض بندگان ظفر توامان نواب مستطاب
فلکجناب معلی القاب گردون وقار ابالت و شوکت و عظمت
و اقبال پناه ابهت و سطوت و بسالت و اجلال دستگاه
شهامت و مناعت و نباهت اکتناه شجاعت و جلالت
و معدلت انتباه محبان و مخلصان امیدگاه عالیجاه رکن
السلطنة العلیة العالیة الخاقانیة عضد الدولة البهیة الزاهرة السلطانیه
خانی عظیم الشانی منبع الاحسانی منیع المکانی مدظله العالی ابد
ظلال جلال ابالته و عظمته و اقباله الی یوم الدین میرساند و بفنون عبودیت
خالصه و ضروب خدمات مخصوصه که به ثبات آیات آن افاده نشان
عالم پاک در مدارج معارج افلاک مسبحه کواکب ثابت و سیارات

اوراد عقیب صلوات و انند روشن ضمیران صومعه محبت و وداد
که او تا و نزاکت خاک و باد و صدر نشینان محافل معرفت و معاوند
نقد اخلاص خویش را بسکه صفای آن مسکوک کرده اند از غره صباح
تا طره ارواح در مطان اجابت دعا و اوان اصابت رجا سرانگشت
و آز با دموع خشوع و نیاز بر سجاده سینه و محراب دل در مسجد تن که
معبد اقالیم آب و گل است از حضرت منان با لحاح خواهان است
که بقا و ارتقای آن عالیشان چون قبه مینا فام آسمان مصون منعاذ
امتداد زمان و محدد جهات عالم کون و مکان باشد منبع جود و
و چون وفور خدمت لازم المسرت زیاده از آنست که تعقل و احساس دیده
از قله قاف ادراک اساس و معارج بیداری آن زا توانند و بدو بام غ
طبع جانی بقوادم و خوافی و قدرت همت وافی بوادی بیان بل
مبادی فیافی آن تواند پرید لاجرم عنان بیان از اذیال آن کوتاه نمود و
امید که ذات معلی صفات که همیشه زینت بخش مسند دولت و مدارای
بوده دولت اعتبار و قرب افتخار آناً فاناً در تضاعف و تزاید
برب العباد و النبی و آله الامجاد داعی خیرخواه فلان بعد از وظایف

دعاگو

دعاگویی که شیوه واجبان صمیمی است بموقف عرض نواب سلطان
قدسی القاب بالت و شوکت و حشمت و اقبال پناه عظمت و ابهت
و نصفت و اجلال دستگاه و نباهت و شهامت و بسالت اکتناه
شجاعت و معدلت و رافت انتباه محبان و داعیان امیدگاه
عالیجاه خورشید اشتهار گردون مدار مقرب الحضرة العلیه العالیه
الخاقانیه عضد الدوله البهیه الزاهره السلطانیه خانی عظیم الشانی
منیع المکانی منیع الاحسانی مدظله العالی دام الله ظلال جلال
ایالته و شوکته و دولته و رافته و اقباله الی یوم الدین میرساند و خود را
ذره وار در زمره ثناگویان مجلس عالی در می آورد و ناصیه سلک
بندگی و خدمتگاری در ملازمت منسلک داشته از جمله مهیان خاطر
فیض مظاهر بوده باشد امید که خلوص عقیدت این راسخ الارادت
مشید بنیان خدمت آنعالی منزلت بوده شرف قبول دریابد چون
وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ موجب نوید
أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ و مقتضی خیر مرحمت اثر من
تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا بدایع صنایع بود دعا که در آئینه خلاص

وخشوع آن صورت قبول و اجابت بدبر قوایم حمایم **اولی اجنحة**
مثنی و ثلاث و رباع مرفوع و معروض میدارد استدعا
از مکارم اخلاق و عمایم اشفاق خداوندی چنانست که بنده معتقد خود را
منظور نظر مرحمت داشته مروت جبلی که با کافه عباد الله عادت
درباره داعی باخلاص دریغ نداشته که بیمن حفظ الغیب آن خداوندگان
ایمن و مرفه بوده باشد چون بعد از عنایت الهی متوسل بشفقت
عالی است امید که مشمول التفات اتفاقا لیچاه بوده باشد زیاده
بی ادبی حد خود نمیداند ظلال عالی مخلد و مستدام باد برب العباد **نوعی**
دیگر روضه دعوائی که غنچهای گلبن اخلاصش از نسیم تشوق آرزومندی
شگفته و خندان و حدیقه تسلیمانی که سبزه گلشن اختصاصش از رشحات
سحاب تعطش و نیازمندی مخضر و ریان گردد تحفه مجلس فلانی ساخته
مشهود رای مودت انتما میگرداند که اگر چه استیلای شاعل اشواق
و تهیج استعلای نوایر اشتیاق سعادت مساعدت مؤدی نقدر
تغلب جواذب آرزومندی و تسلط دواعی التیاع نیازمندی
توفیق رفیق آمدی تر آینه خود رقم انتهای فرصت اقلم نگذاشتی بلکه بشتاب

علی الراس و القدم جهد وادی مفارقت نموده بشرف مقاربت مشرف
شدی اما چه سود که اسباب تعلق موفور و رسیدن باین مطلب
اقصی بنابر رفع قضا بسیار عسیر معقود رست امید که فلک بوقلمون را
رفع حجاب دوری ضروری کوشیده چهره گشای صورت مطلوب
گردیده مرغ دل محبت منزل که دیست آموز ملاقات سامی است
و همواره در هوای صحبت نامی طیران دارد بحضور موفور السرور
و مانوس گردد و منبه وجود و چون موجب شیمه رضیه رضیه سالم
مخلص را بارسال باز که چون همت عالی بلند پرواز بود بیاد آوری مسفر نمودند
و حالا دو سال شد که ابواب اسم ازان مفتوح مینست و تدارک آن
باز از لطف عمیم متوقعست اگر بتلافی مافات چند دست باز که مقدور
ملازمان ذی شان بوده باشد و در نیوقت در سرکار آن عالیجاه
خواهد بود بلطف ارسال فرمایند منظور بسیار اشفاق و الطاف بیکران

هشتم چنین نامه شکبار — نوشتم بمستوفیان کبار

چون شرح اخلاص و خدمتگاری و کیفیت و کمیت دولتخواهی و جان
سپاری مخلصان حقیقی نسبت بملازمان خدام رجیس احترام

عالیحضرت سامی مرتبت منیع منزلت رفیع مرتبت رفعت و نجابت
و نصفت و اقبال پناه ابهت و مناعت و شهامت و اجلال دستگاه
صداقت و خلت و رافت اکتناه شفقت و مرحمت و عطوفت
انتباه عالیجاه مرجع الاعاظم مجمع مکارم الاخلاق مستوفی الممالک
بالارث والاستحقاق لازال مورجمهور المنظم برابه الصایب پس
از آنست که دبیران و کاتبان افخام در طومار روزنامچه لیل و نهار
بدفعات مفردی از مجمل آن را تفصیل توانند داد و یا عشری از معشار
آن بمیزان خرد توانند سنجید لهذا از آن بابت حرفی مذکور نساخته
بدعای دولت اکتفا نمود ظلال ابو و اتصال وزارت و اجلال از
صارمی لک تغیر و زوال و تحویل انتقال مصون و محروس باد
برب العباد **نوعی دیگر** و جایی از حیز حساب بیرون و از درجه تعداد افزون
متوجه مجلس فلانی داشته قسم باسرع الحاسبین که کیفیت افراد جن
و انس در دفاتر او مثبت است و کمیت افعال جزو و کل موجودات
بر اوراق روزنامچه و اشتلم درج که بقایا نقود ایام حیات علی نهج
الاستمرار بدعاگویی و ثناخوانی آن عالیجاه صرف و خرج نمایند

و چون شرح بخدمت زیاده از آنست که در ظروف حروف گنجد
و بامداد مداد و قلم استیفاء مجملی از افراد آن تواند کرد لهذا در تنقیح
آن وقوف را بر شروع راجح دانسته طمع آن و توقع چنانست
که تا اوان ادراک سعادت خدمت حرف صداقت را از صفائح
مکرمت حک نفرموده همواره ابواب مکاتبات شریفه را مفتوح
سازند که خاطر فاتر با آن از تفرقه باز آمده جمع شود و از صحیفه خاطر فیض
مظاهر و صفحه ضمیر منیر منها نفرمایند چون بدفعات سوانح حالات
عرض شده و پیش از این اطناب نموده بدعا ختم کرد **بیت** همیشه
تا که بیاض و سواد جمع آیند مسودات لیالی برای ضبط حساب
حساب عمر و بقای تو باد چندانی که از مسوده عاجز شوند کلک و کتاب
نوعی دیگر عجب از اشفاق و محبت فلانی که در مدت مباعدت
اصلا بدو کلمه که مشتمل بر صحت و مبنی بر سلامت ذات شریف
بوده باشد مخلص خود را بادو شاد نفرمایند و دفتر عهد و میثاق
محبت را بر طاق نسیان گذاشته توجه در کارسازی مخلص نفرمایند
این طرز از عزیزان بسیار بعید است که آدمی تا در نظر باشد در خاطر

بوده محبت او را در دفتر خیرخواهی ضمیر منیر مثبت نمایند و چون غایب
کرد بالکلیه از خاطر عاطر منها نموده نسیا منسیا انگارند اگر مخلص
می بود در کارسازی آشنا و بیگانه مانند خلیلان آتش بسر بود تا
وقتی که از امید و یاس صورت دهد باری فراموشی از خاطر محو باد
برب العباد و النبی و آله الامجاد **دهم با طبیبان حکمت شعار**
نوشتیم چنین نامهٔ شکیبا ما دام که فحول علما طبیعت بل
حذاق حکما طب معرفت احوال این انسان از تحدید فن خود
نبض و فصل دانی نهند نفس نفیس و عرض انفس علی الحضرت مسیح مرتبت
سیادت و نقابت و هدایت و اقبال پناه حکمت و حذاقت و افاضت
و اجلال دستگاه افادت و نجابت و مناعت انتباه رافت و صداقت
و خلت اکتناه عالیجاه جلی الانسانی مسیح الثانی جالینوس
الزمانی بقراط الاوانی مقرب الحضرة العلیه العالیه الخاقانی که قانون
اعادت صحت و ازالت علت اینست از عوارض امراض و اعراض
اسقام محفوظ و اغراض و مقاصد آن ذخیرهٔ افاضل و اماجد منهاج
امانی حاصل باد بالنبی و آله الامجاد محب خیرخواه که تفریح دل مشتاق

رنگین دل خفاق از مفرحات و معجونات و ادویه و اشربه دارو نه
صدق محبت و کمال اخلاص و ارادت میکند و جایی که شربت صافی
آن در کام عقیدت از دست طبیب **و اذا مرضت فهو یشفین**
سحر هنگام صبح میکند دفع میکند آثار شوق و آرزومندی که از امور
خارج طبیعت است و اسباب علامات نیازمندی که بر صحیفه
احوال این برهان دلالت میکند از آن واضح تر است که بواسطه
مساس نبض معرفت و احساس نفسره و تجربت استطلاع و استکشاف
باید و آن قرحه جراحت فراق لا مرهم وصال آن نیکو خصال اندمال
پذیرد و مواد و اورام آلام الا بالادعات استعطاف و مرحبات
استلطاف و محللات استئناس آن زبدهٔ کرام مندفع شود
ان والی و صحتی بید یک و هر چند خلق جمیل آن بی بدیل
از نهج مودت عزیزی عدول نموده است و مزاج معتدل از صحت
صداقت اصلی انحراف کرده این ضعیف تن خسته دل در حالت
سکون و حرکت و نوم و یقظت و اکل و شرب و عوارض نفسانی
جز هوای او نفس نمیزند و جز خیال جمال او نصب العین نمیدارد و این

واین سرگشتگی که نتیجه فرقت و هجرت آن عالیجاه است سدر و دوارش
که باستعمال بوب و فواکه قابضه و چون سفرجل و غیر آن و دهن الآس
علی الراس و استشمام صندل و کافور و مضمضه و استنشاق علاج
پذیر دا اما بث شکوی هم از روزگار ناساز کار است چه سبب مرض
فراق دوستان که غرض آن شوق و علت است و علت تفرق
الاتصال مخلصان متتابع سهام انواع آلام اوست و ما را با ضعف
قوت واقعه معاودت و ممکن نه و با ابتهال جسم و ضعف عضو فاعل
احتمال اعیا، مواد آن ممتنع چه با تجرع سموم روزگار جفا دوست
و بار در جور منت دا، علی دا، و لیس معالج مرض علی مرض و لیس الطبیب
مرارت صبر و حنظل و نکار روکسنی که بمخالفت عزیزان در کام
انجام ریختن صعوبتی دارد روا باشد که آن عالیجاه تحرکی بر سبیل
ریاضت بر قدم ارادت گامی چند بجانب مشتاقان بر گزیند
و از طریق طب اندیشه نمایند که حرکت سبب تحلیل رطوبات بدنی
گردد که آن مفرط بود نه مفرط همچنانکه سکون مفرط که حاقن فضلات
و مطفی حرارت غریزی شود و اگر چنانکه بر معهود عادت و مالوف

طبیعت با محبان صادق و دوستان موافق در محافظت طعام
اخلاق خواهد کرد سرآینه برکیفیت و کیفیت قوای باطن و بل کسیر زند
چون استدلال بسوء الهضم بر مرض معده و بر الم شدید بر مرض
عضو حساس از این شیوه طامات در آویختن و طب و رسل
بهم بر آمیختن بس کردیم چه مبادا که آن عالیجاه گویند زبان صنعت ملال
که مرتب معاجین این مصطلحات و مرکب عقاقیر این ملتمسات را
بدین تطویل از در بابت طبیخ افتیمون و هلیله اسود و غاریقون
و شراب زوفا چاره نیست امید که افتراق بدار وی درد فراق کلی
باطل شود بل بسبب فرط افتراق و افلاق کرده بیت دارو سبب
در وشد اینجا چه امیدست زایل شدن عارضه و صحت بیمار
نوعی دیگر نسخه دعائی شافی بمجلس شریف عالیحضرت رفیع منزلت
افادت و افاضت و حکمت و اقبال پناه حذاقت و مناعت
و براعت و اجلال دستگاه صداقت و خلت و رافت اکتناه
شفقت و مرحمت و عطوفت انتباه جالینوس الزمانی مسیح
الثانی بقراط الاوانی مقرب الخاقانی اهدا میگرداند چون حضرت

حکیم بی علت جلت قدرته بقدرت تام و حکمت عام در برابر
هر دردی راد وایی و هر رنجی را شفایی نهاده آرزوی دل آشفت
و مشمول خاطر افکار چنانست که مرض فراق و درد افتراق را بنابر مصداق
شفا القلوب لقا المحبوب از شربت وصال و داروی اتصال شفای
کامل و صحت عاجل حاصل شود چون از کلیات امور جزوی و از طول
حالات مختصری حامل صحیفة الاخلاص عرض مینماید زیاده مزاحم و مصدع
نشد امید که همواره مزاج اعتدال مزاج بصحت و سلامت مقرون باد
برب العباد و النبی و آله الامجاد و نوعی دیگر تا عناصر را مدارست و مزاج
ارواح و اجساد برقرار مزاج شریف و عنصر لطیف خدام ارسطو مقام
حضرت حکمت و افادت پناه افاضت و حذاقت دستگاه عزت
و شفقت انتباه لقمان سمات افلاطون صفات حاوی سطاوی
العلم علمان جامع علوم الادیان و الابدان ادام الله تعالی برکات
انفاس النفیسه و افاضته علینا رشحات سحاب قلامه و مراحم الم جنبه
از اخلاط ردیه محنت و غم و بادهای فاسده رنج و الم صحیح و سالم
باد خدمات مفرح و غمزدای و تحیات چون انفاس مسیح روح افزای

متحف

متحف و مهدی میکرداند و چون حرارت امراض متفاوت بحران و مرارت
علل فاسده حرمان در زمان استفسار فراق و زمان بحران افتراق
در قلب و کام ابن‌ها توان بخندان تاثیر کرده که بغیر از جلاب وصال
و شربت اتصال معالجه و مداوایی تواند کرد لاجرم شروع در بیان
آن نموده همواره از دار الشفای لطف و احسان و شربت خانه بر و
امتنان حضرت حکیم علی الاطلاق بناله و زاری رفع آلام دوری
که منتفی اسقام مهجوریست مسئلت مینماید امید که بقانون حکمت مقرون
وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِين درد مفارقت را دوایی و رنج
مباعدت را شفایی کرامت نماید ملتمس آنکه تا زمان ملازمت فیض
بخش همواره با علام سلامتی مزاج صحیح الامتزاج و اخبار بهجت آثار
صحت ذات حکمت سمات مسرور و شادمان فرمایند چون غرض تنقیه مواد اخلاص
و تصفیه مرآت اختصاص بود زیاده تصدیع نداد ظلال حکمت و افادت
و افاضت بادا برب العباد و نوعی دیگر غوامض امور کون و فساد
و خفایای اسباب و علل بقا و لقا بتفکر مشکل‌گشای عالیحضرت
سامی رتبت منیع منزلت ثمره شجره نبوت گوهر بحر حکمت و حذاقت

زلال ینابیع کمال نشر فلد کبد شفیع یوم المحشر بلبل بوستان هدایت

شمع شبستان نجابت گوهر شاهوار بحار وعلمناه من لدنا

علما لقمان پیر لقد آتینا لقمن الحکمة و وهبنا

فی کل شیء علما راحت الارواح وشفا القلوب والاشباح

مرتضوی انتسابی جلی الانسابی مسیح الثانی بقراط الاوانی عایه لنجاحی

میرزا ای محلول و مکشوف و ذات شریف و عنصر لطیف آن عالی

منیف بحلل قرب و دولت آراسته و موصوف باد برب العباد

صنوف دعوات خالصة النیات و الوف تحیات صافیة الابیات آن

که درک دقایق حقایق اختصاصش بصر بصیرت افهام را مرصد باشد

و احساس غبار سلوک اخلاص و انشش دیده و سریرت صدر نشینان

ارایک قدس را نهایت مقصد تحفه مجلس شریف و محفل منیف گردانیده

چون فوز شوق صحبت ازان افزونست که در حیز اعلان آورده

نگاشته بیان آید و آثار آرزومندی که از امور خارج طبیعت است

و اسباب علامات نیازمندی که بر صحیفه احوال این بن برهان و دلالت

میکند از ان اوضح ترست اساس بعض معرفت و احساس تقریر و تحریر

استطلاع و استکشاف باد لهذا عنان زبان کوتاه داشته ثمره

شجره رجا در چمن دل که بصفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء

موصوف است و عنان جلی باکب سوار امید بصوب با صواب لا

تیأسوا من روح الله معطوف ساخته امیدوارست که قرحه

جراحت فراق بمرهم وصال اندمال پذیرد و بمرخیات استطلاف

و محللات استیناس مندفع شود و مجمد و آله ترقب خیانست که پیوسته

باخبار سلامتی ذات شریف مخلصان را مسرور ساخته محجوز نسیان نباشند

نوعی دیگر ذات شریف فلانی از عوارض سقام و آلام محفوظ باد برب

العباد چون اشتیاق بدریافت سعادت ملاقات دران مرتبه است

که التهاب درون طلاب بقطرات رشحات سحاب خطاب و جواب

انطفا پذیرد و اعراض کالسده که از لوازم کثرت غیبت است بدرجه ای است

که بمطالعه رسل و رسایل انتفا یابد پس طی این وادی موذون و پیش طاق

مبانی اخلاص ترتیب حسن عبارات آراستن و سرادق رواق فلک

طباق قرطاس را بتمویهات اسالیب کتابت و استعارات پیراستن

و بدست مشاطه خیال رخساره خورشید انارت سورت مآل بوسمه

نقط و خط پرداختن و چهرهٔ یوسف مصر و داد و مهر گلگونهٔ کلمات گوناگون
منثور و موزون موشح ساختن خارج طرق فراست بنابرین فارس عنان
بنان را ازان سمت مصروف داشتن و بجانب حصول اجل مآرب که دعای
سلامت ذات شریف است معطوف ساختن و از مسالک تکلف و اعتساف
و مدارک اوصاف عدول جستن و بر کوی عاو بنا ز تکلف گشتن
اصوب و بدا امید که حکیم بعلیت جلت حکمته دل بیمار محبان را بمقتضای خبر انما
وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِين شربت وصال قرب آن حالی الحیا
که متصف بصفات مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْعَالَمِين است
ارحام مراد اتصال مقتضی المرام روزی کرد اناد بالنبی و آله ترقب
و ترصد چنانست که چون رعایت فوائد حفظ الغیب عین فرض است
محب حوذرا نصب العین ضمیر منیر الهام پذیر ساخته در جمیع مواد فراموش
نفرموده پیوسته مژدهٔ سلامت ذات بابرکات و ارجاع خدمات
مبتهج و مسرور فرمایند زیاده اطناب نفرمود ایام سیادت و حکمت
و حداقت با نادر بالعباد منجمان نویسند همیشه تا انجم و افلاک
بر مدارست و ستاره ثوابت و سیارات برقرار خورشید افاضت

و کوکب افادت خدام مشتری احترام کیوان مقام عالیحضرت افلاطون
رای مجسطی کشای سیاح منازل افلاک افضل من مشی علی کرة الخاک مهر
سپهر عرفان بدر منیر سما ایقان آنکه زینت لوح فلک از قلم اوست
و تقویم ثوابت و سیار موقوف رقم او لا زالت شموس حکمته و افاضته
طالعة من افق الکمال و اقمار غرته و افادته طالعة من اوج الافضال مطالع
شرف و مشارق سعادت تابان و نمایان باد دعوات چون عدد نجوم
بی پایان و متعذر الاحصی و تحیات مانند مکارم ذات ملایک سمات
بغایت و ممتنع الاقصار محمد جهات اخلاص و ممهد قواعد اختصاص
ساخته خدا که همواره چون جمرهٔ کمر خدمت بر میان است و مانند هلال
طوق عبودیت در گردن جان و شوق غرائم الوار محاوره مهر آثار
و اشعار خدام نه دران مرتبه و مثابه است که طول و عرض ساحت آن
بزراع عبارت و استعارت مساحت پذیرد لاجرم در بیان آن خوض
نموده امیدوار است که شرف مفارقه و سعادت اتصال آن مهر سپهر
افاضت و کمال که همیشه مصور دیدهٔ تمنا و معقود خاطر مودت
افضاست بر وفق مراد حاصل گردد مترقبست که انظار سعادت

و آواز رو بندگی

آثار و مراحم اشفاق شعار دریغ نفرموده تا اوان شرف ملازمت از
ضمیر منیر مهر تنویر محو نسازند چون غرض عرض خلوص مخالصت بود
زیاده گستاخی ننمود سایه آفتاب پایه افادت و افاضت مبسوط باد
برب العباد نوعی دیگر همیشه تا واحد صمد که مربی المشارق والمغارب
است راکب اسد را که شاه کواکب است از افق والسماء ذات
البروج طلوع دهد سعود سعادت ذات عالیحضرت سامی منقبت
افادت و افاضت و اقبال پناه و نباهت و عزت و اجلال دستگاه جامع الحجا
مرجع ارباب تعظیم زبده اصحاب تنجیم عطارد الزمان قدوه جواسیس
الافلاک فی الاوان موضح الاسرار و الاجرام صدق العالمین بدقایق
حرکات النجوم و حقایق قضیات الاحکام مقرب الخاقانی فلانی از رجعات
نحوس و مقابلات قواطع نحوس دور باد برب العباد و داعی خیرخواه
که نجم محبتش از سما ارادت تا قیصر ملتهب شوقش بر فلک نیاز مندی
ثابت و شر طایر آرزومندی که جناح البیرش آن ضم است در برج دلش که
بر قلب اسد مقدم است واقع دعاها میرسند چون بخجستگی و فال اسعد
و اختر همایون بکاشانه دولتمندان خبر رسیده که بسعادت و اقبال

نزول فرموده اند باین مقال مترنم گردید که الحمد لله الذی جعل سعود ناطالعة
والنحوس عارته مرآینه خاطر کثیف و اخوان این فقیر مبتلا لافراح والجذل
شد از تاریخ قدوم شریف بسی ساعات ایام و لیالی و شهور از کم متصل
که مجموع حرکات زمانی فذلکه ور فلکیت بگذشت که رای دقیقه شناس
نورانی که نیر اعظم بر وسط السما الرابعه فروغ نور از وی طلبد و پرتو شعاع
از وی اقتباس کند و جرم مشتری منیر در جنب او همچون سها حقیر
مینماید سیح ازین گوشه گرفته که در زاویه غزلت و اختفا بعین ظهور سهو است
یاد میکنند و بخطوط نظر اتصال همیون مخصوص میگردانند و از جانب
شمال بر منکب البیر میگذارد و تا کوکب در زایره بعد احتراق می یابد
چون ذات شریف از ما بنظر تثلیث که تمام دوستی مر موقوف است
در مقابله آن نظر تسدیسی که اعتبار نیم دوستی دارد بحرکت خاص
و خاصیت ارادت با خواص احباب در حساب ید داشت باری
بر رصد شطارست که تا کوکب فقیر بواسطه شرف حضور دار انس
از هبوط غیبت و وبال وحشت خلاص یابد زیاده اطناب ننمود ایام
بکام دوستان باد باب سیوم اخوان مان و اماثل بیکدیگر نویسند

باب سوم است

این نامه نوشته خان ایران بر قطب فلک پادشاه هندوستان

همواره ظلال آفتاب مثال عدالت اتصال قدوه سلاطین ذوی الاقتدار
و زبده خواقین عالیمقدار زیبنده اورنگ خسروی آرایش اریکه معدلت
و دادگستری لعل آبدار اکلیل خلافت گوهر یکتای دریای جلالت مرکز
دایره کامکاری قطب فلک بختیاری کالقابا السامی الغامی
شید ارکان سلطنته و اقباله الی یوم الدین بر مفارق محبان و داعیان
پاینده و پاید برب العباد و ذره بیمقدار ارقو دعایی سکه عبودیت لوا
معلی القاب سلطنت منقبت رایج و تمام عیار و صحیفه ثنایی موشح
برشته عقیدت و دعایی ابد و خلود دولت و حشمت حجاب
سپهر جناب حوقت منزلت تعداد و استعداد بیشمار نثار بارگاه
گردون اشتهار و تحفه مجالس آن سلاطین مآب میگرداند و همیشه جبهه
طاعت و جبین ضراعت بر زمین اخلاص و عبودیت نهاده بقای جاه
و جلال و فنای عدای آن سلطنت ممتنع الانتقال را که سبب حصول
امانی و آمال است از حضرت مهیمن متعال تضرع و ابتهال استدعا و مسئلت
مینماید امید که دعاگوی بلااشتباه یوما فیوما از فواید عمیم و مراحم شاهانه

و عنایت بی نهایت پادشاهانه متلذذ و بهره مند گردد و بود و وصید و
اوامر و نواهی حکم و فرمان منتجم الانقیاد و والا ذعان نواب سرافرازی
نامتناهی باید چون غرض عرض تسلیم الارض و کورنش درگاه عرش اشتباه
بود زیادت جسارت و جرات ننموده بدعا ختم نمود ظلال آفتاب مثال
جلالت و جهانبانی بر مفارق عالمیان لایزالی باد برب العباد جواب سلطان
بلاقی همواره مسند دولت و مقر حشمت بوجود دو افزا السعود نواب
مستطاب فلکجناب سلطنت و خوقنت و عظمت و اقبال پناه
حشمت و جلالت و معدلت دستگاه شوکت و نصفت و ابهت
انتباه شهامت و مناعت و رافت اکتناه ثمره شجره سلطنت و نامداری
نقاوه دودمان عظمت و بختیاری درج خواقین عالیمقدار
گوهر صدف سلاطین عظیم الوقار نهال دولت و اقبال گلبن ریاض
سلطنت و اجلال شاهزاده عالیقدر والا جاه خورشید کلاه ابد
ظلال جلاله العالی مزین و مشرف بوده ایام سعادت فرجام بر وفق
مراد جاری باد برب العباد بعد از اهدای تحیت و ثنا و مراسم محمدت
و دعا که شیوه مخلصان صادق الولاست معروض رای خورشید

اعلام میگرداند که مرحمت نامه عالی که در ضمن آن باسم مخلص صدا قت آئین

عز صدور یافته بود بشرف ورود آن مشرف کرده بود اشاره که درباب امداد

ایام ارسال بارخانه سرکار عالی که حسب الامر الاعلی مقرر است وز بونی

شراب که پیا بتا بخدمت عالی فرستاده فرموده بود و نذر بمسوبان

عالی مستور نخواهد بود که حرارت هوا در شراب تصرف عظیم دارد

و چون بموجب فرموده در ایام تابستان روانه خدمت نمود

اگر مسافت راه و حرارت هوا ایام تابستان باعث زبونی شده

باشد تقصیر مخلص نخواهد بود و چون الحال فصل انقاد بارخانه بود در صدد

ارسال انهم روانه خدمت عالی نمود و بنا بر اخلاص آنچه لازمه سعی و جد بمگاری

بود در خوبی جنس و ضبط از ضرر هوا و جمیع مراتب بجای آورده بتقصیر

از خود راضی نشده امید که خاطر خواه منظر رسیده مستحسن افتد زیاده

بی ادبی و جسارت نمود سایه آفتاب مثال که سرمایه اهل سعادت است

از جمیع بلیات مصون و محفوظ باد بالنون والصاد **او تار خان که**

ملقب بذوالفقار علیست نوشته است چنین نامه بشاه فتن

خوالص دعوائی که از تاثیر آن سررشته آشنایی و وداد نظام گیرد

وخصایص شمایمی که از برکات آن سلسله دوستی استحکام پذیرد

باهدا بالد و تحایا که سفاین بحار اختصاص از امتعه نفیسه حسن ارادت

واخلاص مملو و مشحون باشد نثار عالی مجلس شریف و متعالی

محفل منیف نمد کان نواب مستطاب قدسی القاب گردون جناب

سلطنت و عظمت و خو قبت منزلت شوکت و حشمت و جلالت

مرتبت سهامت و رافت و عطوفت موهبت موسس مبانی

رافت و معدلت ممهد قواعد نصفت و مکرمت اکلیل افتخار

تارک سروری لعل آبدار کان عدالت گستری نوباوه بستان کامگاری

نقاوه دودمان بختیاری صاحب لوای خسروی مناصب اورنگ

برتری آرایش ده کاخ سرافرازی نظام بخش ملک داد طرازی کالقاب

السامی الناسی شید الله اطناب دولته و اوتاد الدوام والخلود

الی یوم الموعود میگرداند که همواره نظارت بهار کامرانی و طراوت

شقایق حدایق دو جهانی را از رشحات سحاب موهبت الهی و فیوضات

غمام مکرمت نامتناهی خواهان و مستدعیست صحیفه این عارفانه

نقد برقم قبول مرقوم و ممهود باد برب العباد و بعد از چهره کشای

صورت آشنایی و آرزومندی و پس از مرسله بندی کردن انکار الکبار الباغ
و نیازمندی مرفوع رای ملک آرا و مشهود ضمیر خورشید ضیا ضیا میگرداند که
چون پیوسته مکنون خاطر مهر آگین و مرکوز ضمیر محبت آیین آن بود که
رابطهٔ آشنایی معنوی فیمابین بفتح ابواب مکاتبات و مراسلات
صوری مشید و محکم بوده طریق تجار و آمد شد قوافل و سوافل گشاده گردد
تا حال بواسطه آنکه پادشاه جمجاه خورشید کلاه اعلی و الی والاقدر
سند و ستان داعیه گرفتن قندهار و زمین داور در خاطر قرار داده
بود چند مرتبه عساکر خود را با ملک و کرور بعزم تسخیر ولایات مذکور
فرستاده و اورنگ زیب و داراشکوه که ارشد اولاد اوست
سردار آن لشکر نموده بود و آرزوی او بتوفیق الله سبحانه از قوت
بفعل نیامد درین ایام فرخنده انجام که از تائیدات حضرت باری و توفیقات
در کار کردگاری جل شانه و از میامن حضرات ائمه معصومین صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین اقبال بی‌زوال و نیروی دولت ارجمند مصون
از اختلال بندگان نواب مستطاب کامیاب اشرف اقدس
ارفع همایون شاهی ظل اللهی که جانم بقربان خاک پای مبارکش باد

این مخلص اشیا را بواجبی جواب داده منکوب و ذلیل طریق فرار پیش گرفته
بمقر اصلی شتافتند و از و اهمه معلوم میشد که دیگر داعیه بخشش سوداء
گرفتن ولایات مذکور در خاطر و هم مناظر ایشان خطور نماید لهذا
فلانی را بنابر تاکید روابط آشنایی و اتحاد و تاسیس مبانی خصوصیت
و وداد و دلداری و اطمینان خاطر نخجار خبر مدار روانه آنصوب نمود
اگر از انجانب نیز این شیوه پسندیده در ضمیر مودت اثر نموده و کلا
آنعالیشان بافتتاح طریق مستقیم خلت و ارسال مودت مامور
گردانند مراتبه متضمن رضای خالق و باعث رفاه حال خلایق
و معموری و آبادانی ملک از طرفین خواهد بود ترصد آنکه هرگونه مهمی
و خدمتی که در صوب داشته باشند بر صحایف اشفاق نگاشته
برجوع آن منت نهند که مهما امکن بانجام آن قیام و اقدام نماید
همواره مبانی سلطنت و اقبال ارکان خلود و دوام بنیان مرصوص
مشید و مستحکم باد برب العباد **فی جوابه** نواب معلی جناب رفعت
قباب عزت و معالی جاه ایالت و کفالت دستگاه حشمت
و ابهت انتباه فروغ چهره دولت و نامداری غرهٔ ناصیه

بلندی و بختیاری نمشا کمالات بزرگی و احتشام عمده صنا دید امرای

کرام صدر نشین دیوان ایالت سند گزین ایوان امارت مشیر و بنای

فتح و فیروزی طراز بخش علم سعادت و بهروزی مستجمع امارات فرخی

و هوشمندی منشار آثار رنگ رای وارجمندی نقاوه خیراندیشان

روشن ضمیر اعتضاد الدولة العلیا استناد الخلافة الکبری قدوه

سعادتمندان روزگار اسوه دولتمندان عالیمقدار خان عالیشان

صفدر دوران اوتار خان همواره بمراتب عزت و اعتبار و مدارج

فخر و افتخار فایز باشند و شعبه حدیقه حقیقت پیکر و ذریعه منبع

عقیدت مظهر که پرتو آثار آن شاهد حال مبین صادقان جهان و گواه

معال صداقت آیین راستان ما بال شد در ساعت و زمان

سعید نزول بهجت و وصول ارزانی داشت و بورود آن مسرت آرا

گشته در ان از آن تفقدات و توجهات نامیه شرایط اقبال اجل استغنا

رسید چون از نافه گشای آن بوی سلامتی و خیریت ذات معلی

مجمع الصفات پادشاه جهان پناه فایح بود و از روایح آن فوایح انتظام

آن مملکت بمشام جان رسیده موجب فرح روزافزون گردید

از

و از نسایم شمایم آن بنیان نخل بلند اختصاص که در استحکام و متانت

از تحت الثری گذشته و معارج اغصان از عرش معلی تفوق و برتری

جسته مجدد تازگی و خرمی حاصل آورد و خضرت و طراوت آن

موجب رواج و رونق گلشن جان و باغ جنان گشت چون همت اعتقاد

با آن دولتخانه اقبال نشانه مدرجه کمال است و از روی خلوص نام

متوسل با آن خاندان سیادت بنیان مستقیم تعین است که آثار

ولا و نیز اخلاص بطون برای جا ذب خاطر صاف خادمان آن آستان

ملایک آشیان خواهد بود حقا که همیشه عزم خاطر ما لوف بران مشعوف

و مصروفست که آن نسبتهای عالم آرا که از آبای عظام ارتسام

داشت همچون خطوط شعاعی مهر در هین تجلی انجلا روشنی بخش دل

اهل صفا و زمره وفا باشد مرقوم اخلاص قلم شده بود که قبل ازین

بسبب لشکرکشی والی سندوستان و طغیان او نرد دست تجار در ولایت

زمین داور و قندهار رسید و دلو و ترد د متردد بن معذور اکنون

بتوفیقات الهی ولایات مذکوره که در تحت تصرف بندگان آن

درگاهست دیگر ملاحظه آسیبی خطری با نجماعت مقصور نیست لیکن است

که مهام عظیمه از ممارست و مجارست بندگان عالم گیر آن آستانه دولت
نشانی در کنف آرزو مهیا خواهد بود و آنجا که آن ایالت پناه متعهد
و متکفل خدمات باشند بی شبهه باند که جهد مهمات کلی و جزوی
در دامن طلب ارادت موضوع و شمول مبتنوالند بود و انشاالله
بتوفیقه العزیز حسب الصلاح آن عمده خیراندیشان روزگار انجاب
وکلا صاحب تدبیر تعیین سفیر نماییم که در خاطر جویی و از دیاد میل خاطر
نجار بان دیار نزهت آثار سعی بلیغ نمایند و آنچه بزبانی تعلق داشته
مخصوص بود و تقریر دلپذیر از عهده تعویض بر آمد چون مشارالیه را در از دیاد
مواد اعتقاد طرفین ساعی یافتیم بعضی حقایق متکلم بخدمت علیه گشته اند
وظیفه کمال مصادقت آنست که بر سرانجامی آن مساعی جمیله ظهور سازند
و از اخلاص حالی انجانب همیشه در مجلس بهشت آیین آن پادشاه تخت
نشین از روی معدلت و تمکین مذکور باشند که بندگان ایشان
هم این اخلاص یکجهتان روزگار را از جمله مخصوصان حقیقی دانسته
بتفقدات کریمانه یادآوری فرمایند و بر اشفاق که براجله او کرام شامل
بوده کافل روزگار انجانب گردانیده بخدمات سرافراز فرمایند

که از تقدیم وظایف طاعت داری معذور نخواهیم بود و باید که همواره
محرک سلسله اتحاد و اختصاص بوده مربی مواد و اتفاق و وفاق
باشد و ابواب مراسلات مفتوح دارند که موجب تضاعف
موالات گردد که المکاتبات نصف الملاقات بزواید احتیاج
ندیدیم که آینه صاف یکدلان متقابله اخلاص شهادت نماست و قت
امور مقرون بهبودی باد برب العباد نوشتم بپاشا الحسابین
که در چه کوبی مراقب رب ابهی التسلیمات و اثنی الدعوات
واکمل التحیات یهدی حضرت عمدة الاعوان الامیر الکبیر الخبیر المعروف
بجوده الرای وحسن التدبیر المکرم المحترم مخدوم ارباب السیف والقلم
ذوالرای الشدید صاحب السعادة ایده الله تعالی بالعمر السعید والعیش
الرغید وجعله من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
وثبت له قدم صدق الی یوم الدین وامنه من فزع یوم الوعید
وبعد فتحی لکم من لدا جین فی اکثر الاوقات لاسیما مطان الاجابات
من الاسحار و آناء اللیل و اطراف النهار فالمامول من عمیم الاحسان
والمکارم وجسیم الامتنان والمراحم اجوالمو والذاکر والمحب الشاکر

علی صفحات شریف الخاطر والالتفات بارجاع ما نسنح لکم من المهمات
فی هذه الناحیة فان الاشارة منکم کافیة ثم ان حامل رقعة الاخلاص والود
والاختصاص السید السند الفاضل الکامل العالم فلان من فضلاء بلدة
الشیراز وقصده التشرف بحج الله البیت الله الحرام و حلول تلک
المشاعر العظام واعانته من افضل القربات واکمل الطاعات فان
تلطفتم باطلاقه مما یوخذ من سایر الجهات واغتنام دعائه لکم فی تلک
العتبات المقدسات فانتم اهل الاعانة المومنین و علماء الدین لا زلتم
موفقین بکل خیر المحروسین من کل ضر و شین و السلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته شیخ الحرم نوشته چنین نامه شریف به شیخی بوزیر بنجن لطف
صحایف دعوانی که وزرا ضعیف دار از تعداد شرایف نظامش عاجز
آید و شر بغیر نشایمانی که محرران خیال از جمع مؤدن آن بعجز وانکسار
اعتراف نماید از خاک و خاشاک مامتعراو زیور اجابت آراسته و بنزهت
استجابت پیراسته تحفه مجلس شریف عالیحضرت سامی رتبت
منیع منزلت وزارت وابهت واقبال پناه نصفت و مناعت
واجلال دستگاه مرجع الاعاظم دستور الوزرا لی میرزا ابی آصفی

مد ظله السامی گردانیده اشتیاق به دریافت ملاقات فایض البرکات
زیاده از آنست که در خبر اعلان آورد و از واهب العطیات که بر
آورنده حاجات و مدعیانست مستدعی است که ادراک سعادت
ملاقات از ورای پرده غیب بروجه احسن محصل و دولت دیدار
بزودی میسر گرداناد مبنه وجوده بعد از اظهار مراسم اشتیاق به یافت
سعادت ملاقات و تبلیغ دعوات مصادقت آیات و تمهید قواعد
خلت و وداد و تشیید مبانی مودت و اتحاد مکشوف ضمیر منیر
خورشید اعتلا محبت اقتضا میگرداند که هرچند تباعد جسمانی ما و
بعد المشرقین در پیش انداخته اما محبان یکجهت و مخلصان صادق
العقیدت را بارجاع مهمات و اخبار سلامتی ذات کثیر البرکات
مبتهج و مسرور میتوان ساخت چون تواتر و اشعه مراسلات جهتی روشن
بر طلوع نیر مهر و دلالت بیقین که بخلاف ایام مصاحبه عمل نموده
علی الدوام سالک این شیوه مرضیه بوده که بر سبیل تواتر و توالی
بارسال مکاتبات صیقل نمای آینه محبت ناظر بوده باشند و پیوسته
در خدمات حجاب درگاه عرش اشتباه و ایستادگان پایه سریر

خلافت مصیر عرش نظیر سعی بلیغ نموده در ادراک باد خدمت و دعا بهیچ وجه
من الوجوه تقصیر ننموده خدمات آن آستان ملایک آشیان فوز
عظیم دانند و تقصیر از خود راضی نشوند که موجب برخورداری و ازدیاد
دولت میشود تا هنگام ملاقات گرامی هرگونه مهمی و خدمتی که داشته
باشند باعلام آن موکد مراتب یکانگی بخش خاطر حلت ناظر گردیده
بیش ازین مجور زبان نباشند چون غرض اظهار اشتیاق بود
بزواید اطناب نمود ایام وزارت و رفعت و رافت اقبال ابدالا باد
برب العباد والنبی وآله الامجاد فی جوابه آمد بسوی مخلص مهجور مستهام

مرغی ز قصر کعبه اقبال آن همام | عقلش خطاب کرد که یا احسن الحدیث
درکش لقب نهاد که یا احسن الکلام

خطاب بلاغت مواد که آینه
چهره وداد و مصقل زنگ سواد بود بعد از مطالعه عقل و سداد و منبع
عیون صلاح و رشاد سیمرغ قاف قطع علایق شاه باز فضای
حقایق مطلع انوار شرف مصباح کنز من عرف نفسه فقد عرف محیط و بحر
هدایت حاوی اسرار بلاغت منبوع فروع و اصول مجمع البحرین معقول
و منقول بشر صورت ملک سیرت ذره بیضای کمال سرحریت ذره

بیضای

بیضای کمال سرحریت غره و صفای جبهه بصیرت شمس سماء معرفت
و ایقان خورشید سالکان طریق عرفان منبع الفضایل والجود
والکرم شمس الحق والحقیقة الملقب بشیخ الحرم و راحس زمان که رشته
امتداد آن مدرر غرر فتوح و جواهر زواهر روح منظوم بود فیض ورود
بخشید و ورود مسرت موفور و دهش سبب ازالت آلام فراق گردید
اما از مطالعه مضمون محبت مکنونش موجب تموج بحر اشتیاق
و سبب اشتعال شعله فراق شد حقا و کفی بالله شهیدا که مجمل حوادث
نحسی و براعی بجوی مفصل و مختصر و مراتب شوق سعادت اجتماع موعی
مطول است که اگر بحر بر آن حاشیه رود از صحیفه بیان و کشاف عادث

ایام

هجران کرده و بمفحوای لو کان البحر مدادا و معنی لو ان ما فی
الارض من شجرة اقلام بر آن صادق خواهد بود. لو ان البحر اصبح لی
مدادا. او و دجله والفرات وکل واد. و نبت الارض اقلام جمیعا
لخط منها الی یوم التناد. اذا لم تستطع احصی لی. من الشوق المبرح
فی مواد. میکنم سخن اشتیاق را ان تقریر ظرف حرف و زحد عبارت افزونست
درک آن بوجدان ضمیر اشراق آیین که مظهر تجلیات رب العالمین است

بازگذاشتن و اختصار کلام که باعث تصدیع آن محرم حرم ملک علام است
کوشیدن اولی وانسب است وللمحب لسان فی شمایله بما یحسن الاهوا
یعترف بعد از تبلیغ دعوات وافیات و ترسیل تحیات زاکیات محامد الصفات
مبنات بر آن مظهر کمالات صوری و معنوی مخفی و مستور نماند که مجاری
حالات بحمد الله بر وفق اراده و مدعا دوستان عالم شهود و کلام
بر شاخسار گلبن باض نزهت بخش بوستان مقصود و هر چند زبان شکر
گذار فی آناء اللیل واطراف النهار بحمد منعم حقیقی مواظبت نماید از هزار یکی
واز بسیار اندکی بر لوازم شکر عطایای آلهی قیام در شواند شد و حصول
این موهبت کبری از اثر دعای اجابت انتمای آن دوست صادق
وعزیز من جمیع الجهات موافق میداند که در مطان اجابت و اوان
اعتکاف حرم محترم و اماکن مشرفه که مکان استجابتست از کمال
صدق و وداد در حق محبان صادق الاعتقاد مبذول باشند امید که
حضرت واهب العطایا جل شانه آن فضایل مآب را چنانکه در نشأه
دنیوی بسبب خدمت حرم محترم که قبله طاعات اهل ایمان و مقتضی
آیه کریمه **ومن دخله کان آمنا** محل امن و امانست بر کافه عباد الله

از

شرف امتیاز بخشیده در نشاء اخروی در سلک مشرف گشتگان سعادت
عنایت **جنات عدن فادخلوها خالدین** سرافراز گرداند بحجت
محمد و آله نبیه اند که اد حقوق دعا نماید با شکر نصایح شفقت آمیز که
از روی مهربانی پدرانه در سلک تحریر مندرج فرموده اند بجای آورد
اعظم الله اجورکم بجمیع الحقوق در نصایح و مواعظ مشفقانه آن مرشد
طریق صواب چون در خوشاب در گوش جان کشیده آنچه در هر باب
از روی خیرخواهی و مآل اندیشی مرقوم قلم شفقت رقم نموده بودند
باعث تفریح و تنشیط قلب صداقت آیین گردانند فرموده وان مرکز
دایره دانش و بینش را استماعا و طاعت کفته منهج صواب دانسته
اشاره که در اطاعت فرمان و رعایت ادب اعلی حضرت نبوت
نسب مرتضوی حسب سلیمان مکین خورشید تکوین مظهر لطف
کردگار و سایه حضرت آفریدگار مهبط انوار فیوضات الهی ارفع رایات
ومظهر آیات شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین
بره و عدله و احسانه نموده بودند هر که و خبات در ایش بنور عقل
منور و حصر توفیقش شاهراه فراست راهبرست اطاعت اوامر

ونواب پادشاهان عظیم الشان که ظل رافت سبحانی ومشرق انوار ربانی
بر خود از جمله فرایض میدانند علی الخصوص این بنده اخلاص آیین که بهمین عنایت
بی غایت اعلی حضرت سلیمان مکانی وفیض عطیه نسبت خدمت حجاب
بارگاه خاقانی در نظر خاص وعام مفتخر وسرافراز وآوازه معزز وممتاز گردید
چگونه در طریق بندگی تقاعد ورزد ویا در قواعد دعاگویی اطالت نماید
هرگاه بر کافه انام محض آگه بیمن معدلت ومیمنت سلطنت جهان گشایش
از حوادث اهل فتنه واشرار مطمئن وآسوده باشند دعای دوام دولت
ابد قرین واجب باشد برای داعی دوام دولت قاهره که بسعادت عنایت
بندگی خاص مستسعد است اوجب خواهد بود وشکرانه این عطیه عظمی بالعشی
والابکار بمراسم حمد الهی مشغول است که الحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله شکر منعم واجب آمد بر خرد
ورنه بگشاید در خشم ابد امید که حضرت خالق البرایا عمر نواب
الی انقراض الزمان چتر فلک فرسای عالم آرای این پادشاه جمجاه عرش بارگاه
سکندر شان سلیمان مکان کیخسرو همت انوشیروان عدالت افلاطون
فطرت فریدون آیین زینده تاج وتخت ونگین شرف آفتاب امان خلق

مطلع استحقاق فاحکم بین الناس بالحق رب کما نورت اللسان الازمن
بانوار اذکار حمده وشکره وشرفت رقاب الاقالیم الامم بقلاید اطاعة امره
ونهیه وزین صدور الدهور بتمایم بقا ملکه وقدرته تا ظهور نفخ صور
وبروز حشر ونشور قرین قبه گردون با علی مراتب داشته کافه خلق وعامه
عباد در ظل ظلیل چتر همایون در کمال امن وامان مرفه الحال وفارغ البال
بدارد بالنبی وآله الامجاد از قواعد اتحاد وروابط وداد که فیمابین
سمت قدمت گرفته مترقبست که در اوقات زیارت ومحل استجابت
دعای بقای عمر وازدیاد جاه وجلال اعلی حضرت سلیمانی بر ذمت
همت خود واجب ولازم بل فرض ومتحتم ساخته در مواظبت آن مخلص
راسخ الوداد را رهین منت بی منتها گردانند وچنانچه در شرایط دوستی
واشفاق بذل جهد فرموده لوازم اتحاد بجای آورده اند این التماس را
بر جمع آرب این دوست صادق الاخلاص والاعتقاد مرجح ومقدم
شناسند که امتداد این دولت ابد پیوند باعث ترفیه حال خلقی کثیر
از مومنین ومسلمین است وآن قدوه ابرار را در نزد کارساز عالم اجر عظیم
خواهد بود ان الله لا یضیع اجر المحسنین اگرچه سفارش منسوبان

ومشتغلان که در بوقت بخدمت میرسند بآن مفخر ارباب فضل و کمال
تحصیل حاصل است و یقین صادق که در سرامری از امور که اشفاق و مهربانی
آن شیخ المشایخ درباره ایشان ضرور افتد از مکارم اخلاق و معاونت
و اشفاق خود را مضاعف داشته لازمه التفات بجای می آورند و مشتغلان
مخلص را از منسوبان خود شمرده باشند فاما علی الرسم فرایاد خاطر اشفاق
ناظر می آورد که بنوعی که درباره ایشان خواهد فرمود که باعث اطمینان
قلب مهجور گردد و پیوسته مژده سلامت ذات قدسی صفات
و ارجاع خدمات فرح افزای خاطر حلت ناظر گرداند زیاده اطناب موجب
تضیع اوقات و تصدیع شد همواره از بلیات محفوظ بوده از برکات
خدمت بیت الله الحرام کامیاب نشاتین باشد برب العباد و النبی و آله
الامجاد بابنای مان این نامها را کرده ام انشا جوابش در زمان در تحت
هر یک کرده ام املا تحیاتی که نسایم محبت افزا از گلشن جنت آثارش
وزد و تسلیماتی که شمایم مودت اقتضا از بوستان حضرت سعادتش دمد
تحفه مجلس فلانی ساخته مشهود رای بیضا ضیا میگرداند که حقیقت معنی
وحدت ذاتی و کیفیت مطالب اتحاد معنوی که بسبب علایق ظاهری

در پرده خفا مستور مانده بود اراده داشت که بوسیله نامه سامیه
مصور رای باریک بینان اهل تعاشق نماید چون شرح شوق و غرام درک
صحبت خدام در حیز تحریر نمی آید و خاطر محبت آگین نمیخواهد که حرفی که غیر
مقاصد و داد و لفظی که غیر مهد بساط اتحاد باشد بر زبان گذارد
چه تغیر آیات بینات محبت موجب استکمال مواد خلت سنن و ترجیحات
امور سبب فتاح ابواب مراسلات و وسیله مذاکره موالات
لهذا بی ادبی نموده بدین ذریعه الاخلاص مصدع اوقات شریف گردیده
خواهش ضمیر محبت تاثیر آنست که آنا فانا طریق رسل و رسایل فیما بین
گشاده گردانیده سلسله یگانگی چون روابط اخلاص مشید بوده
باشد امید که مواد تفقدات و تلطفات گوناگون آگهی گردیده کامیاب
صورت و معنوی بوده مشرب دوستکامی بغبار ملال و کدورت
مکدر نگردد و انتظار ارجاع خدمات چه گنجایش دارد ایام بکام و دولت
مستدام باد فی جواب رشحات فایض البرکات که از غمام کلک
عنبرین سلک در ریاض خامه مشکین شمامه فشان بلاغت نشان فلانی
مترشح و مرتسم شده بود در بهترین زمانی و شریفترین مکانی از فیضان

وصول آن روضه خاطر مهر آگین نضارت تازه و خضارت بی اندازه
یافته نهال برومند امانی و آمال میوه های لذیذ دلپذیر مراد و مرام مثمر و بار
کردید و درازا آن معاطفه سامی و ملاطفه گرامی حدیقه دعوانی که غنچهای
دلاویز محالصت از نغیم عطوفت شمیم مجبتش بر گلبن اخلاص متبسم
و هزار دستان موافقت هزار دستان نوای فرح افزای یگانگی
و اتحاد بر شاخسار مودت آثارش مترنم سبز سبزی و خرمی مبلغ و مرسل
داشته تحفه مجلس شریف و محفل منیف میسازد و همواره از صمیم قلب
طالب حصول مطالب دو جهانی و سایل مسایل ملاقات سامی نامی آن
امید که شرف ملاقات صوری بر وجه احسن عما قریب روزی باد رب
العباد ترقب و ترصد خیال است که پیوسته ابواب مکاتبات مفتوح داشته
بارجاع خدمات مفتح ابواب موالفت و اتحاد بوده باشد که بجان منت
داشته در انجاح آن سعی موفور بتقدیم رساند ایام دولت و جهانبانی
پاینده باد برب العباد نوعی دیگر همواره جنود ادعیه نامعدود باجابت
ورود بخدمت فلان عرض میکند سرخیل کشور دل و معموره جسم و جان
محبت منزل از رکتازان لشکر هجران و تاخت و یغمای عسکر حرمان دور

ازان آستان روی در ویرانی و پریشانی و بی سامانی نهاده الحمد لله
والمنه که مبانی عبودیت و خدمتگاری محکم و استوار است و قوایم
قصور جانسپاری بی قصور و پایدار امید که عنقریب دیده امیدوار
بغبار کحل آثار اقدام خدام متجلی و منور گردد و جبین خضوع آیین بسجود
عتبه دولت و دیدار معزز و موفر چون تخفیف از سوی ادب زاد آب
بود بدعا فضر کلام موظل ظلیل عالی الی انقراض الزمان لایزالی باد
برب العباد و النبی و آله الامجاد فی جوابه و زیدن نسایم النفات
و مراحم و رسیدن باح عنایات و مکارم فلانی غبار وجود این ذره
بیمقدار را براوج اعتبار و اقتدار برافراشت مت فتاده بود شیم چون
غبار در ره هجر نسیم لطف تو از خاک برگرفت مرا در مقابل آن ذره
پروری بجز دعای زاید جاه و حشمت خدام عالی احتشام چه از دست
برآید و با زاء آن مرحمت گستری بعد از استدعا تضاعف شوکت
و ابهت ملازمان رفیع مکان چه باید و شاید امید که پیوسته مخلص
نواز بوده این شیوه ستوده مرضیه را مرعی داشته بارجاع خدمات
و مژده سلامت ذات مجبا را مسرور ساخته مجهول نسیان نساختند زیاده

اطناب نمود و ایام شفقت و مرحمت و عطوفت بانا دبالنون والصاد
نوعی دیگر ذات فایض البرکات فلانی از عوارض زمان و طوارق حدثان
در حفظ امان ملک سبحان بوده پیوسته بروفق خواهش و اراده
احباب بر مسند وزارت و مقر عزت متمکن و کامیاب مطالب نشاتین
باشند بحق محمد و آله بعد از تمهید قواعد محبت و وداد و تشیید مبانی
خلت و اتحاد و بیان شوق و آرزومندی بدریافت شرف صحبت
وافر الموهبت منهی ای نور میگرداند که هرچند فیمابین ملاقات صوری
در پرده اختفا مانده فاما اتحاد روحانی همواره محرک سلسله وداد است
و خود را از جمله محبان داشته در هیچ وقت از اوقات از ذکر خیر و بیان
اوصاف حمیده و دعای سلامت ذات عدیم المثال فارغ نیست
و بعد صوری مانع اتحاد روحانی مقتضای القلب یهدی الی القلب
نمیشود از مکارم اخلاق مترقب است که آن ستوده صفات
نیز محب خود را از جمله متحدان داشته ابواب مکاتبات و مراسلات
مفتوح داشته بارجاع خدمات و انهام جوعات مبتهج و مسرور گردانند
تا هرآینه موجب ازدیاد یکجهتی گردد چون مقصود بیان مودت و بعضی

مطالب رافع صحیفة الاخلاص بخدمت عرض خواهد نمود بزواید اطناب
نمود امید که همیشه دوستکام و مقضی المرام باشند بحق محمد و آله فی جواب
کلام مصافات پیام و پیام موالات التیام که در ینولا رقم زده کلک
عنبرسلک نمیشان عطارد نشان فلانی شده بود در بهترین ساعتی
از ساعات و شریفترین اوقاتی از اوقات شرف ورود ارزانی داشت
ورود مسرت مورود و شباعث ابتهاج و سرور گردید لله الحمد که
خلوص عبودیت محب صافی طویت مفتح الابواب مکاتبات و تشیید
مرجوعات و خدمات شد تا هرآینه اتحاد معنوی با مواخات صوری
متحد بوده همواره این شیوه مرضیه را مرعی دارند بعد از تمهید قواعد
خلت و وداد و تشیید مبانی مودت و اتحاد و تبلیغ دعوات
وافیات مصادقت آیات مشهود رای شریف میگرداند که اشاره که
در بعضی مقدمات که رفعت پناه فلانی سفارش نموده بودند تبلیغ
رسالت او بواجبی نموده آنچه طلب فرموده بودند مصحوب ایشان
بخدمت فرستاده شد دیگر خدمات که در خصوص داشته باشند
منتظر الاشاره است که بعنایت الله تعالی مهما امکن بتقدیم رسانیده آید

بکام دوستان باد **نوعی دیگر** چون بیان ولنشین حکایت اشتیاق

ومجالست جسمانی عالیحضرت سامی رتبت رفیع منزلت عطارد فطنت

افلاطون درایت آصف صفات ملکی ملکات مملکت مدار رفیع‌قدار

عالیجاهی دستور الوزرایی فلانی که اساس بادری مخلص صافی طویت

بابنیان مصادقت نسبت باآن عالیمنزلت شیده واستحکام

کلام وارونمو ده که درحین دریافت شرف ملازمت معروض کرده

امید که اشعه خورشید صحبت گرامی صوری که جلاوه مراءات کمال

معنویست خاطر اخلاص مآثر را روشنی حاصل وضیای کامل نصیب گردد

متوقع ومترصدست که تا هنگام فیض صحبت موفور المسرت ابواب

مراسلات مفتوح داشته بارجاع خدمات منت نهند که حسب الامکان

در فیصل آن کوشیده بغایت الله مشیت هدنه باد مصدع

اوقات فرخنده ساعات نشد ظلال عالی مخلد باد **فی جوابه** رشحات سحاب

کلک جوهر سلک وقطرات مطرات اغمام اقلام گوهر ارقام خدام کرام

فلانی درا شرف ازمنه برکشت زار آمال وجمن احوال مخلصان کالوحی النازل

من السما نازل وسبب طراوت وخضارت تمام وسرسبزی ونزاهت

لاکلام شد در مقابل آن معاطفه گرامی وملاطفه سامی دعای باجابت

قرین اضعاف مضاعفه هدیه مجلس شریف میگرداند همواره آرزو مند بیا

صحبت وافر المسرت آن عالیجاه بوده ومی باشد امید که سریعا قر

میسر ومحصل گردد چون شوق وآرزو مندی بادراک شرف مجالست

سامی فوق مدرکه افهام وزیاده از تصور اوهام ست لهذا عنان

بیان را از بیان او کوتاه وکشیده میدارد همیشه ازنواهب العطایا

موجبات سعادت ودولت ملازمت راسایل بعرض قبول موصول باد

زیاده تصدیع اوقات قدسی سمات نمیشود بدعا اقتصار واختصار کردن

اولی ظل ظلیل ابدی التظلیل با دبرب العباد **نوعی دیگر** بنده داعی دولتخواه

حاکه همواره جهة تزاید جاه وتضاعف حشمت واقبال خدام عالیمقدار

ونواب مدار امیر الامرا فی الآفاق سلطان الحکام والولاه بالاستحقاق

رفع الله تعالی اعلام حشمته واقباله علی فرق الفرقدین لازالت رایات

عداله وابهته واجلاله مبسوطه فی الخافقین بدعوات اجابت سمات

واورا داستجابت آیات مداومت ومواظبت مینماید وفنای

اعدای این دولت بیزوال واعدام اضداد این حشمت بی انتقال

از حضرت مهیمن متعال استدعا و مسئلت مینماید و چون از شوائب ریا
مبراست و از ریبت غرض معرا البته بشمول سحاب یمن اجابت خواهد
یافت منه وجوده بعد هذا بر رای ملک آرای عالیمکان عرضه میدارد که
الحمد لله سبحانه بیمن دولت ابد مقرون مجاری مصارف امور
و احوال این حدود مطابق آرزوی و موافق مدعای احبای دولت
روزافزون است و از هیچ جانب امری که مستلزم توزیع خاطر خدام
عالی احتشام بوده باشد و مثمر تفرقه ضمیر منیر آفتاب تنویر ملازمان عالیمکان
سانح و واقع نیست و مهام مملکت در غایت ضبط و انتظام و نسق
امور مدعای اولیای این حشمت بر دوام و در اتمام انجام خدمات
و اشارات سابقه و لاحقه باقصی الغایت کوشیده و میکوشد چنانچه
ان شاء الله تعالی بزودی از عهده فیصل آن بیرون خواهد آمد و عنقریب
آثار آن بر نواب سمت ظهور خواهد یافت امید که پیوسته اوامر
و سطاوعت و شرف مباهات و مفاخرت ارزانی فرموده نظر
التفات و مراحم دریغ نفرمایند چون غرض تشید مبانی محبت
و دولتخواهی بود زیاده ملالی ندارد ظلال جلال خورشید مثال

ایالت و اقبال لایزالی باد برب العباد و بالنبی الامجاد **فی جوابه**
توام ام الکتاب و دیباچه فصل الخطاب یعنی گرامی مخاطبه صداقت
آیین و سامی مفاوضه خلت سرمایه محبت تزیین فلانی که در مشرب
حقیقت ورزان وحدت اندیش و آداب وحدت منشان حقیقت
کیش تفسیر و تاویل گفتگوی روحانی و رموز معنویت در پرتو لا بطرز وحی
منزل در طی سفارت سفیر عندلیب شاطر خجسته آثار بجلوه‌ها و گفتگوهای
دلنشین و شیوه‌های خاطرگزین منصه پیرای مصطبه ظهور آمده
چون نسیم اردی بهشت اهتزاز بخش چمن محبت و وداد نضارت
افزای بوستان یکجا دلی و صفا گردید چون شاهد انوار اخبار دوستکامی
وصحت و آثار و اثبات عشرت مشتی و عافیت از چهره آینه مثالش ساطع
بود از روشن ال اخلاص منزل را چون آینه از صیقل صفای تازه
و روشنی زیاده از حوصله و اندازه روی نمود امید مندا است که
تا مبادات عنب العنب موید و موفق بوده به توجه خواهش شوق پیوند کان
قرب آرزو و طرز دلخواه جرعه سنج صهبای بزم وصال امید گردد
بعد از در نوشتن بساط هنگامه رسوم رسمی جلوه گاه پیشگاه خاطر

مقدس انگه المنة لله تعالی که مجاری حالات انجد و وازمین اقبال ابدی
الاتصال که دست تباهی دنیوی ازدامان دواشر کوتاه بر وفق اراده
احباء دولت دین پرورست و امری که موجب اکراه خاطر اولیای دولت
قاهره بوده باشد واقع و سانح نیست خواهش محبانه آنست که همواره
برشح نایره اقلام راعشار نسام عطار دفطرتان دبیرستان سرکار
عالی چمن ارسال رسایل ابنرده سلامتی ذات شریف و ارجاع
خدمات شاداب اشته باشعار انگه موجب استحکام مبانی یکجهتی
خوشدلی افزا کردند پیوسته خورشید اقبال از مطالع اجلال طالع باد
برب العباد مخلص حقیقی ناکی و بچه امید مرلحظه و سرآن بفرائض اخلاص
بنیان مصدع اوقات ایستادگان مجلس قدس نشان و باریافتگان
محفل ارم تزئین بهشت عنوان بندگان رفیع الشان منبع الجود والاحسان
نواب مستطاب مقدس جناب معالی القاب مبادی آداب فلک
اقتدار خورشید اشتهار عالیمقدار مملکت مدار عالیجاهی مخلصان
استظهاری ویکجهتان خادمان امیدگاهی علامة العلمانی برهان
الحکمانی مدظله السامی شده اصلا از ان معدن مکارم و منبع

والنبی و آله الامجاد

۵

مراحم برخلاف توقع طبع شفقت خوی بدآموز نسیم تفقدی و شمیم شفقتی
بمشام جان تن این غلام نوزیده جبرا و قهرا خود را در سلک ملازمان
و منتسبان آن مخدوم زمان شمرده بوسیله انمغنی خفقانشان مبتنی
و بر تبرجسته رشک فرمای عالم و عالمیان باشد من جاشنی خور
خوان احسان آن یگانه زمان را در خمیر تبه زیاده خواهی و جوع فراوانی
تاب خواهش و نگرانی از کجا و شعله تغافل و بی توجهی عالم سوز
ملازمان را در کشت برومند امید و خرمن اعتقاد بندگان خالص
الوداد که بسی روز رعد و سوز آب مراحم و اشفاق عالی سرسبز
و شاداب شده چه اثر و بار الپس وقوع این دو مقدمه مستغنی
از بینه و برهانست همان بهتر که چون بنده ات حذمت ستمگری
خود را از دست نداده آنا فانا وراز با و آن بدل و جان میکوشد
آنمخدوم دولت و صاحب مخلصان نیز شیوه رندی خود را
فراموش نفرموده بملاحظه کم حوصلگیهای کمترین اگر روز بروز دراز دباد
نکوشند بکاهش راتبه مقرر راضی نشده بر خلاف یام سابقه بارجاع
خدمات یا بشارات لازم الامتثال و اعلام سلامتی بابرکات خجسته

صفات عدیم المثال مفتخر و فارغ بال ساخته بانجاح مطالب مآرب باز
ماندگان که مستظلان ظلال معدلت تواماننداگر بعرض مقدس
باشد ملازمی از ملازمان تعیین خواهد فرمود زیاده برکادب بود
بدعا دست برداشتن مضمون این بیت   دستی که برکاب تو گرفت
مذوق برخ بهانه دعا میماند اولی و انسب بیدا امید که رشحات
سحاب مکرمت و لمعات آفتاب شفقت برگلزار آمال و کشت زار مستفیضان
زلال عنایت و مقتبسان انوار هدایت پاینده باد

تا باغ بود نامیه را جای عمل   تا قصر فلک را نبود بیم خلل
در باغ حیات تو نوزد باد زلل   بر قصر وجود تو نرسد دست اجل

آمین یا رب العالمین   اوانی ماء الحیوة معانی و مبانی فوز حصول
امانی اعنی ترشیح نامه نامی ملاطفه گرامی که از سحاب کلک مودت
سلک فشان بلاغت نشان عالیحضرت فلانی مترشح شده و محب جانی
الوداد و وافی الاعتقاد از روی لطف و احسان صادر گشته بود
در بهترین زمانی و شریفترین مکانی شرف وصول و شرافت نزول ارزانی داشت
درازاء آن ملاطفه محبت بنیان و در مقابله آن مراسله مودت نشان

حدیقه دعایی که تازه گلهای خصوصیت و ولا از گلبن اتحاد دشمن منتسم و منزا
دستان عقیدت بر شاخسار طوبی آثارش هزار دستان مترنم
سبز سبزی اتحاف و اهدی میدارد و نسیم قبول بر روضه ارم نیاش
وزیده باد برب العباد هرچند چابکسوار توسن حواس باطن و ظاهر
و سمند تیزگام سریع الاشتعال خاطر را در نشیب و فراز حقیقت و مجاز
میدواند که به تیر تدبیر عبارتی صید نموده بفتراک ادراک بقید در
آورد که فراخور رسایل باشد از زبان ملهم غیب که معرا از عیب و صفت بهت است
بگوش هوش این ندا میرسد که اذا لم تستطع امرا فدعه لاجرم طی ادای
تکلفات رسمی نموده همواره از صمیم قلب مهر آیین صداقت آگین
از حضرت رب العالمین حصول مطالب دو جهانی و سایل ملاقات
سامی آن نور العین مسئلت نسیم قبول برگلزار این مدعا وزیده باد بالنبی
و آله الامجاد الاجواد و بعد از گزارش دعای اجابت مود امشهود
رای محبت اقتضا میگرداند که اشاره در باب انعطاف عنان توجه
محب از صوب مهربانی و یادآوری بجانب مخلصان فرموده بودند
حق سبحانه و تعالی علیم است که درین مدت روی دل محبت آگین

اخلاص آیین از قبلهٔ عقیدت و محبت منحرف نبوده و عنان توجه از صوب
دعاگوی بجانب نسیان منعطف نگشته و پیوسته بوسیلهٔ صحیفة الاخلاص
مصدع اوقات فایض البرکات گردیده نهایتش شاید که ملازمان آن
نجابت پناه چون تخفیف تصدیع را احسن انواع خدمت دانسته
باشند از آن سبب بنظر شریف نرسانیده باشند حمل بر نوعی
دیگر نفرمایند مطمح دوستانه و خواهش محبانه چنانست که همواره رشح
نایرهٔ اقلام براعت ارتسام چمن ارسال رسل و رسایل را شاداب
داشته باشعار حالات سلامتی ذات سامی و ارجاع مهمات گرامی
که موجب مبانی یکجهتی است خوشدلی افزا گردند زیاده اطناب ننمود
ایام نجابت و رفعت و رافت و اقبال الی ماد رب العباد نوعی دیگر سلامی
مخبر از نهایت مصادقت و پیامی مشعر از غایت مرافقت مرفوع میدارد
و هر چند ارتباط فطری و اختلاط جبلی بتمادی دوری و طول زمان مهجوری
تغییر پذیر نیست فاما امتداد عهد فراق بسی جانسوز است و اشتداد
هوای اشتیاق بغایت محنت اندوز امید که فرچا صبح وصال از افق
آرزو لامع گردد و مهر اتصال از مشرق مراد ساطع و طالع چون مقصود بیان

اشواق بود زیاده اطناب ننمود ایام دولت باید مقرون باد بالنبی
و آله الامجاد فی جوابه نسیم مفاوضهٔ مکرمت آیین و ملاطفهٔ عنایت تزیین
که از چمن محبت و وداد شد کان فلانی وزیده بآراستگی تمام عز
ورود یافته در اشرف زمان مطالعه آن مسرور و محبور گشته شامه را
از بوی تازه گلهای صفا و وفاق که از گلستان مینونشان آن عالیشان
شگفتگی داشت استنشاقی و باصرهٔ امیدواری را از گرد آن آستان
سماشان روشنایی حاصل گردید توقع و ترقب از مکارم علیه
آنکه همواره باین شیمهٔ رضیه عمل نموده تا اوان ملاقات سامی نامی آنها
فآنما از رشحات سحاب اقلام گهر ارتسام حدایق مراقبت را سرسبزی
بخشند و نهال برومند آرزومندی را بنوا که مراد بارور ساخته
از خزان نسیان محفوظ دارند نوعی دیگر هر چند مفارقت جسمانی
مانع مقاربت روحانی نیست و دوری صوری حاجز قرب معنوی
لیکن دیده قانع نمیشود بخیال — دل قناعت نمیکند بخبر
نذاتی الاشباح کالتلاقی فی الارواح میسر گردد امید که پیوسته
بنسایم محبت و وداد و ریاح مودت و اتحاد غبار اندوه از صفا

خاطر فاتر بزوابند و اشتعال انوار اشفاق بیفزایند **فی جواب** نسیم عنبر شمیم
مکرمت و رشحات کثیر البرکات سحاب موهبت که از مهب وفا
و وفاق و غمام حسن اتفاق فلانی متبسم و مترشح شده بود در خوشترین فرحی
بوسیله فلانی اهتزاز بخش خاطر مهرآگین گردید از نسیم ورود خجسته
مورد وش غنچه شادمانی خندان و از ترشح وصول محبت موصوف شوش
سبزه کامرانی ریان گردید در ازاء آن ملاطفه گرامی رواج تسلیمانی که
بستان مینونشان آشنایی قدیم را تبازگی طراوت بخشد و صفحات
تجانی که جمال یوسف مثال روابط سابق را در خط و خال تجدید از آتش
دهد با جهان جهان اشتیاق و عالم عالم آرزو مسندی تحفه مجلس زلف
میگرداند و همواره گلبن مؤالفت را بزلال خلوص عقیدت را در ریاض
دل مشتاق پرورش تازه گلهای خلو و دوام آراسته ساخته
دماغ جان و مشام جنان دور و نزدیک را از بوی دلاویز
آن معطر میسازد و شبنم قبول بر روضه آن وزیده باد چون آئینه
ضمیر صداقت تاثیر که نقش پذیر صورت یکرنگی و یگانگی است بنوعی
از صیقل محبت آن عالیمرتبت ضیا و روشنی گرفته که تا یوم النشور

بتوفیق الله تعالی زنگ پذیر تغییر و بیگانگی نخواهد بود متوقع است که
آن عالیجاه نیز سررشته اتحاد و موافقت را بآبادی خلو و دوام
نگاه داشته در تشیید مبانی موالات و رسوخ آن بعنوانی اهتمام فرمایند
که تصاریف دهور خللی بارکان راسخة البنیان او راه نیابد خدمتی که
داشته باشد در حیز اعلان آورده باشاره علیه دریغ نفرمایند که بجان
منت الستة بتقدیم رسانده ایام بکام دوستان باد بالنون والصاد
نوعی دیگر شرح اشتعال نوایر هجران و بیان التهاب مشاعل حرمان
ازان روشن ترست که بشمع زبان بیان آن باید نمود تا در ایضاح
آن تواند افروخت لهذا در اظهار آن خوض نکرده مترقب است که
بغمام وصال آبی بر آتش فراق افشانند و به نسیم اتصال شعله نایره
اشتیاق را منطفی گردانند **بیت** چو شمع سوخت زهجران تن بلاکش من
کجاست گریه که آبی زند بر آتش من
ظلال مکارم اخلاق بر مفارق
سوختگان حرارت اشواق مبسوط باد برب العباد والنبی و آله الامجاد
فی جواب باز زرین بال محبت و وداد و همای فرخ بال مودت
و صفا اعنی نامه نامی طراز لازم الاعزاز فلانی که از اوج مهر و رزی

وصحرای فیروزی پرواز داشت در زمانی خرم و اوانی بکرم خجلح و رود
وسایه وصول گسترانید باعث انشراح صدور و سپهر و قلب گردید
وچون دست آموز آشیان یگانگی واتحاد بود دل محبت منزل را
باآن آشنایی ورغبتی لا کلام بحصول پیوست و در اثناء آن ملاطفه
گرامی و در مقابل آن عارفه نامی عندلیب دعایی بالحان یگانگی مترنم
وطوطی ثنایی بکلمات رفیع یگانگی متکلم بمجلس شریف منیف رفع میکردیم
و در شرح تشوق و آرزومندی و تعطش و نیازمندی که چون از الطاف
آن عمیم الاشفاق نهایت ندارد شروع نمی نماید و سعادت ملاقات
که غایت مطلب است از حضرت عزت مسئلت مینماید نسیم قبول
بر روضه آن و زبده با در صدد چنانست که پیوسته این ستوده ضمیر را
مرعی داشته بارجاع خدمات و بمژده سلامتی ذات خجسته صفات
محبان را مسرور ساخته مجوز نسیان نباشند **نوعی دیگر** دعایی مظهر غایت
اتحاد و ثنایی مخبر از نهایت یگانگی و وداد متوجه مجلس فلانی داشته
چون مباعدت جسمانی معارض مقاربت روحانی نیست ولذت
بی کلفت جانی موقوف بر صحبت جسدانی نه لهذا همیشه خود را جلیس

مجلس جلال و انیس محفل وصال خجسته مآل میداند امید که حجاب دوری
از میانه برخیزد و دل بی سر و پا و دست آرزو بدامن مقصود در آویزد
همیشه اسباب اقبال حاصل باد **فی جوابه** کتاب مشکین طراز و خطاب
مستطاب مسکین نواز که از اوج شرف و اقبال نامزد کمترین بندگان
ساکن زاویه عجز و نیاز گشته بود سر مفاخرت و مباهات این ذره
بیمقدار را باوج فلک دوار رسانید امید که همیشه بنده نوازی بوده
این شیوه رضیه را مبذول داشته گشت زار مخلصان از رشح
اقلام محبت ارتسام سرسبز و ریان ساخته سرچشمه دوستی بخاک و خاشاک
فراموشی انباشته نسازند ایام بکام دوستان باد **نوعی دیگر** در مقام
اخلاص که طول عهد هجران و درازی ایام حرمان گرد فتور و غبار فتور
بر بساط جلال نتواند افشاند خدمات مبنی از جذبات وداد و نجابت
مشعر از سابقه اتحاد و اهدا میگرداند و چون مبالغه در بیان شرح و اشتیاق
و ابرا و در اظهار خلوص و وفاق دست آویز ارباب تکلف شده با جمال
استفاده اصحاب تصلف گشته و درین باب سلوک طریق ایجاز را
مطابق صواب میداند مامول انکه بخلاف ماضی همواره برشحات اقلام

فیض ارقام بساطین محبت را تازه دارند و بنسایم تلطف این ذره بمقدار را
از خاک بر دارند مظلل احمر و مکارم مبسوط باد برب العباد فی جوابه نوازش نامه
فروغ سعادت از عنوان آن طالع و شعاع نیر غایب از مضمون آن
ساطع نصیب تاریک نشینان زاویه فقر و فنا شد و نامزد روشن
ضمیران انجمن صدق و صفا آمد ورود و مسرت مورد و شش و بهجت و سرور
گردید امید که بصحت و عافیت بوده بنده نواز بوده باشند
زرقب و توقع چنانست که مخلصان خود را بارجاع خدمات مسرور سازند
که بجان منت دانسته در انجام آن سعی موفور نموده بم رسانند ایام بکام
دولت مستدام باد برب العباد نوعی دیگر دعای چون نسیم هوای بوستان
دلگشای و ثنای مانند نعیم لقای دوستان جانفزای مرفوع میدارد
و چون شدت اشتیاق بیرون از دایره خیال و افزون از طنطنه احتمال
لهذا عنان جواد بنان را از میدان بیان منصرف و معطوف میگردانم

اگر بر لوح فکرت شرح دوری   از آنحضرت نویسد خامهٔ من
ز طومار شب و روز زمانه   همانا پیش باشد نامهٔ من

امید که بخوای العسر مقدمة الیسر بظهور آمده فی اقرب الاوان محنت
فراق مقدمهٔ راحت وصال گردد و عرت نشمر عشرت اتصال ترقب
چنانست که با قدام بیوفایی طریق نسیان نسپرند و مخلصان را
از زمرهٔ فراموشان نشمرند عز سرمد و دولت مخلد باد برب العباد
فی جوابه خجسته گلزار جنت آثار حدیقهٔ امید و مراد و فرخنده ازهار
اشجار ریاض محبت و وداد یعنی نگاشته کلک عنبر سلک بدیع
نگار فلانی در ساعتی مسعود و مقامی محمود بهجت افزای خاطر حزین
گردید از هزار دستان خوش الحان مضامین مهر آمیزش که نغمات
دلاویز دوستی و اتحاد محبت و وداد مترنم بود بنوای فرح افزای
وفا و وفاق بگوش هوش رسید غنچه صد برگ موافقت که از خشک سال
نسیان پژمرده و در پردهٔ اختفا مستور و محجوب بود از نسیم عنبر شمیم
شگفتن آغاز کرده نفحات یگانگی و فتوحات رفع بیگانگی بمشام جان
و دماغ جنان رسانید چون مشعر و محتوی بر سلامت ذات فایض
البرکات بود مبتهج و فرخناک گردید بهمین توقع که هوسته مخلصان را
بشیوهٔ رضیهٔ یادآوری و ارجاع خدمات مسرور ساخته محو نسیان
نباشند نوعی دیگر چون تعطش و تشوق بدریافت شرف مواصلت

خدام فلان زیاده از ادراک و اوهام و بیش از دریافت افهام است و بیان
آن ابرام نمی نماید امید که باحسن الوجوه و اجمل الامکان چهره وصال
از نقاب خفا ظاهر و هویدا شود و جمال آرزو از حجاب خفای دوری
نمایان و پیدا چون غرض ازین انبساط تجدید تاکید ارتباط بود زیاده
اطناب نمود امید که شرف دو جهانی و عز جاودانی قرین آمال و امانی
باد برب العباد **فی جوابه** ریاض فیاض صداقت و اخلاص از برکات
رشحات اقلام در نظام فلانی تبازگی صفت خضرت و صور نضارت
پذیرفت و در ازدیاد آن موهبت عظمی نسایم دعائی بر رواح استجابت
آراسته مصحوب برید صبا بخته مجلس عالی و هدیه محفل متعالی میسازد
و همگی اوقات ازدیاد جاه و جلال و استدامت عمر و اقبال آن منبع
جود و معدن افضال از درگاه مهیمن متعال مستدعیست امید که
بشرف اجابت مقرون گردد و منبه و جوده توقع از عمایم اشفاق خیابانست که
مخلص نوازی که شیوه مرضیه آن صاحب النفس القدسیه است
همیشه مبذول فرموده بخدمات لایقه محبانه امتهیج و مسرور فرمایند
بعنایت الله تعالی حسب الامکان تقدیم رساند **نوعی دیگر** دعای

حضرته

چون خاطر ارباب قلوب مقدس و مصفی و ثنائی مانند طاعات اصحاب
کمال از شوایب ریا مبرا و معرا به مجلس شریف و محفل منیف فلانی
میگرداند هر چند از فقدان وصال دوری آزار رسیت اما از قرب خیال پیوسته
در اتصال لهذا اظهار شوق و آرزومندی مطلقا نمی نماید و بشاهد
قلب سلیم حواله میرود چرا که در بیان این دعوا شاهد ضمیر وافی و تنبیه
خاطر فیض مظاهر کافیست حال چون خیال تو همنشین است مرا در دم
شرمم آید که شکایت کنم از مهجوری امید که مجالست جسمانی علاوه
موانست روحانی شده و مخالطت صوری مجدد و مصادفت معنوی
گردد و ایام عمر و اقبال بر دوام بحق سید الانام **فی جوابه** الحمد لله که
سواد دیده امیدوار از ملاحظه بیاض نامه مهرآثار حضرت رفعت
منقبت منزلت ایالت و شوکت و عظمت پناه جلالت و مناعت
و حشمت دستگاه محبت و صداقت انتباه عالیجاه موسس قواعد
النصفة والمعدلة مشید مبانی الرفعة علو المنزلة جلالة الملک عنبر امنور
و چشم انتظار کشیده از مطالعه آن خط مشکبار روشنی پذیر و مکحل شده
و در مقابل هر یک از آن تلطفات و توظفات بابلاغ تسلیم دعائی که

از اعجاز شمیمش خواص نطق و نظر بسوسن و عبهر دهد و ارسال شمیم ثنائی که
نسیم از نزاکتش منت پای بر دوش مشک و عنبر نهد سالک مسالک
خواهش و دوستی گشته همواره حصول مطالب و آمال آن عالیجاه را
از درگاه ملک ذو الجلال و مهیمن متعال مستدعیست امید که بعز اجابت
مقرون گردد و ترقب و ترصد چنانست که همواره صفحات خاطر مخلصان را
بارقام محبت ارتسام غیرت سازند و صحایف آمال متخصصان را بخطوط
اقلام مودت التیام نگاشته فرمایند ایام سعادت انجام مستدام
نوعی دیگر چون شرح استیلا انواع هجران و بیان استعلای امواج
بحر حرمان فلانی بیش از انست که بدایع صفحه ایام بوسیلة السنه اقلام مودی
و مبین تواند شد لهذا اعراض از صوب تقریر آن اصوب میداند و از بحر صرف
از وادی تحریر انسب   خامه بشکستیم و لب بستیم از اسرار شوق کان
نه در تقریر ما گنجد نه در تحریر ما   امید که سعادت مواصلت
بزودی مساعد شود و فیروزی تلاقی بر وفق آرزو عنقریب روزی
گردد و رفعت مخلد و سعادت موید باد برب العباد **فی جوابه** دعائی
بصفت مصادقت عبودیت مرسوم و ثنائی بسمت مخالصت

وخدمت موصوف تحفه مجلس اعلی و محفل اسمی فلان ساخته همواره
بعنایات خاطر خطیر مستوثق است و بتوجهات ضمیر منیر مهر تاثیر
مستظهر و چون شرح شداید مفارقت از ملازمت و وصف
مکاید مهاجرت از خدمت متعذر الاتمام و مستحیل الانقطاع و الانفصام است
بعرض آن فراحم و متعرض آن نمیشود امید که مواد هجران سریعا
مرتفع گردد و اسباب حرمان قریبا مندفع وثیقه نگاشته عنبرین
شمامه و نمیقه که رقم زده کلک عنبر سلک شده بود و دماغ طیب از سنه
از روایح الطاف و فوایح اعطاف دماغ جان و مشام روح و روان
مخلصان مطیب و معطر ساخت و باضعاف تحیات مسکنة
الفتوحات صداقت اتصاف در مقابل مهدی داشت و شوق
بصحبت مشکین نکهت مانند اخلاق طیبه آنحضرت از غایت کثرت
محتاج بابراز و افشا نیست امید که بزودی مشام جان از شمیم وصال
معطر و دماغ جان از رایحه اتصال مطیب گردد و چون از فحوای کلام
حامل نامه و صحیفه شوق استشمام نکهت اخلاص خواهد فرمود زیاده
اطناب نرفت همواره مجالس انس و محفل قدس از فوایح اخلاق و روایح

طیب اعراق خدام بهشت آیین باد برب العباد **نوعی دیگر** ذات خجسته
صفات فلانی از حوادث ازمنه مصون و محروس باد برب العباد
بعد از تبلیغ دعوات مصادقت آیات و ترسیل تحیات مودت مبنیات
مشهود رای عالی میگرداند که چون درینوقت بوجه فلانی احتیاج است
اگر ملازمانرا متعرض نمایند که کارسازی مشار الیه نموده روانه
این صوب لابد گردانند که بعد از انجام مطلبی که با او دست زده دیگر
خدمت گرداند میتواند بود یقین که محبت مودت منشا مخلص خود را
بعز انجاح مقرون خواهند فرمود چون غرض منحصر بود زواید
اطناب ننمود ایام بکام دولت مستدام **فی جوابه** نامه عطوفت
آیین و نسخه میمنت تزیین که از قلم مشکبار بلاغت نشان فلانی
مرقوم صحیفه بیان گردیده بود در بهترین وقتی طرب افزای خاطر
مهرآیین گردید و از کلمات مشفقانه و فقرات محبانه که بجواهر زواهر وفا
و وفاق ترکیب یافته بود دل مشتاق را تفریح و انتعاشی تمام حاصل
گشت چون شرح مراتب آرزومندی زیاده از انست که مرغ قوی بال
بیان بقوت طیران بقله قاف آن تواند رسید لهذا طی آن نمود

خام

خامه تقریر را مکلف تحریر آن نمیسازد و بپوشانیدن چهره گشای صورت
خانه تقدیر مستدعیست که از رفع حجاب دوری کامیاب جلوه شاهد
مواصلت گردد و منبه وجوه اشعاری که درباب فرستادن فلانی
نموده بود و بندر رضای خاطر آن عالیجاه را بر مطلب و مهم خود
راجح داشته بخدمت فرستاده مترصدیت که تا هنگام ملاقات
صوری بعنون مراسلات و رجوع خدمات مخلصان را مسرور سازند
نوعی دیگر عرصه آفاق را از نفحات مکارم اخلاق عالیحضرت قدوسی
نجابت گوهر شاهوار غرو شرف گنجور کنوز من عرف نفسه فقد عرف
فلانی معطر و ذات فایض البرکاتش بانوار الطاف ایزدی منور باد
برب العباد و حفا **وکفی به شهیدا** که محل جواذب ذوق بدریافت
ملاقات دران مرتبه است که از حد بیان و عبارت پردازی بیرون است
لهذا اعنان همت عزیمت از ان سمت معطوف داشته بجانب
حصول اصل مآرب مصروف ساخته ذکر آنرا بوجدان ضمیر منیر اشراق
آیین که مظهر تجلیات رب العالمین است باز گذاشت امید که
فادر چون و سلطان نافذ فرمان **اذا اراد شیئا ان یقول له**

کن فیکون که موسس بنیان سبع طباق آسمان است شرف دیدار
مشتری انظار آن عالیجاه در احسن اطوار بهر وصل عذار در آینه وجود
میسر گرداناد بمحمد و آله الامجاد ترقب چنانست که تا ادراک شرف ملاقات
گرامی بارجاع مهمات مخلص سهام را یاد آوری فرموده مهجور نسیان
نباشند که هما امکن در انجاح آن سعی موفور بتقدیم رساند زیاده جسارت
نمود ایام بکام دوستان باد برب العباد **فی جوابه** در اسعد ساعات
و امین اوقات خورشید عنایت و مهر مرحمت بینهایت خدام
فرشته احترام فلانی پرتو حضور و ضوء سرور بر ساحت حال و سراچه
آمال این شکسته احوال انداخت و خانه دل اخلاص منزل را بشمع
کافوری نامه عنبرین شمامه منور ساخت • منور ساختی ای شمع خوبان
محفل ما را • فروغ خانه خورشید دادی منزل ما را امید که همیشه بنور
ارشاد و هدایت معتکفان از ظلمت ضلالت و غوایت نجات
طریق توفیق و جاده تحقیق راهنما باشند چون غرض خلوص عقیدت
و صفای طویت نسبت بملازمان فی شان بوده متحاشیا عن
السؤال ادب بدعا ختم نمود ظلال مهر مثال بر بنده و سندام باد

و روشن

بالنون والصاد **نوعی دیگر** امید که وجود شریف و عنصر لطیف بندگان
ذی شان خدام والا مقام ذوی الاحترام فلانی در حفظ حفیظ بوده
کامیاب و کامجوی و کامروای رب نشاتین گردند بمحمد و آله
بعد از عرض دعای خالی از ریا بعرض ارباب تمکان مجلس عالی
و محفل متعالی میرساند که از حرمان شرف ملازمت که بمعدن نسیان
فقیر از خاطر فیض مظاهر گردید چندان متالم است که امکان بیان
آن در حیز اعلان امتناع است و اگر عشری از عشیر آن مظنون می بود
لمحه از رکاب عالی دوری نمی نمود و اگر بعد از وفور اشتیاق طالع
مساعدت مینمود با آنکه مخلص را از حاشیه ضمیر منیر کیمیا تاثیر
محو فرموده اند و بدو کلمه از رشحات سحاب اقلام عنبر فام یاد نفرموده اند
کار قدم بقلم میگذاشت و بشرف بندگی مشرف میگردید بنوعیکه
مبادا مقرون برضای بندگان عالی نبوده باشد بغیر از صبر
چاره ندید بدعا گویی اختصار نمود امید که ذات میمنت صفات
از حوادث ازمنه محفوظ گردیده وجود فایض الجود زینت بخش
مسند عزت و کامرانی گردد و ترقب و ترصد چنانست که بمقتضای

ویکجهتی

القاب بعیدمی الی القلب نتیجه عشری از معشار اخلاص پیش ارش
مشاهده نماید و همچنانکه در هنگام حضور گاهی خود را در حاشیه
مجلس منیف مبید بدستور دراوان عینت اسم خود را در حاشیه
کتابت فیض موهبت ملاحظه تواند نمود اگرچه ظاهر است که حال
ضعیفان در انجاطر فیض تاثیر چون قطره ایست که بدریا رسد محو گردد
اما توقع از فتوت جبلی آن عالیجاهی آنست که مخلصان را یکباره
از حاشیه ضمیر منیر کیمیا تاثیر که مهبط فیوضات الهی است محو نفرمایند
گاهی بکلک زرین سیما بند کان صادق الولا خود را که جبین جان
بداغ بندگی مزین داشته در رابطه غلامی کردن دعوی صدق افراخته
و منتظر توجهات بوده یاد آوری فرموده مفتخر سازند زیاده اطناب
نمود ظل ظلیل عالی مستدام باد برب العباد فی جوابه گلدسته آراسته
بوستان مکرمت و اشفاق که برنگ و بوی وفا و وفاق پیراستگی
داشت اعنی نامه نامی طراز واجب الاعزاز عالیحضرت شنید عنبر افشان
عز و جلال ممهد ارکان مجد و کمال فلانی در وقتی خرم و زمانی بکرم غم زدائی
خاطر مهر آگین گشته از جلوه میمنت موصول آن دامن دامن گل مراد

درکنارم ریخت و از گل افشانی مضمون خلت آمیزش که طراوت
گلشن گلزار امانی بود نهال آمال میوهای کامرانی بارور گردید غنچه
دل شگفته و چراغ امید افروخته گشت در ازاء آن ملاطفه محبت بنیان
و در مقابل آن مراسله مودت نشان حدیقه دعائی که تازه گلهای
خصوصیت و ولا از گلبن اخلاصش متبسم و هزار دستان عقیدت
بر شاخسار طوبی آثارش بهزار دستان مترنم سبز سبزی اتحاف
وادی میدارد نسیم قبول بر روضه ارم بنیانش وزیده باد
چون غلوی شوق و آرزومندی و هجوم تعطش و نیازمندی بصحبت
لازم المسرت نه دران درجه است که عشری از معشار آن بسبا لهای
فراوان و قرنهای بی پایان مرقوم بیان توان نمود لهذا طی آن
وادی نموده امید وارست که چهره مقصود آئینه مراد مرتسم گشته
عنقریب دیده رمد هجران و دیده از دیدار فیض آثار منور و کامیاب
گردد بحق محمد و آله ترقب و ترصد چنانست که همیشه ابن شیوه را
مرعی داشته بمژده سلامت ذات فایض البرکات و ارجاع
خدمات مسرت بخش خاطر خلت ناظر گردند زیاده اطناب نمود

ایام بکام و دولت مستدام باد و رب العباد **نوعی دیگر** چون حکایت
شدت دوری مانند شکایت مهجوری غایتی ندارد و قصه صعوبت
هجران چون غصه اندوه حرمان نهایتی نه لهذا قدم قلم را از مقطع
وادی آن ممنوع ساخت و زبان بنان را از بیان آن منقطع
شوقی که بصد زبان بیان نتوان کرد کلک و زبان چگونه تقریر کنند
امید که غصه فراق بانجام رسید و غصه باتمام دولت نیز وال
همواره مقارن آن منبع الافضال باد برب العباد و النبی و آله
الامجاد **مجتبی نویسند** ادعیه بی ریا و اشتیاق صدق انتما بعز
قبول مقرون گردانید که چون اوامر اعتقاد این مخلص زیاده
از آنست و مثل این معرفت که نهی و نفی منکرات بر ضمیر الهام
مانند مخفی و مستور باشد لهذا محتاج تکرار نشد هر صدست که
همواره جواد خوشخرام قلم را در شارع محبت و مضمار مودت به تفقد
و تذکر مخلصان بجولان در آورند و از جمله منسیان فراموشان
نشمارند همیشه قواعد ملت و دین باهتمام شرع آیین آن عالیجاهی
محکم و استوار باد و رب العباد **بخوش نوبین نویسند** هرچند محقق است که

قلم فراموشی و نسیان رقم نسخ و بطلان بر صفحه آمال مخلصان کشیده
اند و هرگز برقاع شریفه و کتابات موشح بتوقیع محبت مزین و مرقوم
و بخطوط ریحان مودت غبار آلام از صفحات خاطر فاتر نمی زدایند
و ابواب امانی و شادمانی بر چهره آمال محبان نمی گشایند مجددا
بتحریر و تنمیق این سطور مصادقت تعلیق زمام وفا را باوراق یاد
آوری نگاشت که هر آینه مذکور خاطر گردیده از جمله منسیان نبود و
از خاطر فیض مظاهر نسخ نگردد و متوقع است که تا اوان وصال
فرح اتصال بقطرات کلک جواهر سلک و مطرات سحاب خامه
ریحان شمامه چمن آمال و بساطین احوال و بستان را سرسبز گردانند
همواره کتابه فضایل و معانی بخطوط نسخ تعلیقش ابد و خلود مکتوب
باد و رب العباد **ایضاً بخوش نویسان نویسند** با نشای تسلیماتی
نسیم گلشن مصادقت فاش غبار مغایرت از صفحه صحبت بزداید
و باهدای تحیاتی که شمیم ریحان شکین رایحه مؤانست قلوب اهل
صداقت بیاساید موشح بتوقیع وداد و مزین بارقام اتحاد
و صحیفه اخلاص را برقم اختصاص می نگارد چون محقق است که رابطه

وعلاقه که کاتبان لوح تقدیر و دبیران معلم قضا در مکتب‌خانه ن

والقلم وما یسطرون باقلام خلو و بما هو کاین وارقام کلک

انوار فام تحریر و تعلیق آن نموده‌اند عبور و انقضای سنین و شهور

از صفایح روزگار و اوراق لیل و نهار محو و زایل نخواهد شد

لهذا عنان جواد قلم از مضمار و میدان بیان آن منعطف و منصرف

میگرداند و شوق و آرزو بصحبت کثیر الافاضه که ناسخ خستابت

بیش از انست که زبان قلم از عهده تحریر و قلم زبان از تقریر آن تواند برآمد

قلم صحیفه شوق اگر هزار بار نویسند　　　هزار عذر ز تقصیر بر کنار نویسند

امید که کرام الکاتبین بسبب حصول سعادت ملاقات بر صفایح

تقدیر مثبت و مرقوم کرده‌اند مترقب و منتظر صدرست پیوسته

برقاع کثیر الاشعاع مشتمل بر سلامتی ذات خجسته سمات

محبانرا مسرور فرمایند و بر شحات سحاب کلک جواهر سلک قطرات

مطرات غمام اقلام گوهر ارقام غبار محن و آلام بر صفحات خاطر

شکسته بزدایند چون عرض ارقام و ارتسام صحایف و صفایح

اخلاص بود بهمین اختصار قطع نمود بصیاد نویسند محملا کبوتر

دل محبت آشیان مودت پنهان پنجان در پنجه شاهین عذاب

مفارقت و اضطرار و مخلب شدید العقاب مهاجرت و اضطراب

اسیر و گرفتار است که تا هنگام پرواز روح از قفس بدن از بند

گرفتاری امید خلاصی و رستگاری داشته باشد لهذا طوطی

نبازاد در بیان آن چون فاخته طوق عجز و قصور در گردن انصاف

افکنده عندلیب ناطقه را ازین مقال خاموش دارد و در آشیان

تنهایی با حمامه شوق که حامل نامه لیست آشنا بگفتگو و حکایت

پر شکایت هجران و جدایی میگذارد امید که طایر فرخنده فال

وصال و همایون بال اتصال بزودی سایه گستر گردد و دیگر چه گوید

و چه نویسد همیشه شاه باز سعادت بر اوج اعزاز در پرواز باد

و شنقار وقار بر بهله اقتدار آن عالیمقدار نشیمن کناد رب

العباد و بشعرا نویسند جواهر دعایی منظوم بر رشته اخلاص و درر

ثنایی منبعث از بحر اختصاص با شناسائی مطلع تا مقطع منتخب

از جریده محبت و یکتایی از ابتدا تا انتها مجتمع از مجموعه مودت

گلو لولو منثور نثار مجلس فیض آثار حضرت فصاحت و بلاغت شعار

براعت واهلیت آثار خسرو دیوان کمال حافظ مراتب افضال
حسن الاطوار والاقوال ناظم جواهر معانی سفینه بحر سخن دانی
فرید الزمانی وحید الدورانی آنکه مدح و منقبت ذات کمالش
دیباجه هر دیوان و فنون صفات وجود بیمثالش مذکور هر زبان
گردیده چون آرزوی طبع و هوای خاطر باستفاضه صحبت
کثیر البهجت زیاده از انست که قطعه از ان در صحایف بیاض
وصفایح سفینه اوهام وافکار مندرج و مرقوم تواند شد بنابرین
استعاری بآن نمود وزبان حال این مقال گویایی دارد که
خامه بشکستیم ولب بستیم از سر آرزو ❀ کان نه در تحریر با گنجد نه در تقریر ما
ان شاء الله تعالی که مهر وصال از مطلع میتا الاتصال علی حسن
الحال طالع و لامع گردد بمجد و اهل منیه طمع و توقع آنکه همواره
از جواهر منظومه معدن طبع فیاض و آمال مفوضه از بحر خاطر عاطر
وامواج امانی و جیب امید مخلصان را مشحون و مملو گردانند
وار ضمیر فیض آثر محو نفرمایند چون غرض نظم گوهر اخلاص بود
زیاده اطناب کلام نموده تخلص بجا واقع شد همیشه دای

صاحب

صاحب اسباب فراغت ردیف حال و ناظم احوال باد مبطاران بوستند
هر چند ابنیه صبر و سکون و مبانی طاقت و توان بنابر تصاریف ایام
هجران و اعوام حرمان خلل تمام و انهدام مالا کلام یافته فاما الحمد لله
که اساس خانه مهر و محبت پایدار ست و بنیان کاشانه صداقت و مودت
محکم و استوار امید که عنقریب چون قمر سریع السیر منازل دوری همود
بمنزل مواصلت مسکن نماید و بطریق احسن سرای مقاربت نشیمن چون
غرض تاسیس و ترصیص مبانی دوستی بود بنا ختم نمود همیشه مقصور
محبت و مودت از مقصور رفتوراً بهند آسیمن باد و رب العباد نغمه خوانان بوستند
مطرف از داستانی دمشکایت ❀ قصه پرغصه هجران مسلی فسانه است
چون داستان بی پایان فراق و حکایت پر شکایت اشتیاق
مشل از انست که بمرور دهور و انقراض سنین و شهور فصلی از ان
ایراد یا سطری از ان روایت توان کرد بلکه شروع دران موجب
افسانه پردازی و زبان درازیست لهذا باین گفتار اختصار نمود که
قلم ار قصه شوق تو نویسد همه عمر ❀ عمر آخر شود و قصه به پایان نرسد
همواره در معرکه سخنوری و فصاحت گستری متکلم باد و رب العباد

برشند امحمد امینا کار نوشته تا جام زرین خورشید درین قبهٔ مینا
فام آسمان و بزم جهان افروز عالم امکان در گردش است ساغر
حیات حضرت بوعلی فطرت قطب فلک تمکین مرکز عالم تحمید و تحسین
صاحب کمالات صوری و معنوی قابل تربیت خسروی وحید الزمانی
نادره الاوانی فلانی از صهبای مراد لبریز مرام و سبوی وجود فایض
الجود ش از فیض کسیر توصیفات الهی صاحب عیار نام باد برب العباد
والنبی و آله الامجاد اگرچه دل محبت منزل که صاحب خلوت آن
صاحب دل است مدعی است که هیچ وقت از اوقات نیست که حقیقت
اشتیاق بدریافت صحبت صوری ملهی ضمیر کیمیا تاثیر نکرده اند خاطر
مودت ناظر مدرکرا همعنی شد که صورت معنی از طی نامه مندرج ساز زد
غافل ازین که قدرت خانه و فسحت نامه درخور بیان شوق مشتاقان
نیست لهذا ابناز براضی خاطر با ظهاری از مراتب آرزومندی
گستاخی نموده امید که چون خواص ظاهر و باطن متوجه ادراک صحبت کثیر
البهجت است و سببی که متضمن حصول مطلوب شد از پرده غیب
بعرصه ظهور رسد و بخلاف گذشته باخبار سلامتی ذات فایض البرکات

وارجاع مهمات مسرت بخش خاطر مودت مآثر گردیده بستان مینو
نشان دوستی از رشحات سحاب اقلام محبت ارتسام سرسبز
و مخضور یان ساخته سرچشمه مودت را از خاک و خاشاک فراموشی
انباشته نسازند چون غرض اظهار اشتیاق و دوستی بود زیاده
اطناب نمود ایام فضیلت و صداقت و رفعت و اجلال بمانا د
برب العباد **تجار نویسند** از امتعه بلاد آشنایی و اخلاص
و از بضاعت کشور موافقت و اختصاص بخدمت جناب توفیق آثار
رفعت و عزت دثار مجالس و مجامد شعار نقاوه ارباب الاماثل
والدین زبدة الحاج والمعتمرین فلانی ادام الله برکات سعادتم
و توفیقاته علی المومنین و ضاعف درجات محامده و حسناته الی
یوم الدین ارسال میکرداند و همواره در بازار خیال وصال بسودای
ادراک سعادت اتصال آن مرضیة الخصال که سرمایه زندگانی و راس
المال بهجت و شادمانی است اشتغال دارد و در انتظار قدوم میمنت
لزوم پیوسته باین مقال مترنم که یارب سببی ساز که آن یار موافق
بازآید و برهانم از محنت هجران انشاء الله تعالی تیر دعا بهدف

آمده بزودی بدریافت نقود مواصلت سودمند شود و درین سودا متاع
آرزو و تمنا و داغ حرمان مرسوم نگردد و توقع آنست که گاهی بارمغان
مژده [illegible] تی ذات خجسته صفات و سوغات نوید استقامت
مزاج کثیر الابتهاج ابواب بهجت و شادمانی مفتوح سازند و مخلصان را
فراموش نسازند چون غرض ازین بضاعت اختصاص بود زیاده اطناب
نمود ایام بکام دوستان باد **باهل طرب نویسند** خدا گواه است که ازبزم
مواصلت دور شده و از محل مقاربت مهجور با آه و ناله دمساز و از
عنوان صفت با نفیر و فغان هم آواز در طبانچهای فراق تن او
دایره وار پوست بست بر روی استخوان و از کثرت اشواق
صحبت سر استخوانم موسیقی وار باجسم نزار نفیر با دو فغان است الحمد
تعالی قریبا ساعه از استماع نغمات وصل و زمزمهای اتصال محظوظ
کرد و توقع آنکه تا زمان حضور موفور السرور رشته سررشته وداد را
باستحکام او تا دایجاز کوشیده قانون محبت را از چنگ نگذارند
و گاهی بسماع صدای نی قلم ملاطفت رقم محبان خود را بنوازند همیشه اسباب
طرب مهیا و امور فراغت بساز و نوا باد برب العباد **نوعی دیگر** بنا بر بلندی

اوج مقام وصال و مکان اتصال طایر وهم متحیر است که چگونه بران
عروج کند مرغ اندیشه سرگردان که چه سان به پیرامن آن پرواز نماید
خدا گواه است که همواره در دو گاه صبح و سه گاه شام بلکه بیگاه [illegible] ده
معروض بل علی الدوام صحبت بهجت آیین آن فصاحت شعار را که
باعث ساز و نوای عشاق است و مایه سرور اصحاب اشتیاق طالب
و سایل است نه صدا آنکه این مغلوب جنود هجران و رنجور حرمان را که
بواسطه ناسازگاری درد مخالف از محفل مواصلت دور افتاده گاهی
بسماع صدای نی قلم محبت رقم مسرور سازند بلکه بنوازند همواره عیش
حضور و طرب و سرور قریب حال باد **عریضه که اهل ساز و نوا بمخدوم
نوشته اند** عرضه داشت فلان بعد از استدعا وجبهه مراد بسعادت و
خاک آستان ملک پاسبان که کعبه امید حاجتمندانست موفق
عرض میرساند که امروز دوازده روز است که با وجود بیست و چهار شعبه
کوفت که از تار قانون شکسته و جود بدستیاری مضراب بلا
چون زنگوله در صدا و نداست بیلای تب محرق گرفتار گشته در گوشه
بیت الاحزان افتاده نه یاری که بصورت مهربانی لمحه گوش بخروش را

از ولوله هجوم علل شکستی که نه کسی که بهر دردم رود و طبیب جوید نه کسی که
گریه‌ام کفن غریب گوید بابا و علل تارهای رگ نغمه مجبر شد کرده کجا بجا خاطر
می‌آورند که کجا این تار پوسیده مات زخمه ندارد و مجبان بی نفاق
چون اتفاق امراض را در هنگام مینوای عشاق ملاحظه نموده اند
در حصار مخالف گریخته در آن مقام هم بزمزمه زایل صحبت میدارند
چرا که هرچند ملاحظه و مشاهده می‌نماید اسباب بطالعی و پریشانی
باوج رسیده اگر با طبیب پیغام معالجه مینماید که مریض را میسر نیست که
آلت قتل خود را بهر عنوان که بیان سازم مهیا دارد و بنا بر عدم قدرت
سکوت اختیار نموده او نیز حواله بملک موت مینماید که این قسم کارها
بی زر کردن کار اوست قابض ارواح هم در استخلاص این اسیر سرپنجه کشیده
تقدیر نگاهی دارد سبحان الله بخت بد بین که اجل هم نازمی بد
راست سخن آنکه از بسکه بفاقه گذرانیده ام قدرت بر اذا بهیچگاه و نفقه
ندارم دستم زر نمی‌رسد که آلت قتل خود را طبیب مهربان رسانم که
او بهر نوع که بوده باشد فقیر را از این بلیه نجات دهد گردون نیز تا سال ز
هزار مرحله این علیل ناتوان را از خاک نشانیده و در انداخته پای امید را

با وجود آنکه میدانم که آلت تجربه خواهم نمود
اول پیغام می‌نماید هو

بر

بسته نگار حرمان گردانیده مقدور من نیست که خود را بروضه امام الجن والانس
شافی الامراض که جوهر فرد ارشاد طبابتش در سلوک بوسیلیک سند
دار شفای امراض را نمایی داده رسانم با آنکه در سه گاه شام و دوگاه صباح
که اوقات استجابت دعاست چون حجازیان بدرگاه حکیم بی نیاز
جلت قدرته وعلت حکمته می‌نالم و بروح پاک شهیدان و حسینیان
دشت کربلا متوسل میشوم در توفیق بر رویم گشاده نمیشود گاهی
در خاطرم خطور میکند که قطع نظر از بزرگ و کوچک عراق عجم نموده
از راه نهاوند عزم عراق عرب کنم وقتی که نظر میکنم نه امید حیات
و نه پای رفتار و نه قدرت صبر و شکیب اِنَّ هٰذا الشَّیْءُ عَجِیبٌ
چند دراز نفسی کنم که موجب کلال و ملال طبع وقاد بوده باشد
احوالم آنکه عرض کرده ام از دوستان و آشنایان و طبیب دستور
قدرت و استطاعت از همه ظاهر یابی حاکمند نوعی دیگر کتابت نویسند
در مقام محبت و وفا نسیم دعایی منتخب از بساتین مودت
و ولا مصحوب شمال و صبا بجانب عندلیب گلستان فصاحت
و خوش الحانی و طوطی شکرستان بلاغت و شیرین زبانی

افزید دوران و نوادر عراق و خراسان آنکه آوازه حسن صوت حالش فراغش
در عرب و عجم دایر است و صوت و صدای لطف قول و ادایش
در حجاز و ترکستان سایر و همیشه باوصاف کمالش زبان بزرگ
و کوچک گویاست و زمزمه بیان حسن سیر و اعمالش سرود مجلس
عشاق و نوا ارسال میرود و چون باصول مجلس فرح فزای آن حاوی
فروع و اصول پیش از انست که لوح بیان تقریر آن نقش پذیر گردد
بنابرین آهنگ شروع دران نموده همواره زبان مقال باین قول
مترنم است ٭ که وصل ترا از خدای میخواهم ٭ با که گوش بر آواز و
چشم براهم انشاء الله تعالی بزودی باصره آرزو برویت جمال
منور گردد و سامعه را باستماع آواز فرح بخش ترقب نمودن زصد
چنانست که گاه گاه بسماع نغمات صریر اقلام محبت ارقام مستمعان
نوید مواصلت و مهجوران بزم مفارقت مسرور و خوشحال سازند
بلکه بنوازند چون آن متضمن است و بمکن که تا نوروز بآن گوشه اتفاق
افتد زیاده ازین گفت و شنو نمود همواره در مجلس حال بوفور محامد
کمال بلند آوازه باشند بحق محمد و آله در پرسش بیمار مخلص بلا اشتباه

بعد از وظایف دعاگویی و لوازم ثناخوانی که شیوه داعیان صمیمی است
بموقف عرض فلان میرساند که از استماع خبر ملال اثر انحراف مزاج
وهاج بسبب عارضه که درین اوقات سانح شده نهایت الم و کدورت
روی نمود خاطر عقیدت ناظر قرین حزن و ملال گردید حاشا و نعوذ
الله که از مبادی اطلاع الی الآن هیچوقت از اوقات نگذشته
که بفاتحه سلامت ذات عدیم المثال و حصول شفای عاجل و صحت
کامل آن مخدومی مشغول نبوده باشد امید که طبیب معالجت
قدرت از شفاخانه اذا مرضت فهو یشفین صحت کلی کرامت
کناد و منبه وجوده استدعا از مکارم اخلاق و عمایم اشفاق خدا
که مژده اخبار صحت ذات خجسته صفات و ارجاع خدمات [illegible] مخلص خود را
مبتهج و مسرور فرمایند **نوعی دیگر** حقا که از شکستن مزاج صحت امتزاج
و حدوث انحراف وجود مقرون بعافیت دل شکسته غم
اندوه بیمار است و تن خسته بامراض محنت و غم گرفتار امید که حکیم
علی الاطلاق از دار الشفای **واذا مرضت فهو یشفین** بزودی
شفای عاجل و صحت کامل کرامت فرماید و بزودی صورت سلامت

وبهبود در آینه ذات حمیده سمات باجمل وجوه روی نماید چون تقاضای
مردم و رنج منوط بدعاست بهمان اختصار نمود و همواره جوهر ذات شریف
از اعراض امراض سالم باد **و بشخصی که رؤیت نشده نویسند** هرچند بحسب صورت ملاقات
نامی و تشریف ادراک گرامی ملاقات میسر و محصل نشده اما همواره خیال
دیده معنی از مشاهده جمال مسرور و حدیث انی لاجد نفس الرحمن
من قبل الیمن بغایت مشهور است و بر سر زبان مذکور گردیده معنی چو
باهمی پیش منی امید که آشنایی ارواح وسیله قرب اشباح
گردد و ارتباط معنوی باعث اختلاط صوری چون غرض اظهار فرط
خبلی منحصر بود زیاده اطناب از ادب بعید اسباب حصول مقاصد
دینی و دنیوی و موجبات وصول مطالب صوری و معنوی مهیا باد
در وداع نویسند هرچند دوری از خدمت بغایت صعب و دشوار است
واساس شکیبایی درین مهجوری بی بنا استوار اما چون سرپنجه تقدیر
دستگیر نیست و بکمند قضا گرفتار و اسیر دل آواره را بغیر از صبوری
چه چاره و خاطر پریشان را بغیر از شکیبایی چه درمان آن منت که
قدرت دل آواره ندانست ∴ بیچاره چرا آواره شدن چاره ندانست

امید که جاذبه کمند محبت باز مرا بزودی بخدمت آورد و در سیاه بان فراق تا
پیش از اینم بگذارد ∴ ای خوش آن دم که شود جاذبه کوی تو مرا آورد
جاذبه شوق بسوی تو مرا سعادت وجهانی بفیروزی روزی باد
نوعی دیگر چون جاذبه مودت و قلاب محبت زمام عزیمت مخلصان
و عنان ارادت متخصصان بسوی آنحضرت کشیده و متعاقب
دیده از دیدار بهجت آثار و دماغ از رایحه مشکبار خدام منور و معطر
خواهد شد برفع حالات مصدع نشد **در مراجعت سفر** الحمد لله والمنة
که شبهای هجران بسر آمد و صبح وصال از افق آمال برآمد هزار
شکر که ایام محنت آخر شد ∴ و مید صبح وصال و گذشت شام فراق
و چون انشاالله تعالی متعاقب سعادت اتصال خواهد بود و نعود
وصال اصل لهذا بزوائد اطناب نرفت شرف دو جهانی
و عزت جاودانی قرین حال و آمال باد برب العباد **در فراق** چون اشتداد
امتداد زمان فراق و آلام و اسقام تمادی ایام اشتیاق از حیز
حد بیرون است بلکه از آنچه عقل تصور کند افزون لهذا اطول و عرض
آن وادی را باقدام اختصار طی نمود و همواره این مقال ورد زبان

حاصل

جانست خوش آنکه از سفر آن سرو ناز باز برآید چه سرو ناز عنبر دراز
باز آید امید که این عاجز حسرت زده کامکار گردد و آن مطلوب مرغوب
از در درآید بر قصد آنکه تا اوان وصال با علام احوال خیر مآل مسرور گردانند
و کثرت تصدیعات را از وفور اخلاص دانند ایام عز و معالی مقرون
بخوشحالی باد حقا که از مژده آمدن و قرب وصال مرغ روح بر سم
استقبال بر پرواز است و از نوید قدوم بهجت لزوم ابواب
فرح و شادمانی بر روی آمال و امانی باز الحمد لله الذی اذهب عنا
الحزن چون سریعا در عقب قاصد بشرف خدمت که اهم مقاصد است
خواهد رسید پیش ازین فراحمت نرسانید همیشه سعادت ابدی مقارن
و عز سرمدی معاون باد • سراب دوری از ده روز ایام وصال
چه سود چون شبهای تنهائی ایام فراق در پی بود چه حاصل
از دو سه روزه آشنائی که در عقب زمان جدائی مبانی امید که
روزگار هجران بپایان رسیده و روز فراق از شغاخانه وصال
روی نماید اسباب جمعیت آماده و ابواب حضور و حبور گشاده باد

نوعی دیگر چون آلام استقام روی در تضاعف دارد و در هجران مهجوری

ناتوانی و رنجوری صف ترادف دردمندی فراق زده بجز مردن چه درمان
و بیماران اشتیاق را بغیر از جان سپردن چه چاره • خسته هجرم
لب تشنه دیدار مگر • شربت وصل دوای من بیمار کند • امید که
حرارت هجران فرسا بجلاب وصال منتفی گردد و مرارت حرمان بر بعاد
بشربت اتصال منتفی همواره ذات شریف و عنصر لطیف از سقام
الآم مصون و محروس باد • **در فصل بهار نویسند** • هجران نصیب ما
شد در اینچنین بهاری دستی بگل نبردیم و ز رفتار خاری اگرچه عرصه
چمن جهان درین خجسته انجام بهار از کثرت ریاحین از نمار رشک
روضه رضوان و نمونه گلستان جنان است کسی که او را چون غنچه خار
فراق کلی در پا باشد از تماشای آن چه کشاید هر چند فزاینی گلستان
دوران از مقدم ربیع از بسیاری گلهای گوناگون سبزهای
موزون ثانی باغ ارم و ناسخ بساتین عالم است کسی که چون
لاله داغ فراق بر دل پر خون است از ملاحظه آن چه حظ روی نماید امید که
بوستان آمال و بستان که بواسطه عدم مساعدت و صرصر
مفارقت خشک و پژمرده شده از نسیم عنبر شمیم وصال از ریاح

رایحهٔ اتصال تازه و سرسبز گردد و نهال اقبال همواره سایه گستر باد

ایضاً در بهار نویسند بهار روح چشم جهان چمن جدا از دیدن یار است
خزان عمر نیست این بهار این چه بهار است اگرچه از آثار عدالت سلطان
عالم گلستانست و از پرتو انوار شکوفه و ازهار جهان نمونهٔ روضهٔ
رضوان هنوز غنچهٔ دل پر خون از خار خار هجران برجاست و جگر
پرکاله پرکاله چون لاله بداغ حرمان مبتلا ∴ خندید گل و غنچه شگفت و
چمن آراست ∴ آن غنچهٔ پژمرده که نشگفت دل ماست ∴ نه دیدهٔ غمزده را
از مشاهدهٔ گل و شکوفه نوری هست و نه دل آرزومنزل از تماشای
گل سوری سروری ∴ تو کامد سپای دل خاری نداری گر تماشای گلستان کن
من که گوشه‌ای کیست که با دل پرخون بباغ آمد ∴ امید که بزودی غنچهٔ آرزوی
آمال از نسیم وصال شگفتن گیرد و دیدهٔ امیدوار که چون نرگس
سفید شده از مشاهدهٔ جمال روشنی پذیرد و همیشه گلستان آرزو
و بوستان امانی آن مایهٔ شادمانی بطراوت و نضارت و نزاهت
و حضرت مقرون باد ایضاً در اطیب اوقات از نسیم شمیم گلزار
موالات غنچهٔ امید تبسم نمود و ریاح کثیر الارتیاح مضافات بر نضارت

و شگفتگی افزوده میدانم که آن خط مشکبار بنفشه بود از صفحهٔ سمن دمیده
یا سنبلی در ورق گل پیچیده قاصد رسید و گرد معطر مشام من در جیب
نامه داشت مگر نافهٔ ختن نامه نبود بلکه برین تحفه باغبان چید از چمن
بنفشه و پیچیده در سمن و باضعاف تحیاتی که رشحات محبتش موجب
نزاهت بساتین اخلاص گردد و مدحاتی که قطرات عطرات عموم مودتش
باعث طراوت حدایق اختصاص است ارسال میگرداند همواره شوق
دریافت گلشن مواصلات سامی با علی مرتبه حاصل است و خار خار
ادراک مجالست گرامی در غنچهٔ دل حرمان انشاء الله گلستان این مرام
شگفتگی گیرد و چمن این آرزو سرسبزی پذیرد و چون مدعا بدعا بود
باین بیت ختم نمود غبار غم بتو ای سرو نوجوان مرساد بهار حسن ترا
آفت خزان مرساد در فصل خزان بوقت برگ ریزان بی تو گر شادم غم ما دا
تماشای خزان گشت بستانها تمم بادا هرچند مطالعهٔ مجموعه
بوستان و ملاحظهٔ سفینهٔ الوان گلستان از اوراق گوناگون
و صفحات الوان بوقلمون باعث سرور دلهای حزین و نشاط
صدور خواطر غمگین است از دیدن آن دیده فراق دیده بغیر از اشک

ارغوانی بر رخسار خزانی جاری نمیشود و از نظاره آن دل هجران
کشیده بجز خون بدو بر چهره زعفران جاری نمیسازد امید که چون
مر خزانی را بهاری در پی است و غمی را فرحی در عقب نسیم بهار وصال
وزیدن گیرد و پژمردگی خزان فراق نضارت و شگفتگی پذیرد
در تابستان نویسد مجمل التهاب سموم جان سوز هجران و فراق
و اشتعال تواتر صاعقه عالم افروز با دیه دوران بمرتبه و مثابه
آنست که اگر طایر اندیشه از هوای آن بگذرد چون پروانه بال و پرش
بسوزد و اگر مرغ وهم در فضای آن پرواز نماید چون قفنس آتش
از خود برافروزد پیوسته از حرارت هجران مغز استخوانم چون
فتیله شمع در سوز و گداز است و همیشه از آتش شعل سینه ام آه آتشین
همدم و دمساز • درین آتش که هجران نو افروخت • ندارم چاره
می بایدم سوخت • امید که نسیم مراد حجاب هجران برداشته چهره
وصال بمنصه ظهور رساند و سحاب الطاف بر مفارق سوختگان
بادیه شوق سایه گستر اند بمحمد و آله **در زمستان نویسد** متوجران
شدت سرما و بهار عمر از بسکه دم میدم نفس دم میکشم از شدت برودت
زمهریر هجران آتش عنصری در بدن فرو برده و از کثرت دم سرد حرمان
صرصر حرارت غریزی در تن افسرده گشته خون بتن و روح در بدن
نه از افسردگی آه آتشین را از سینه مجال ظهور است و نه از انجماد اشک
خونین را بر چهره قوت عبور امید که آفتاب وصال از مطلع اتصال
بر آید و افسردگی و پژمردگی شب دراز هجران بسر آید همیشه نهال
آمال در چمن اقبال از زمهریر حوادث ایام محروس و مصون باد برب العباد
روز باران نویسد روز باران خواهد از چشم تر م خون آمد نگاه باش
من نداد و میل بیرون آمدن مجملا تا سحاب فراق حجاب و مانع آن
آفتاب عالمتاب شده پیوسته باران حرمان از ابر دیده باران
و اشک حسرت و ندامت از چشمه چشم ریزان تا صورت زیبای تو
رفت از نظر ما از گریه بیاسود دمی چشم تر ما • دل را صبر آنکه در هجران
سیلاب دیده راکه دارد و نه پای را قوت آنکه در گل و لای وادی
حرمان قدمی بجانب مطلوب گذارد • بس که میریزد ز چشم و میدهم سیلاب اشک
مانده در راه منای تو پا در گل مرا • مامول آنکه ریح آرزو برقع سحاب
فراق را از جمال وصال براندازد و چهره آفتاب مواصلت را از برقع

وغمام عطاف

احتجاب و اختفا ظاهر سازد خوش آن وقت که چون گل رخ خود بنمای

همیشه باران مرحمت و احسان بر کشت زار مخلصان باران باد

و رشحات سحاب افضال متقاطر و فیض سان **روز نوروز نویسند**

من بدر روز از قدوم بهجت لزوم نوروز چه حظ چون از هجران آن دل

روز روز و شبم یکسانست ٭ شب آن روز نوروزی که نبود در نظر

یارم ٭ بود بی او برابر روز روشن چون شب تارم و دل غم اندوز را

از وصل فصل بهار چه شگفتگی چون از آن شمع شب افروز محنتم روز بروز

افزونست فصل نوروز مرا در غم آن روی چو ماه روز غم گشت دراز و

شب هجران کوتاه امید که درازی شب هجران بسر آید و یوما فیوما

در روز عشرت اندوز وصال بیفزاید از اطناب اجتناب نموده بدعا

ختم نمود همه سالت بخرمی مقرون و همیشه روزت بشادی و فیروزی

مشحون باد **در عید نویسند** عیدی که دران از ماه رویی شادی

نباشد روا از یاری امید مبارک بادی چه فرح و شادی روی نماید

بلکه جیان بر غم و اندوه بیفزاید عید آمد و افزود دلم را غم دیگر

ماتم زده را عید بود ماتم دیگر امید که بزودی هلال وصال از افق

اتصال

اتصال برآید و آن ماه آسمان کمال مبارک از در در آید نیست بی او عید

هم شادی من در روش را عید آن باشد که بینم روی ماه خویش را

قطع اطناب بدعا اولی دید همه عمرت بخرمی چون صبح نوروز و همیشه

روزت چون روز عید سعید و فیروز **در عدم پرسش بیمار نویسند**

بیماری را که امید پرسش از عیسی دمی رخ نداد چه درمان و رنجوری را که

گمان عیادتی از مسیحا دمی نبود بغیر از جان سپردن چه علاج

یکره بکرم پرسش بیمار غمت کن تا جان بلب آمده باز م بتن آید

چون ضعف قوت تمام گرفته و ناتوانی لا کلام یافته زیاده ازین

مصدع نشد همیشه ذات شریف بصحت مقرون باد بنامی که

از فوایح روایح آن بوی محبت بمشام آمال و فاوز دو و عائی که

از مطاوی آن صدای مودت بگوش هوش ارباب صدق و صواب

رسد مرسل داشته همواره بانتشار مناقب اشتهار محامد ذات

مهذب سمات و وجود مکارم ورود که مجموعه حسن اخلاص و شمایل
(ابتشار)

قبول کمالات فضایل است اشتغال دارد و چون با و آن صحبتهای

گذشته شمه حسرت و الم است و متضمن اندوه و غم دران باب خوض نمود

ایام بکام دوستان باد **در عدم وداع نویسند** طوطی عذب البیان
شکرستان مکرمت واجلال و بلبل خوش الحان سرابستان عطوفت
واقبال عنی نگاشته کلک سحر نگار و خامه بدیع آثار فلانی بهوای
التفات از اوج عشرت بال کشایی داشت در زمانی که کیوان
احزان از برج خیال راجع و برجیس مسرت از افق عشرت طالع شد
از ورود نشاط بساط کستر انیده و خلوتسرای آرزومند را با متعه
نفیسه مراد و مرام آراستگی داد و زنگ کدورتی که در وقت
محرومی از ملازمت سامی بواسطه عدم فرصت ملاقات گرامی
آینه خاطر فاتر را مکدر داشت بروشنگری کلمات التفات از آن
زدوده گشت چگویم که روزگار غدار چه گلهای حسرت در دامنم
ریخت و چه نویسم که ایام نافرجام چه زهر ناکامی با باده عشرتم
آمیخت امید که حجاب دوری ضروری بزودی مرتفع گشته
آفتاب وصال از مشرق مدعا طالع گردد و در مقابله این عاطفه
گرامی سامی دعایی که گلهای آرزو در چمن لطافتش دمیده و ریاحین شوق غرام
برکنار جویبار زر انکشش شگفته تحفه مجلس شریف میگرداند و پیوسته از قادر

لایزال مستدعیست که شام فراق بوجه احسن بصبح وصال مبدل گردد و
التقا بزودی میسر و محصل گردد و زیارت جبارت نموده ایام بکام
و دولت مستدام باد برب العباد و النبی و آله الامجاد **نوع دیگر**
توان بهجر تو آسان وداع جان کردن ۞ ولی وداع تو آسان نمیتوان کردن
اگر از عدم حضور در هنگام وداع بغایت شرمسارست لیکن
شاهده انقطاع جان از تن با توان هم بی نهایت دشوارست
گر ترک وداع کرده ام معذورم ۞ تو جان منی و وداع جان نتوان کرد
رجا واثق که سریعا و قریبا بمراقبت بخت و اقبال و موافقت امانی
و آمال صحت و سلامت و امان فراغت و عافیت بمنزل مقصود
و مقصد مطلوب برسد توقع آنکه باریافتگان مهجور و محروم
از خدمت و در آرزمان شرف ملازمت و مواصلت از خاطر مکرمت
مآثر محو نفرمایند همواره حفظ ایزدی بدرقه راه باد **باب چهارم در تهانی
و تعازی التهانی فی تهنیة المنصب** لوامع دعوانی که فروغ صبح
اجابتش چراغ دولت و دوستکامی روشنی و اضائت بخشد و رایحه
تسلیماتی که نسیم عنبر شمیم استجابتش چمن سعادت و کامرانی را خضارت

ونضارت

دهنخه مجلس فلانی کرداینده شوا اشتیاق اشتیاق و آرزومندی به دران
مرتبه استعلا و بلندی دارد که مرغ خیال در هوای آن طیران تواند نمود
و با برید شهر کام وحی بخطوات خطوط شعاعی بذروه آن تواند رسید
لهذا اعنان جواد قلم خجسته رقم را از تکاپوی فضای آفرین آن باز کشیده
سعادت ملاقات سامی را که اهم مطالب است از درگاه عزت
مسئلت مینماید امید که کواکب وصال از مشارق اتصال مراد حب
المرام طالع گشته از خلوتسرای خاطر مهرآگین بنور حضور موفور السرور
مسرور گرداند و جود و بعد از گذارش مدعای بی ریا مشهود رای
خورشید ضیا محبت اقتضا میگرداند که حقا و کفی بالله شهیدا که از فرد
آنکه در بنوفت سر زده از اشراقات خاطر فیض مظاهر ملکوت ناظر
بندگان نواب کامیاب اشرف بر وجنات احوال ناصیه امانی اهل
آن ایالت و شوکت منزلت تافته مرتبه بلندی خانی بین الاقران
سرافراز و ممتاز ساخته ایالت آنجا فلان را اعنایت و مرحمت فرموده اند
بحدان مسرور و خوشحال گردیده که بشرح راست آید امید که مبارک بوده
سایه خورشید پایه بندگان اشرف از سر ما غلامان درگاه کم نشده

دولت روزافزون ابد مقرون آتش زبان دعوت بالنضرت حضرت
صاحب الامر والزمان متصل و مقرون باد و همیشه آنعالیجاه بر مسند
ایالت متمکن بوده مواد تفقدات گوناگون و نوازشات از حد حصر
بیرون بوده باشد بحق محمد و آله ترقب چنانست که پیوسته رشحات
سحاب اقلام محبت ارتسام حمین ارسال و رسل را مخضر و ریان ساخته
سرچشمه محبت را انجار و خاشاک فراموشی نباشته نسازند نوعی دیگر
امید که باز بلند پرواز دولت و اقبال و شاهین شهر شکار عزت و اجلال
خدام والا مقام عالیحضرت رفیع منزلت منیع منزلت فروغ جبهه دولت
و نامداری غره ناصیه بلندی و بختیاری منشا کمالات زرکی و احتشام
زبده صفا و بدامراد کرام فلانی از صدمه عقاب مکاید چرخ دوار در حفظ
و امان پروردگار بوده در عرصه شکارگاه روزگار هر روز دولتی
تازه و غنی بی اندازه صید و شکار آن عالیجاه گردیده وجود
شریفش مراتب عزت و اعتبار و مدارج فخر و افتخار فایض باشد
بحق محمد و آله بعد از طیران مرغان مدعا مشهود رای بیضا ضیا میگرداند که
در ساعتی سعید بود فرح افزای رجوع منصب جلیل القدر میر شکارباشیگری

بآن عالیجاه

بگوش هوش ارباب شوق رسید الحمد لله علی نعمائه که صاحب دیوان
ازل در طومار زرافشان روزگار باحسن وجوه کتابت نشان منصب
جلیل القدر آن عالیشان نمود امید که این عطیه شاهی و عنایت پادشاهی
بر آن عالیجاهی مبارک باد و ترقب از مکارم اخلاق چنانست که
تا هنگام شرف ملاقات فایض البرکات بنوشته اخبار سلامتی
ذات میمنت صفات و ارجاع مهمات مسرت بخش خاطر محبت آثار
گردند زیاده اطناب نمود ایام دولت و کامرانی مستدام باد
التهنیه نوعی دیگر وجود وافر السعود فلانی زینت بخش مسند عزت
و زیب افزای مفرد دولت بوده جاه و منزلتش بر وفق اراده احبا
آناً فآناً در تزاید و تضاعف باد و برب العباد مخلص داعی که اتصال
دعاگویی در خلاصه اوقات از فرایض میشمارد و در اوراق وفاو ثنا
گستری مفردات صفات حسنه میگذارد و جمیع حواس ظاهر و باطن را
از حرف ثانی پرداخته جز نیل صحبت شریف مرکوز خاطر بصیغه نابود
از خشو جمع انداخته بار آمال را از مقتدا اخلاص و جنس اختصاص تصحیح
داده جزو جبال که مفصل اجمال خلوص عقیدت تعلم اندیشه صحه بر سر
نهاده شریفترین دعواتی که محاسب وهم از تعداد و شراف نقاشش
عاجز آمده و بهترین تخیلاتی که مستوفی ارباب التحاویل خیال در انقطاع
لیل و نهار از جمیع لطایف کلامش با حرف حاصل جمیع اوقات در بلد
ابلاغ عجایت و استعمال انحراف دماغ و انشقاق الفاظ و تبدیل
معنی سر تسلیم بصیغه تسلیم بر زمین نهاده بعجز و انکسار اعتراف نما
به بمجلس شریف نموده زبان قلم تهنیت منصب جلیل القدر استیفا
بقایا خاصه شریفه داعینمابد الحمد لله علی نعمائه که صاحب رقم ازل
مستوفی دفتر خانه لم یزل وارجه طالع فرخنده مطالع آن مخدومی
باحسن الوجوه توجیه نموده و ضابطه نویس الطاف پادشاهی
اعطاف گوناگون شاهنشاهی که هنوز در مشبتات آلهی باقیست
بصیغه موجود بقلم مستوفی بقایا ایام داده بعنایت الله سبحانه
در پرده عیب است هنوز انچه بکار است   امید که این عطیه آلهی و عنایت
شاهی بر آن عالیحضرت و جمیع احباب مبارک باد و ملتمس آنکه مخلصان
صادق الولا خود را از حاشیه ضمیر طومار خاطر خطیر وضع نفرموده
از تخصیص خدمات محصه مقدور سرافراز فرمایند تا اشاره علیه را گوشوار

گوش انقیاد و تشریف بدن حسن اعتقاد ساخته لوازم اخلاص تقدیم
رساند زیاده جسارت ننمود ایام بکام و دولت مستدام باد برب العباد

نوعی دیگر همواره ارکان قصر حشمت و اقبال و قوایم مسند شوکت
و اجلال بوجود فایض الجود وافر السعود نواب مستطاب فلکجناب
مبادی آداب بالت و شوکت و حشمت و اقبال پناه عظمت و نباهت
واهبت دستگاه شهامت و جلالت و بسالت اکتناه عطوفت
و معدلت و نصفت انتباه محبان و مخلصان امیدگاه عالیجاه فلانی
استوار و برقرار بوده جاه و منزلتش بر وفق اراده احبا اناً فاناً در تزاید
و تضاعف باد چندانکه همت بلندش رضا داده و رای روشنش اقتضا
کند در ارتفاع ذروه جلال و اتساع عرصه کمال امانی بماناد برب العباد
بعد از عرض دعای خالی از شایبه ریا مشهود رای صواب نما ضیا میگرداند که
در ساعتی که سعد اکبر کسب سعادت از آن نمود و مشتری ابتهاج من فضل
الهی در مطلع فیوضات نامتناهی طالع بود مژده فرح افزای رجوع
منصب جلیل القدر قوللر آقاسی گری آن عالیشان مرحمت بنیان
بگوش ارباب شوق رسید الحمد لله علی نعمائه که سرور خلعتی تشریف

ومنصبی منیف که سزاوار نفس نفیس و ذات اصیل است از عنایات
شاهنشاهی و تفقدات پادشاهی بآن عالیجاهی عاید گردید و امید که
الی انقراض الزمان این حدیقه فردوس نشان در ظل رافت نواب
اشرف اقدس همایون و دولت روز افزون از رشحات سحاب
عاطفت ملک سبحان حاضر و ناصر بوده زینت بخش خاطر احباب
باد بالنبی و آله الامجاد از وفور این خبر بهجت اثر و سرور مفید اثر که
عندلیب لسان در چمن بیان بچه دستان سراید که شرایط ادای
تهنیت بتقدیم تواند رسانید و بیان طوامیر ابلاغ تحیت بکدام انشا
منشرح نماید که از طریق اخلاص و بندگی مراسم آنرا بجای تواند آورد
چون محبان صادق و بندگان موافق ادای تهنیت و ابلاغ تحیت
از فرایض میشمارند لهذا بدین دریعة الاخلاص مصدع اوقات
فایض البرکات گردیده زبان قلم بتهنیت منصب جلیل القدر ادا
مینماید امید که این عطیهٔ الهی و عنایت شاهی بر آن عالیجاهی مبارک باد
وله مرورانی ظل نعمته و عدده ما سورانی عطال نعمته ملتمس است که تا هنگام
شرف ملازمت کثیر الموهبت سامی هر گونه خدمتی که فراخور حال مخلص

دانند اشاره عالی دریغ نفرمایند که بجان منت دانسته حسب الامکان
بتقدیم رسانند **نوعی دیگر** مخلص بلا اشتباه بوسیله عرض محبت و اخلاص
و مراسم عبودیت و اختصاص خود را مذکور خاطر عاطر فیضان مآثر گردانیده
و همواره از مهیمن متعال مستدعی است که ارکان قصر حشمت و اقبال
و قوایم بنیان معدلت و اجلال بوجود فایض الجود و افر السعود آن عالیجاه
استوار و برقرار بوده و مراتب رونق را ده احبا آناً فآناً در تضاعف
بوده چندانکه همت بلندش اقتضا کند در ارتفاع ذروه اجلال
و اتساع عرصه کمال ترقی دارد و بالنبی و آله الامجاد بعد از عرض
دعا که شیوه دعاگویان بی ریا است مشهود رای خورشید ضیا
میگرداند که در ساعتی سعید چون صباح عید مژده فرح افزای رجوع منصب
نظارت بآن عالیشان بگوش ارباب شوق رسید امید که عنایات
شاهی و تفقدات پادشاهی الی انقراض الزمان بآن عالیشان روز
بروز در تزاید و تضاعف بوده این حدیقه فردوس نشان در ظل
رافت نواب اشرف اقدس ارفع همایون دولت روز افزون
از رشحات سحاب ملک سبحان حاضر و ناظر بوده زینت بخش

مسند عزت و اعتبار بوده باشند و منصب جلیل القدر بوجود شریف آن
عالیجاهی مزین و بر دوام و باقی باد برب العباد ترقب و ترصد چنانست که
پیوسته محبان و داعیان خود را باخبار سلامتی ذات شریف
و ارجاع خدمات مبتهج و مسرور فرموده محو نسیان نباشند
نوعی دیگر همواره مسند وزارت و مقر عزت بوجود شریف فلانی
مزین و محلی بوده کامیاب مطالب نشاتین باشند دعوات وافیات
که ممهد قواعد محبت و وداد و تسلیمات زاکیات که مشید مبانی
خلت و اتحاد است متحف و مهدی داشته منهی رای شریف
میگرداند که از استماع خبر مسرت اثر منصب علیه که درینولا بآن
وزارت پناه مفوض و مرجوع شده کمال مسرت و ابتهاج روی نموده
مسرور و فرحان گردید امید که این عطیه عظمی بر آن وزارت پناه مبارک
و مستدام باد برب العباد بنا بر طریقه دوستان صادق و محبان
موافق اداء تهنیت و ابلاغ محبت از فرایض شمرده بدین صحیفه الوداد
شیوه اتحاد مسلوک داشت ترقب و ترصد چنانست که محب را
از جمله دوستان راسخ الوداد دانسته ابواب مکاتبات

ومراسلات که مشید بنیان صداقت مفتوح داشته هرگونه مهمی که درانجد بود
داشته باشد اشاره نمایند که بجان منت انسته مهما امکن بتقدیم
رسانند زیاده جسارت نمود ایام وزارت و کامرانی بر دوام باد
در تهنیت مراجعت از حج نویسند حقا که چون بشارت معاودت
فلانی از سفر مبارک با حصول مثوبات **وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا**
واحاطه برکات **جَعَلَ اللهُ الکَعبَةَ الحَرَامَ قِیَامًا لِلنَّاسِ**
استماع افتاد وظیفه حمد و راتبه شکر ایزدی مرتب و موظف شد
ومواد افراح قلوب دوستان گرد بد به همت تزاید و تضاعف
پذیرفت امید که مقبول درگاه ایزدی بوده کامیاب رب نشاتین باشند
در تهنیت نوروز نقطه اعتدال ربیع که موجب ابتهاج مزاج لطیف
وواسطه ارواح وضیع و شریف است بر جناب عالی مبارک باد
و آثار استبشار نوروز دلفروز وانوار استیفای لذات ایام
عشرت اندوز که سرمایه اوقات شادمانی و پیرایه بساط ونشاط کامرانست
بر خدام وسایر احباب مبارک و فرخنده باد برب العباد والنبی و آله
الامجاد **در تهنیت زفاف نویسد** امید که فلانی را همواره از دوج

سعادت قرین وامتزاج میمنت آیین مبارکی مقرون باشد ولعبت عشرت و
شادمانی معجون اکرباشیا را این عقد مسعود فلک عقد ثریا نثار کرده
درخور وروا است واگر به تهنیت این زفاف سعادت اتصاف گردون
جواهر زواهر کواکب را برافشاند سزاست ز خدا امید دارم که بکام
دل بمانی همه روز در فراغت همه شب بشاد کامی چون در ایام
عشرت انجام واوقات فرخنده فرجام ترک رحمت وتخفیف تصدیع نعمات
از بابت مخمسات بدعا اختتام واقع شد همیشه دست مراد در
گردن عروسان آرزو حمایل باد **نوعی دیگر** بحمد الله که سعادت ورود نور
عشرت وظهور مسرت معاونت واقبال وانجاح آمال و اشعار حلول
افزوده بغور و فلاح و یمن نجاح خورشید سپهر مجد و جلال از ماه
آسمان عز و علا قران کرد و برج ایالت و سروری با ناهید
حجله کرامت ومهتری مقارن گشته از اجتماع سوری جهان نخل
مرادات متضمن شد واز قران علوی زمانه با دراک مرادات حرم
فرسوده امید که مبارک بوده دست مراد در گردن شاهد آرزو متصل باد
در تهنیت ولادت در نوعت که بنا شبر افزون سعود آسمانی

ونبایداتصال نجوم شادمانی ازبرج عزت وجلال اختری طلوع نمود واز
برج سعادت واقبال کوهری ظهور فرمود صدور مخلصان وقلوب
متخصصان ازاچندان سرور واستبشار ووثوق واستظهار حاصل
شده که نجریر بنان وتقریر بیان شرح شمهٔ ازان درحیز عبارت نکنجد
امیدخیالست که روزنامچه سعادت ازاحکام طالع این کوکب جهان تاب
فرخندگی کبرد وجهان پیرازمقدم این جوانبخت سعادت بار
رونق جوانی پذیرد بحق محمد وآله **نوعی دیگر** ماه ازاوج فلک ازاده خورشید کمال
زادها الله جمالا بجهان داده جمال کلبن انبته الله نباتا حسنا زود بایند
سپهرازچمن جاه وجلال الحمدلله والمنه که ازافق عزت واقبال
ابرآتی هلال فرخنده فال بطالع همایون طلوع نمود وازسپهر رفعت
واجلال این اختر خجسته اثر سعادت روزافزون ظهور فرمود
اگربه تهنیت این مولود مسعود جانرا اثبار کنند مشاید وبغرد کانی
این ولادت موفورالسعادت حاصل بحر وکانرا اثیار نمایند می باید
امید که مقدم مکرمتش میمنت وقدوم بهجت لزومش از خجستگی وبرکت
مشحون **درتهنیت سفر** الحمدلله والمنه که ازاستماع بشارت خبر سلامت

وجود فایض الجود وثمرده استقامت مزاج صحت امتزاج مهلکه محنت
وغم واسقام مصعبه رنج والم ازابدان مخلصان وقلوب متخصصان
بیک باره معدوم وزایل کشت رایات وعلامات **وَنُنَزِّلُ مِنَ
الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ** بوو آمال وجود
احوال خیرمآل مظروظاهر شد حقا که زبان قال زاوای این نعمت
عظمی عاجزست ولسان مقال ازبیان این عطیه کبری قاصر لهذا درمقابل
این آلای نعما اختصار بدعا اولی نموده درمراسم شکرگذاری افزود
همیشه مزاج کثیرالابتهاج بسلامت مقرون باد وذات نزهت آیات
ازاسقام مصون **فی التعازی** مکتوب تعزیه وتهنیه درهم بدین عنوان
نویسند تاکوکب مثالی ردو ایرفلک اشکال کاه شارق وکاه
غارب باشد دامن کسوت حیات ونعمای فلانی ازعروض غبار غموم
مصون ومحروس باد برب العباد وبعد ازاظهار جهان جهان تاسف
وتلهف مشهود رای بیضا ضیا میکرداند که هرکه درسفر تقدیرازبرای
عدم رخت مرحله وجود آورد ناچار با قافله فنا رحیل کند وازمنزل
بجا صل ونیا تحویل نماید زیاده عمرآدم انقطاع پذیرفت بل اکرز

اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون

ذات الهی منزه است از نقل و زوال و متقدس از تغیر احوال و چون
آینه حال چهره این حقیقت میرساند که جامه ممات پوشیدنی ست و شربت
ناگوار مرگ چشیدنی نسبت دل در حطام این جهان نابستن از منهج عقل و شرع
و طریق اصل و فرع دور است دریغ که خبر وحشت اثر فلانی سقی الله ثراه
که از گردش چرخ دون تأثیر دست بوقلمون ندای ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة لبیک اجابت گفته مرغ روح شریفش از قفس جسم
بهوای گلشن قدس طیران نمود امید که فراق فرقد سای بندگان نواب
اشرف که باعث انتظام عالم و عالمیانست در ضمان سلامت جاودان
بوده تا واپسین آخر الزمان غبار ارتحال پیرامون زلال عمر و دولت
ابد مقرونش نگردید جان ما غلامان بقربان خاک پای مبارکش باد
رسید بچندان جنود حزن و ملال بر دل حزین استیلا یافته بود که
شرح شمه از آن در معرض بیان نتوان آورد و نهایتش تقارن این حزن
و ملال از عالم غیب مژده رجوع منصب جلیل القدر ایالت استرآباد
بآن عالیجاه بگوش رسید و آتش آن بلا که در جان مبتلا شعله ور شده

بود بزلال رشحات سحاب مکرمت و عنایت شاهی و اعطاف گوناگون
پادشاهی که نسبت بآن عالیجاهی بمنصه ظهور آمده منطفی گردید الحمد
لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
امید که این عطیه شاهی و عنایت شاهنشاهی بر آن عالیجاهی مبارک
و جاه و منزلت آن عالی منزلت بر وفق خواهش آناً فآناً در تضاعف
و تزاید باد و حق جل شانه آن مسافر عالم باقی را از زاد و راحله مغفرت
و مرحمت بی نصیب نساخته آن عالیجاه را اجر جمیل و صبر جزیل و عمر طویل
کرامت کناد بمحمد و آله الامجاد نوعی دیگر در تعزیت احباب نویسند
حقا که از اشتعال آتش این علم افروز و از استماع این واقعه جانسوز دیدها
پرآب و جگرها کباب است زبان را قوت آنکه شکایت آغاز دو نه خامه را
قدرت آنکه طرح این حکایت اندازد آه چون گویم که چون گویم زبان مسدود
امید که مصدوقه انا لله و انا الیه راجعون نصب العین ضمیر
منیر ساخته مؤدی و بشر الصابرین را سبب تسلی خاطر خطیر
سازند که صبر درین نوع قضایا سبب رفع درجات و موجب ازدیاد
حسنات است یارب که قضا عمر ترا ضامن باد و در چرخ بکامت گردد

ساکن باد • گر ریخت گل زباغ دولت بر خاک • از باد خزان درخت گل این باد
والیضا خاکه از استماع این واقعه مهلکه و مصیبت مصعبه که اشد وقایع
واصعب مصایب است دل غمگین را حالتی طاری شده که زبان را یارای
ادای آن نیست و خاطر حزین را ملالتی رخ نموده که بنان خامه را
طاقت املای آن نه • آب چشم از چشم اگر بردارم و دست از دهان
پر شود از اشک و آه من میان آسمان • زهی سنگدل کو بهی گمی از خبر
این واقعه اختلال و استحکام آن راه نیافت و زهی سیه روی که زمینی
از استماع این بلیه خاک مذلت بر سر نکرد • زین ماتم صعب از افق
خون بچکید • مه روی بکند و زهره گیسو ببرید • شب جامه سیاه کرد
در ماتم صبح • برزد نفس سرد و گریبان بدرید • مجملا هر چند صبر و شکیبایی
برین نوع قضایا از قبیل محالات و از مقوله ممتنعات است فاما چون سلوکت
سلوک انبیاء و متابعت مرحل اولیا و اصفیا خود را در ورطه اندوه
و غما نباید انداخت و صبر و شکیبایی که شیوه ائمه معصومین است شعار
و دثار خود باید ساخت • با قضا بر نمی توان آمد • با قدر در نمی توان آویخت
امید که حضرت صبور غفور درین ماتم جانکاه و حادثه ناگاه همگنان را

سالکی

صبری کامل و اجری شامل کرامت فرماید و اضعاف آنچه از عمر غفران دستگاه
مقصور و مطروح گشته بر اعمال آنحضرت و سایر مصیبت زدگان
بیفزاید بالنبی و آله الامجاد • نوعی دیگر خاکه از واقعه کبری جانان
آتش مجمر دل سوخته در اشتعال آمده که شعله آفتاب را از یکشعله آن
توان افروخت و از حدوث این حادثه عظمی منقله سینه افروخته را
حرقتی و سوزی پیدا شده که عالمی را یک شراره آن بتوان سوخت
• ازین آتش که باز هم در دل دیوانه میسوزد • اگر یکشعله از وی سر زند صد
خانه میسوزد • و چون دوام و اقامت در دار و بنا محالست و اسباب
ثبات سریع الزوال پس با حکم محکم ازلی قضای لم یزلی را جزع سودی
نبخشد و از فرع کره اندوه از دل نگشاید بهیچ حال بوسایل اصطبار
و شکیبایی که شرط ایمان بلکه شطری از انست توسل باید نمود و بمصداق
آیه کریمه فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ شرایط تحمل باید نمود
صبوری ضرورتست کین درد دل را بغیر از صبوری دوایی نباشد
امید که حق سبحانه و تعالی اجر جمیل و صبر جزیل و عمر طویل کرامت کناد
نوعی دیگر خاکه از خبر وحشت اثر مرحوم فلان که درینوقت استماع شد

نوع این

صحیفهٔ زندگانی طی فرموده آفتاب حیاتش مغرب فنا غروب نموده تا سقف
سرچه تمامتر بود حاصل شده و توزع ضمیر زیاد و تا از حد تقریر و تحریر
دست داد از ین واقعهٔ جانسوز از کورهٔ سینه آه آتشبار بآسمان رسانید
و از فوارهٔ دیده قطرات عبرات ریزان کردیدند عجب است که باین مصیبت
عظمی طبقات آسمان منفطر نکشت و ازین تعزیت کبری قنادیل کواکب
متساقط نشد تشکاف آسمان قیامت نشد بدید مخفی نماند که چون
دنیا سرای فنا و محل حلول هزار کونه بلا است ارا قامت و مقر استعمالت را
نشاید چه هر راحت را محنتی در عقب و هر سروری را ماتمی مستعقب است
و مجموع ابنای عالم را شربت كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ مقررست و مسافران
منازل این بادیه ها و بیه کردار را بحکم أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ
الْمَوْتُ راه کریز نیست با حکم محکم ازلی و امر مبرم لم یزلی در جزع سودی
نمی نماید و از فزع بهبودی نمی کشاید بهر حال بوسایل اصطبار که شرط
ایمان بل ایمان شطری از آن توسل باید نمود و بحبهٔ جزای جزیل تعب
صبر جمیل را تحمل باید نمود صبوری ضرورست این درد را بغیر از صبوری
دوایی ندارد امید چنانست که مهیمن متعال از خزانه وَلِلَّهِ خَزَائِنُ

السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ آن مغفرت پناه را که داغ فراق بر سینه
نهاده و دلها کباب و دیدها پر آب کرده خلعت با رفعت فَأُ
وَلٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ کرامت کناد و آن خون
مصایب دیده و وقایع کشیده را بمودای اعظم اجورهم با جر جمیل
و طول اعمار معزز و مکرم داراد بالنبی و آله الامجاد نوعی دیگر
اگرچه خبر واقعه خبر واقعهٔ وحشت انگیز موجب تالم و تحسر و قصهٔ غصه آمیز
سبب تحزن و تحیرست اما دل مغموم که بصفت القلب بحزن موسوم
و دیدهٔ اشکبار بسمت العین تدمع موصوفست قوت اخفا و طاقت
استتار ندارد و حاصل کلام آنکه مهمان جان عزیز فلانی که در مهمانخانه
قالب شریفش نزول فرموده بود درین ایام بمیل دعوت سرای
وَاللّٰهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ کرد امید که جنات آن عالیجاه
باقی باد برب العباد نوعی دیگر حقا که از وقوع واقعهٔ غم اندوز و حدوث
حادثهٔ جگرسوز این دل مجروح تواب کشیده و کریبان صبر بدست
جزع برهم دریده و خاطر محزون مصایب بدیده و رخت شکیبائی بنیاد
رسوائی کشیده نخندان متالم و محزون کردیده که عشری از اعشار

واندکی از بسیار آن تقریر و تحریر توانند نمود و از وامانده اگر سطری از آن
در سطری چند مرقوم آمدش در خاطر گیرد و بطول مقال مبادرت نمی نماید
نهایتش چون مشرب مسرت بنیاد از شوایب مضرت حیاتی منیت و نوش
راحت جهان از نیش محنت خالی آری گل آنرا خار قرین است و دل
آنرا خمار در کمین هیچ فردی از افراد آدم پای بر سر حیات ننهاد
که پهلویش تخته تابوت نرسید و هیچ یک از جریده انس بکار خانه دنیا
انگرفت که بوحشت آباد مرگ گرفتار نشد پس لازم است که آن عالیجاه
درین واقعه هایله بمقتضای **إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ** آتش درون را
به آب تحمل تسکین دهند و داغ جزع و فزع بر سینه جانسوز نگذاشته
بلکه آئینه خاطر انوار مآثر را که بر امید وعده **إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ**
منور است بغبار ملال مکدر نباید ساخت و دل در دنای که را مضراب
رضا بقضاء الله باید نواخت   رفع تقدیر کی کند تدبیر   هیچ ره
غیر صبر پیش مگیر امید که باقی اعمار اخوان مصائب دیده را حق سبحانه
وتعالی بقا و دوام کرامت کناد بحق محمد و آله الامجاد **نوعی دیگر** فقیر حقیر
در مقام تحیر دایره وار سرگردان و در مجلس تفکر نقطه مثال پای بند احزان ثبت

که آیا صورت واقعه غم اندوز و کیفیت حادثه جگرسوز چگونه اعلام نماید
و بچه فوت در قید کتابت آرد مخلص کلام آنکه روح شریف فلان در بن
وقت بجوار رحمت الطاف حضرت الوهیت از نشاه راه **كُلُّ نَفْسٍ
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** معموره ساکنان صوامع فردوس برین و معصوره
متوطنان مجامع اعلی علیین ایست پیوست امید که حیات آن عالیجاه
باقی و بر دوام باد **نوعی دیگر** چون خبر واقعه هایله و مصیبت شامله که
نزدیک و دور در تاثیر برابر آمد و واصل و مهجور در ماتم آن مساوی
گشت بگید یکی بر این فقیر مستهام رسید چگونه شرح دهم که از سماع آن چه شد
صبح از صعوبت این حادثه گریبان درید و فلک از حیرت این ماتم دامن
درخون کشید   این چه زخم است که جز گریه ندارم مرهم   این چه درد است
که جز ناله ندارد درمان   مخفی نماند که دنیا محل حوادث و مکان صوادث
وساحت امکان عرصه گاه نوایب مضمار وقایع و مخاوف در دنیا
فنای هر مخلوقی از قبیل واجبات است و بقای هر موجودی از مقوله ممتنعات
هر ممکن الوجود که سر از دریچه حدوث بیرون آورد سرانجام پایمال
فوات خواهد شد و هر محدث بالذات که پای در بقعه امکان نهد عاقبت

الام سر کتم عدم فرو خواهد برد پس درین نوع قضایا دست رجا در فتراک
رضا باید زد که بار قدر همه را کشیدنیست و شربت اجل همه را چشیدنی
آفریده چکند گر نکشد بار قضا ؛ کافرینش همه در بند قدر محبوسند
نوعی دیگر اگرچه خبر موحش اثر و حکایت مشوش خبر از جمله افعال مبهم است
اما از اظهار این صورت و اخبار این معنی چاره نیست حاصل کلام
آنکه درین ولا سروش عالم غیبی و منادی عرصه لاریبی ندا ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة بگوش هوش فلانی رسانید و خطاب
مستطاب وادخلی جنتی از فضای ساحت رب الارباب
بسمع آن سمیع جمیع افاضل و اعالی رسید امید که طول عمر با زماندگان
بوده باشد نوعی دیگر خنا که دل غم اندوز را چون بدین مصیبت جگر سوز وقوف
افتاد آتش حسرت در کانون سینه ملتهب و آب حسرت از فواره دیده
منسکب گشت بصایر ارباب تحقیق معاینه این صورت ناظر و ضمایر
اصحاب تدقیق بملاحظه این معنی حاضر است که هیچ دوحه در بهار اعمار
طراوت نپذیرفت که حریف اجل آنرا پژمرده نکرد و هیچ کسوت
در کارگاه حدوث یافته نشد که حادثات آنرا نپوشانید پس درین واقعه

عظمی

عظمی که نوداری مقدمه کبری است زمام اختیار بقبضه یفعل الله ما یشاء
باید سپرد و عنان امور بدست تصرف و یحکم ما یرید باید داد و بحبل
المتین صبر و تحمل بر وعده ان الله یحب الصابرین متمسک
باید بود و خبر صدق انما الامر والقضا نه ولا معقب لحکمه بسمع رضا
باید شنود امید که حق سبحانه این مغفور را آمرزیده رحمت گرداناد
نوعی دیگر اعلام صورتی که بضیق صدری نتیجه اوست و اخبار حکایتی که
ولا ینطلق لسانی نازل بران بچه وجه بعرصه تقریر تواند آورد ملخص کلام
آنکه شجره عمر فلانی که در بستان زندگانی تازه و شاداب بود از صرصر
حادثه اجل صفت فاجتاحها تما اعصار فیه نار فاحترقت گرفت و فضای
سینه سوختگان آتش حرمان از سموم هموم هجران صفت من شیء اتت
علیه الا جعلته کالرمیم پذیرفت انا لله وانا الیه راجعون
نوعی دیگر فی جوابه چون خبر رسید که خورشید سپهر کامکاری بجانب
مغرب افول توجه نمود و اختر برج بزرگواری از سمت الراس زندگانی
میل زوال فرمود چندان تاسف و تحیر دست داد که زبان وصف آن
نتواند کرد و با قلم شرح آن نتواند داد دریغ از ذات آن ملکی صفات

که اجل ناگهان بسیل فنا خانه اش را مرگ ویران کرد وافسوس از آن جوهر
قدسی سمات که در کان وجود پرورش کرده بود چرخ کبود اجل او را
بخاک پنهان کرد اگرچه درین مصیبت شرر نیران در کانون سر دلی
ملتهب است وقطرات حسرت از چشمه سر چشمی منسکب اما بملاحظه این معنی
که اگر ازین بنای دنی که بادیه بلا واذیت وخارستان عنا ولهبت است
بگلشن راحت وسلوت منتقل شده بود بوطن اصلی ومسکن حقیقی که دار القرار است
رحلت نمود واطفای نایره احزان وحرارت جان پرسوز از آب
صبر میتوان نمود که بیقراری ندارد سود امید که باز ماندگان باقی
بوده باشند نوعی دیگر چه گویم که حکایت واقعه غم اندوز وحادثه جگر
سوز که خاطر حزین انوعی متفرق گردانیده وضمیر کثیر را بروجهی متنوع
ساخته که نه زبان بر ضبط ترتیب کلمات قادر است ونه بیان نفس
بر ترکیب حروف توانا ماحصل کلام آنکه تقدیر ملک قدیر بنا بر حکم والی الله
المصیر درین اوقات جناب فلان روی دل از حدیقه جان گردانیده آشیان
در ریاض رضوان کرد دوستان از درد وفرقت خویش مبتلا ساخته
پریشان کرد نوعی دیگر فی جوابه نامه مطلع آن شرح غم ومحنت جان

عجب

نامه مقطع آن رنج دل وسوز روان که در ینولا رقم زده کلک فلانی
شده بود بمطالعه آن فایز شد چون بر مضمون آن مطلع شد حالتی دست
داد که نزدیک شد که عدم را بر وجود ترجیح دهد ومحنت ممات را
بر راحت حیات اختیار کند وبر ضمیر منیر مخفی نماند که در خانه کون
وفساد بحکم حاکم محکمه إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ هیچ آدمی را از تجرع
کاس ممات وتحمل شرارت نیران اجل چاره نیست نَحْنُ قَدَّرْنَا
بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ بر چهره ادانی واقاصی کشیده وغبار إِذَا جَاءَ
أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
بر مفارق اسافل واعالی پاشیده پس در هر مصیبتی که پیش آید ودر دفع آن
که روی نماید تشبث باذیال اصطبار که عروة الوثقی کبار وصغار است
از مستحسنات طریق باید دانست ورضا بقضای مبرم ربانی
وامر محکم سبحانی که از سمت تبدیل وصفت تغییر منزه ومعرا است از آثار
توفیق باید شمرد چون چنین واقعه رفت ز تاثیر قضا چاره کار رضا
بقضا باید داد نوعی دیگر اگرچه قلم زبان از انه فوت تقریر است ونه زبان
قلم را طاقت تحریر اما اعلام صورت واقعه ضرورت مخلص سخن آنکه

اختر سپهر معانی از اوج عزت و علو بنقطه هبوط ارتحال و انتقال
نمود و کوکب فلک رفعت از ذروه جلال بحضیض وبال نزول فرمود
یعنی فلانی بحکم لا راد لقضائه و لا معقب لحکمه جا در بهشت رحمت
پروردگار یافت با ساکنان عالم علوی قرار یافت نوعی دیگر جوابه
چون مسموع شد که فلانی که شمع جمع اعالی بود به تندباد اجل منطفی شد
و چراغ خاطر دوستداران بی نور ماند و از استماع این خبر که
گنج جواهر زواهر معانی زیر خاک فوات مختفی گشت باغ هواداران از
نظارت بهار سرور محروم و مهجور ماند همه را آب تحیر از دیده غمدیده
منسکب است و آتش تاسف در کانون سینه محنت کشیده ملتهب
هرچند در وقوع چنین واقعه صبر نمودن از قبیل محالات است و بحدوث
این نوع حادثه تکلیف شکیبایی فرمودن از جمله ممتنعات است اما چون
بنیاد کارخانه کون و فساد بر فوات و فنا نهاده اند و کوشش بنده را
در فوت و بقا و کی و کجا دخل نداده اند وما تدری نفس بای ارض
تموت هیچکس در ولایت خلقت خلعت حیات جاودانی
نپوشیده و در حد و حدوث شربت بقا نوشیده پس بعالم عقل

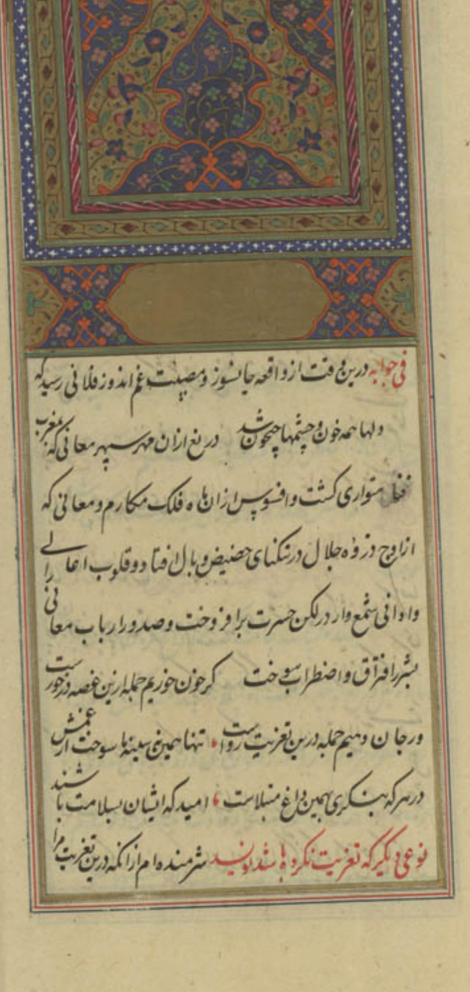
که سرحد ملک انسانیت رجوع باید نمود که الا له الحکم و الیه
ترجعون آری انکس که اولش عدم و آخرش فناست در خور
کان ثبات و بقا خطاست نوعی دیگر قصه جگرسوز و خبر غم اندوز
فلان بوسیله کدام عبارت رایقه کدام استعارت شرح توان
داد حاصل کلام آنکه بحکم کل شیء هالک دست تصرف اجل قواعد
بنیان جانش را منهدم گردانید و چرخ گردون خانه صبر و سکون یاران
مخلص و هواداران متخصص او را بکلی منعدم ساخت مرغ جانش
قفس تن را شکسته بر کنگره قصر ارجعی الی ربک نشست
و شهباز روحش از آشیان فنا پرواز نموده بذروه بقا پیوست

هر جا که جنبد درین پهن دشت — به نخچیر مرگش بود بازگشت
بدین دایره هر که پا می‌نهد — چو دورش به آخر رسد سر نهد

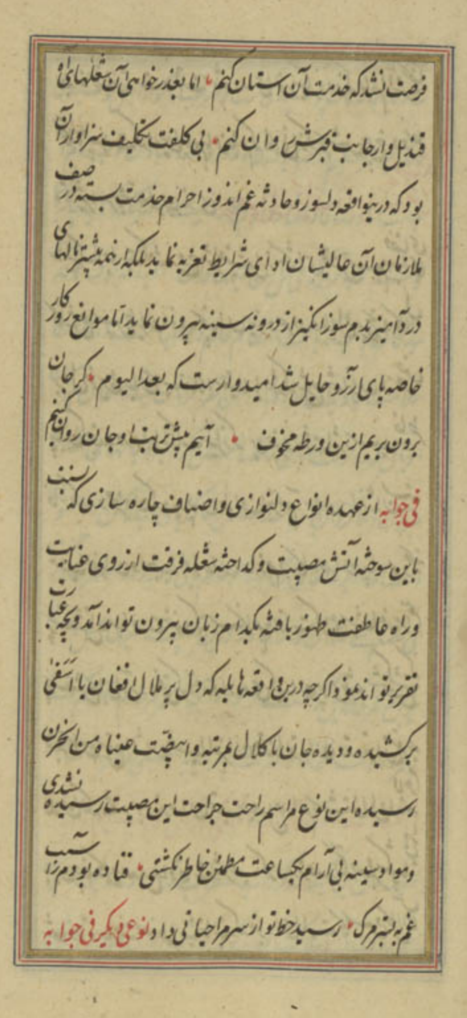
ایضا فی جوابه حاشا که از استماع خبر وحشت اثر که سراپا الم است
و مسند جلالت از ذات ملکی صفات فلانی خالی مانده و سفینه حیاتش
بگرداب اجل موعود غرقه شده چندان ملال و کلال بدل حزین و جان
غمگین رسید که قلم زبان و زبان قلم از عهده تقریر و تحریر آن بیرون

تواند آمد مخفی نماند که دنیا منزلیست که خیر او با شر مختلط و نفع آن بضرر
ممتزج است با هر عشرتی محنتی و با هر حیاتی مماتی قرین و رقوم خلود
بر صحیفه احوال مخلوق نکشیده اند و طغرای بقا بنام هیچ ممکن الوجود
مرقوم نساخته اند پس درین ماده و این واقعه طریقه رضا و تسلیم و وثوق
رجا بکرم عمیم حضرت کریم مرعی باید داشت و تفویض امور در ساحت
توجه بحضرت علیم بذات الصدور باید افراشت نوعی دیگر
قصه واقعه هایله و عرضه حادثه بوسیله کدام عبارت و ذریعه کدام استعار
شرح توان داد مخلص کلام آنکه درین اوقات بحکم خلق الموت
والحیوة انفاس معدوده و عمر فلانی بانقضا رسید و گوش هوش
دعوت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة شنیده لبیک اجابت گفت و داغ حرمان بر جان دوستان
نهاده نیل دریغ بر چهره آشنا و بیگانه کشید امید که حق سبحانه و تعالی
آن مغفور مرحوم را بروضه رضوان جای داده بر باقی مانده عمر بازماندگان
افزاید فی جوابه جاکه از واقعه شکلیه و حادثه هایله فلان وفور غموم و احزان
بر ضمایر خلایق استیلا یافته و نیران تأسف باوج سپهر اعظم استعلا

پذیرفت جهان از حدوث این حادثه کبری صورت خرابی پذیرفت
و عالم از وقوع این واقعه عظمی روی بویرانی نهاد و اعالی و ادانی
درین ماتم سهیم اند و خاص و عام درین تعزیه شریک پوشیده نماند که
فرمان لازم الاذعان پادشاهی و حکم نافذ فرمان حضرت الهی ولن
تجد لسنة الله تبدیلا از ابتدای فطرت جهان تا انقضای دوران
برین نهج بوده و خواهد بود که در بسیط غبرا و بساط عرصه غبرا گل راحتی بی خار
محنتی بر نیامده و لاله شگفته بی داغ نهفته روی ننماید گلستان مسرت
بی خزان حسرت منظر مشاهده در نیاید و نوبهار حیات بی سموم ممات
نباشد پس چون صدای ندای ارجعی الی ربک بگوش هوش
یکی رسانید بنی نوع او را بغیر از جواب انا لله و انا الیه راجعون
چاره نبود و چون قلم عدم بر جریده وجود او قلم در کشند غیر از آنکه رضا
بقضا دهد فایده ندارد. چکند بنده که گردن ننهد فرمان را. چکند گوی
که فرمان نبرد چوگان را امید که حق سبحانه و تعالی آن مرحوم را
بجنات عدن جای داده اتباع او را درین مصیبت صبر جمیل و اجر جزیل
کرامت کناد نوعی دیگر انهای رای عالی آنکه بحکم و لکل اجل کتاب



فی جوابه در بن وقت از واقعه جانسوز و مصیبت غم اندوز فلانی رسید که
دلها همه خون و چشمها جیحون شد دریغ از آن مهر سپهر معانی که بمغرب
فنا متواری گشت و افسوس از آن ماه فلک مکارم و معانی که
از اوج ذروهٔ جلال در تنگنای حضیض وبال افتاد و قلوب اعالی را
و ادانی شمع وار در لگن حسرت برافروخت و صدور ارباب معانی
بشرار فراق و اضطراب بسوخت گر چون خوریم جمله از ین غصه در خور است
ور جان دهیم جمله در ین تعزیت رواست تنها همین نه سینهٔ ما سوخت از غمش
در هر که بنگری بهمین داغ مبتلاست امید که ایشان بسلامت باشند
نوعی دیگر که تعزیت نکرده باشند نویسند شرمنده ام از آنکه در ین تعزیت مرا



فرصت نشد که خدمت آن آستان کنم اما بعذر خواهی آن شعلهای
قندیل وار جانب قبرش روان کنم بی کلفت تکلیف سزاوار آن
بود که در ین واقعه دلسوز و حادثه غم اندوز احرام خدمت بسته در صف
ملازمان آن عالیشان ادای شرایط تعزیه نماید بلکه از زمره بیشتر الهای
درد آمیز بدم سوز انگیز از درونه سینه بیرون نماید اما موانع روزگار
خاصه پای آرزو حایل شد امیدوار است که بعد الیوم گر جان
برون بریم از ین ورطه مخوف آییم پیش تربت او جان روان کنیم
فی جوابه از عهده انواع دلنوازی و اصناف چاره سازی که نسبت
باین سوخته آتش مصیبت و گداخته شعله فرقت از روی عنایت
و راه عاطفت ظهور یافته بکدام زبان بیرون تواند آمد و بچه عبارت
تقریر تواند نمود اگرچه در ین واقعه هایله که دل پر ملال فغان با اسمان
بر کشیده و دیده جان با کلال بمرتبه و اهمیت عنبا من الحزن
رسیده این نوع مراسم راحت جراحت این مصیبت رسیده نشدی
و مواد سینه بی آرام بکساعت مطمئن خاطر نگشتی افتاده بودم از آسیب
غم به بستر مرگ رسید خط تو از سر مرا جانی داد نوعی دیگر فی جوابه

بعد از اظهار تاسف و تلهف مشهود رای نور میگرداند که عالم السر و الخفیات
آگاه خبیرست که درین ایام نافرجام که فلانی از گردش چرخ دون
و تاثیر و سر بوقلمون ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
را لبیک اجابت گفته روح شریفش از تنگنای قفس جسم بهوای فضای
گلشن قدس پس طیران نموده بخیدان جنود حزن و ملال و رنج و کلال
بر دل حزین جان مبتلا استیلا یافته که شرح شمه ازان در معرض
بیان نگنجد و در دار الملک شیراز که این خبر وحشت اثر رسیده و خاطر
فاتر مکدر و محزون گردید چون طواف احرام آسمان سمان نشان بسته
حسب الفرمان واجب الاذعان عازم درگاه جهان پناه بود بجهة
پرسش نامه مبادرت ننمود که هنگام ملاقات گرامی مشافهه مراسم
پرسش بجای آورده وقتی که وارد اردوی کیهان پوی شد مشخص گشت که
بندگان منیع الشان حسب الفرمان قضا توامان قدر توان متوجه
فلان الکه شده بودند دران قضیه بتفصیل مهام اشتغال داشتند لاجرم
بدین چند کلمه مصدع اوقات شریف گردید ترصد آنکه صبر و شکیبائی
شعار خود ساخته اضطراب ننمایند که موداء الموت کاس و کل الناس

شاربها جانه ممات پوشیدنی است و شربت ناگوار اجل نوشیدنی
لهذا جز سر تسلیم و رضا بر درگاه قدر و قضا نهادن و زمام اختیار
بدست ارادت قادر مختار دادن چاره نیست سرانکه زاد بناچار بایدش
نوشید ز جام مرگ می کل من علیها فان امید که فرق فرقد سای
بندگان نواب که باعث انتظام عالم و عالمیانست در ضمان
سلامت جاویدان بوده تا دامن آخر الزمان غبار انحلال بیرامون
اذیال عمر و دولت ابدی الاتصالش نگردیده جانهای ما غلامان
بقربان و بلا گردان جان مقدسش و خاک پای مبارکش باد بالنون
والصاد و ایزد تعالی آن مسافر عالم باقی را از زاد مغفرت و رحمت
بی نصیب نساخته آن والاجاه را درین مصیبت اجری جمیل و صبری
جزیل و عمری طویل کرامت فرموده آنچه از عمر مرحوم مغفور کم شده
بر عمر و دولت آن والا منزلت بیفزاید بالنبی و عترته الطاهرین

فی الکتابات و جوابهم مکتوب شخصی که در کشتی محبوس بوده باشد

سفینه حال این کمینه در گرداب اضطراب افتاده زمانه بیوفا ابواب
غبار بر روی دل مبتلا گشاده نه گرمی که به آب زوال تفقد و نوازش

گرد مشقت از چهره این نذانی بجز حیرت شوید و نه مهربانی که بصیقل مهر و تلطف زنگ اندوه از آینه سینه این معتقد پریشانی بزداید لاجرم سینه از سنگ جفا خسته و زبانی چون آئینه شکسته میگوییم • نی رنجیم روی یاری نی زبار امید لطف • آه چون من میبریم بحبت آنچنان تا بارا بخنین •

فی جوابه غنچه کوتنگدل از کار فرو بسته مباش کز دم صبح شفا یابی انفاس نسیم از غمای حبس اندیشه نباید کرد و از جفای قید اندوه نباید خورد که حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام بعد از بضع سنین خلعت کذلک مکنا لیوسف پوشید و حضرت یونس ع بعد از مکث در سجن بطن ماهی شراب خطاب فاجتبیه ربه نوشید امید بفضل مفتح الابواب آنست که عنقریب افتتاح ابواب نجات روی نماید و تباشیر صبح خلوص از افق عیب چهره گشاید •• بسا قفل کار از نیابی کلید • کشاینده ناگاه آید پدید

فی الشکایة انقلاب ازمنه و اهل زمان و جفای روزگار بمثابه ایست که روشندلان چون شمع از آتش سرشک گرم بر روی زرد میریزند و جفا و زمانه غدار بمرتبه که عاقلان باشند باد سحر پیراهن چاک هر دم نفسی فی

سرو مبز مذنه از روی چشم وفاداری و مروت سوال داشت و نه دیده بر رخ ملاطفت آن سوال گماشت بر دسر مکن تکیه که لطفش فهرست مستان زکفش جام که شهدش زهر است و دریغ از اخوان زمان که کمر بد عهدی و پیمان شکنی بر میان جان بسته اند و بر مرکب تعلقات بیفروغ و تکلفات آمیخته بدروغ نشسته نقد مهر ایشان چون عشوه روزگار بی اعتبار همه حال و کردارشان بیفروغ و بنای مهمات ایشان بر دروغ بناخن جفا چهره وفا میخراشند و رقم یاری به تیغ دل آزاری از صفحه هواداری می تراشند گویا افلاک جفا پیشه از روی نقاصت بی اندیشه بجهة آزار این کمینه پشت بر پشت باز نهاده و با سپهر همراه مساعدت دست بدست داده و مدتهاست که این فقیر خیال فراغت در خواب ندیده و چهره استقامت در آئینه تصور مشاهده ننموده نه ساقی بخت از جام مراد جرعه در کام این تشنه میریزد و نه تیغ همت کوه بلا و مشقت از راه این گمراه برمیخیزد آب محنت از سر گذشته و روزگار فراغت و خرمی برگشته دار الملک راحت از یغمای جنود غموم و هموم خراب می بینم و سفینه آمال را از هبوب

عواطف ملال و کلال در غرقاب انقلاب می یابم لاجرم چون گرداب
پریشان و حیران میروم و گرد جهان بی سر و پا میگردم چون حکایت
شکایت این فقیر از حد افزونست و بدایت شکایت حال از نهایت
بیرون بزیادتی که موجب ملال خاطر دوستانست اطناب نمود عالیجاها
غرض از طول کلام آنست که دل رنجور که بامید ساغر سرور سفر دور
اختیار نمود قدح غم دمبدم در می کشد و جان مهجور که بر عدم تلذذ
و بقای حیات بهوای غربت می شتافت زمان زمان شربت محنت
بکام میریزد امید که عاقبت بخیر باد فی جوابه هوشمندا از این معنی مسرت
و بر مرایای ضمایر صافیه مصور که آفات زمان بکافه انام احاطه تمام
دارد و مخافات دوران بر جمیع خواص و عوام تسلط لا کلام حوادث
روزگار نه بر یک قرارست که تا عاقل از آن پرهیزد و گردش فلک
نه بر یک قاعده است که جاهل از آن احتراز نماید آما تسلی بر آن و حوصلۀ سندی
از آنست که محنت را مدام و مشقت را دوام نیست زرنج و راحت
گیتی مرنج ای دل مشو خرم که آیین جهان گاهی چنین گاهی چنان باشد
و هو قابلی اصدقای مجازی و مصاحبان قدیم در مقام دغا بازی اظهر

من الشمس است پس ایشان را انبیاً منیان پنداشته از نظر تذکر بباید انداخت
و وجود ایشان را محض شر باید شناخت قطع صحبت کردن از یاران
حضوری خوشتر است • گر حضور ناموافق بی‌حضوری خوشتر است
همدمی کز صحبتش خرم نگردد خاطرت ... از چنان همدم بصد فرسنگ دوری خوشتر است
ابنای زمانه را قدم بر شیات نفس مصروفست و عنان عزیمت
بصوب هوا و هوس معطوف پس از ایشان چشم امیدواری داشتن
از قبیل محالات و ایشان را دوست حقیقی پنداشتن از مقوله
مستحیلات یفعل الله ما یشاء بر جملۀ مکنونات روان
و امر مطاع و یحکم ما یرید بمیدان موجودات در جولان
هر رقمی که اندیشه رنگ آن بر لوح تدبیر کشد بر شحات تقدیر
شسته گردد و هر افسونی که خیال جهان پیمای پیش خاطر آورد
رنگ فسانه گیرد اینجا جز فرمان برداری نباید و غیر خورسندی
نشاید رضا بداده بده و ز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار
نگشاده است پس بحکم انا کل شیء خلقناه بقدر اگر عطا
به بنده واصل شود از خزانه ارادت الهیست و اگر بلایی نازل گردد

وحکم نافذ

از کارخانهٔ مشیت پادشاهی فرستاده درین مرحله جز منید در رضای باری
غراسمه منزل سد و بغیر از اعانت حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
از شربت مراد محفوظ نتوان شد — خدا هر چه خواهد کند بنده باش
رضا پیش گیر و سر افکنده باش — یکی از نظرات عواطف ربانی
و فتوحات مواهب سبحانی آنست که چون بنده را دولت میدهد شرف
اشد البلاء موکل علی الانبیاء ثم الاولیا در حق او مبذول میفرماید تا روی
توجه از همه مخلوقات بر تافته بکلی متوجه درگاه آنحضرت گردند پس محنت را
از پی وی محض راحت باید دانست و محنت را بدین وجه عین دولت
باید شناخت — بزیر چرخ نهان عیشها و شادیهاست — بسا مراد که
در ضمن نامرادیهاست اصحاب انس دل بی غل و غش را هدف سهام
ما اصابه من مرضیه ساخته اند و اصحاب یقین قدم همت در میدان
حسن إِنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ نهاده اند لهذا از مهب
عنایت حضرت باری استنشاق روایح امیدواری مینمایند
و بمژده يَكْشِفُ السُّوءَ از ریاض فیض پروردگاری استشمام روایح
کامکاری میکند مجملا علاج این مقدمات که برقسم تحریر در آورده اند

آنست که از منهج قویم شکیبایی که راه سالکان وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا
بِاللهِ است انحراف ننمایند و بعروة الوثقی إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ
تمسک فرمایند که باندک زمانی از قعر چاه ادبار و مذلت باوج جاه
و حرمت خواهد رسید ان شاء الله تعالی در اعتذار نویسند چون
درینوقت از گفته ارباب غرض فی قلوبهم مرض طبع سلیم ازین بنده
قدیم بر جاده عبودیت مستقیم انحراف و اعراض نموده اگرچه چشم
داشت و ارثت که آن عالیجاه تفحص و تجسس نماید و سخن دشمنان این
منافق درباره دوستان صادق نشنوند و بعد از صدق و کذب
آن بهر چه رای عالی اقتضا نماید عمل فرمایند از ضعف طالع نسیم
این التفات از گلشن اشفاق آن هادی علی الاطلاق بر نهال آرزوی
این بی راه و روی نوزند امیدوارست که در ایام خدمت آن
عالیمنزلت بنابر ضعف جبلی که خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا جریمه
صادر شده باشد بایادی مراحم و عنایات که لازمه ذات خجسته
صفات ملکی ملکات است ناحی جرایم این حقیر کرده اند ٭ از جرم خطائی که
غلط عرض شده است ٭ گر عفو کنی ز کرمت آسان است فی جواب

الزام سلوک جاده محبت و ابتهاج منهاج مهر و مودت مقتضی آن
شد که معذرت آن عزیز مقابله نمود و قلم عفو بر صحیفه جرایم او کشید
وجمعی که داعیه فساد داشتند خاپیانه سخنی گفته بودند وجرات کعش در حضور
نداشتند چراکه پیوسته مضمون **وَإِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ**
بر ضمیر این داعی دولت قاهره مبین شده که ظاهر و مبرهن است
خاطر من کل الوجوه جمع دارند که مبانی است زیاری طریقه که درو
مجال دخل نباشد حسود بدگو را **نوعی دیگر** مقرر است که جماعتی **حسدًا**
مِن عِندِ أَنفُسِهِم جواهر حسنات را در رشته سیئات انتظام میدهند
و فعل جمیل را در کسوت قبیح بازمی نمایند پس بنا معقولات ایشان التفات ن
مودن و مقالات محالاتشان شنودن در طریق مودت و سبیل
مودت بغایت بعید است • سخنهای دشمنان حسود
دوستان را ز دست شوان داد **فی جوابه** چون بر مضمون کتابت شریف
که منطوی بر ابراد تهمت بود موضح است که آن کلمات نابرا غراض مکشوفه
و میگویند بی شک باطل است و حاصل است که ترهات اینها سمع
قبول وصول نیافته و نخواهد یافت خاطر جمع دارند که هر کلمه که حشی

بقبول

از این میشد فهم ناگفته و ناشنیده انگاشتمش **باب پنجم در چند امثله**
و تعلیقه و فتحنامه و در آمد مکاتبات تعلیقه تصدی شرعیات بدین
امثله شرع شریف آنکه امنا و معتبرین و کدخدایان و سایر متوطنین
فلان بدانند که جماعتی که قبل از این در مهام شرعیه مسلمانان آنجا خود متمکن
بودند مثل فلان و فلان بنابر ظهور عدم معرفت و استیهال ایشان
بشغل مزبور بموجب مثال عالیحضرت شیخ الاسلامی از آن ممنوع گردیده اند
و ایشان را به کتبت مسکات و توشیحات و صورت معاملات ظاهر
المقدمات بتشخیص خاپ احتیاج هست و در تصحیح احوال فلان ظاهر گردیده که
ادراک صرورت ایشان در خصوص امر مزبور بوده متمکن در آن گردید
فعلی هذا می باید که ایشان مومی الیه را در خصوص امر مزبور متمکن دانند
و اعزاز و اکرام بجای آورند و ظیفه فلانی آنکه از خصوص امر مزبور
تجاوز نموده اصلا و مطلقا توقع نفع مالی از احدی بوسیله شغل
مزبور نداشته باشد و از شبهات اجتناب کند و نوعی نماید که
در امر مزبور روزی حاصل نشود و باعث بر تکثیر دعاهای خیر
بجهة ذات اقدس نواب کامیاب همایون گردد و در این باب اتمام

تمام لازم دانسته در عهده تشنا پسند **نوعی دیگر بر دم فاضل رجوع شود**
بنا بر ظهور رسداد و صلاح فلانی که بزیور فضایل و صلاحیت آراسته است
از ابتدا فلان منصب جلیل القدر قضا و تصدی شرعیات فلان
بمشار الیه مفوض و مرجوع شود که بلوازم امور مذکور از کتب صکوک
و مجلات و ایقاع عقود صحیحه المقدمات و قسمت مواریث و ترکات
و ضبط اموال غیب و مجانین و سفها و تعدیل میزان و مکیال و اوزان
و تحریص خلایق بطاعات و عبادات و سایر ما یتعلق بهذه الامور
قیام نماید بنا برین کدخدایان انجا مشار الیه را متصدی شرعیات انجا دانسته
اوامر و نواهی مشروعه او را مطیع و منقاد بوده اسناد و مجلات
خود را بسجل او مسجل ساخته معتبر شناسند و دیگری در محکمه او دخیل ندانسته
شریک و سهیم نسازند **و آنچه قضا در ضمن مثال نویسند** چون
بمقتضای آیه کریمه **وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ**
الْأَرْضُ بر سالکان مسالک شریعت و ناهجان مناهج طریقت
لازم و متحتم است که زمام اختیار شرعیه هر محل را در قبضه اقتدار شخصی
گذارند که عالم بمعالم دینیه و عارف بمعارف یقینیه بوده باشد

واقدام

کرز

که ترغیب و تحریص خلایق بطاعات و عبادات و ادای صلوة و تادیه
زکوة نموده امر معروف و نهی از منکرات و رفع منازعات و مناقشات
و مرافعات بمصالحات نماید تا آن عرصه از فساد و خلل مصون و محروس
ماند لهذا بموجب مثال لازم الامتثال شرع شریف که در ضمن عز صدور
یافته تصدی شرعیات فلان بفلانی که بزیور فضل و صلاح و دین داری
و خوف و خشیه حضرت باری آراسته و پیراسته است مفوض
و مرجوع گشته است که بواجبی امر مذکور و لوازم آن از کتب صکوک
و مجلات و تحریر وثایق و مسکات و ایقاع عقود و انکحه صحیحه المقدمات
و استماع مرافعات و قطع و فصل آن بطریق مصالحات و قسمت
مواریث و متروکات و ضبط اموال ایتام و غیب و مجانین و ترغیب
و تحریص خلایق بطاعات و عبادات و سایر ما یتعلق بهذه الامر قیاما
جازله قیام و اقدام نماید و شاه راه شریعت را الخطوات **وَإِذَا حَكَمْتُم**
بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ مسلوک دارد و بنا برین وکلا
سادات عظام و اصحاب کرام از اشراف و مشایخ ذوی الاحترام
و داروغگان و متصدیان و کلانتران و کدخدایان و سایر سکنه

وعموم متوطنه انجا شریعت پناه موما الیه را من حیث الانفراد والاستقلال
قاضی خود دانسته مرافعات شرعیه و معاملات دینیه و مقدمات
ملیه خود را بموما الیه رفع نمایند که بطریق شرع بتفیصل رساند و اوامر
و نواهی مشروعه او را مطیع و منقاد بوده باشند و اسناد و محلات
خود را بموما الیه رفع نمایند که بطریق شرع بتفیصل رساند و اوامر و نواهی
مشروعه او را مطیع و منقاد بوده اسناد و محلات خود را بمهر موما
الیه معتبر شناسند و دست تصدی او را در اوامر مشروعه محال مذکوره
قوی و مطلق دانند و دیگری را با او شریک و سهیم نسازند و اعزاز و احترام
او را از لوازم دانسته از مضامین منشور ظهر که در باب شریعت پناه
صادر گشته تجاوز ننمایند و ظیفه فضیلت پناه موما الیه آنکه بنوعی
در رواج و رونق شرعیات آنجا کوشد که مزیدی بران متصور نباشد
و چنان نماید که آثار شکر او منشه ظهور رسد و رفاه حال عباد و سکنه
و ملا درا بر جهه همت خود ساخته در هر باب طریق مستقیم احتیاط را مرعی
نگذارد و بنوعی اقدام بامر مذکور نماید که یوم یقوم الحساب از عهده
جواب رب الارباب بیرون تواند آمد و در جمیع مواد دعای خیر جهت

بندگان

بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس همایون اعلی
ذخیره نماید هذا ما عهدنا الیه والعهدة فی الدارین علیه **نوعی دیگر در تعلیم**
مفرد بنا بر ظهور سداد و صلاح فلانی که بزیور فضایل و صلاحیت
آراسته از ابتدا فلان منصب جلیل القدر قضا و تصدی شرعیات
فلان محل مشار الیه تفویض و مرجوع نمود که بلوازم امر مذکور از کتب
صکوک و محلات و ایقاع عقود صحیحة المقدمات و قسمت مواریث
و ترکات و ضبط اموال غیب و مجانین و سفها و تعدیل میزان و مکیال
و ترغیب و تحریص خلایق بطاعات و عبادات و سایر ما یتعلق
بهذه الامور قیام و اقدام نماید می باید که کدخدایان انجا مشار الیه را
متصدی شرعیات آنجا دانسته اوامر و نواهی مشروعه او را
مطیع و منقاد بوده محلات و اسناد خود را بسجل او مسجل ساخته
معتبر شناسند و دیگری را در محکمه او دخیل ندانند که من حیث الاستقلال
والانفراد بامر مذکور و لوازم آن کما ینبغی و یلیق قیام و اقدام نموده
از ترویج و تنسیق امور شرعیه و نظام و انتظام مهام حسبیه مساعی
جمیله بظهور آورده دقیقه از دقایق آن از امر بمعروف و نهی از منکرات

وایقاع عقود و مناکحات و کتبت صکوک و سجلات و قسمت مواریث
و زکات و تعمیر مساجد و مدارس و بقاع الخیرات و اخذ اخماس و زکوة
و ضبط اموال ایتام و غیب و مجانین و سفها و نحو ذلک فرو گذاشت
ننماید و در جمیع مواد دعای خیر بجهت ذات اقدس ارفع همایون که
صد هزار جان گرامی تصدقش باد حاصل نماید **نوعی دیگر در عزل قاضیان**
در ضمن مثال نویسند متصدی و کلانتر فلان محل را اعلام آنکه چون
مذکور شد که فلانی بسمت عدم علم و تقوی موسوم است و متصف
و در تعاطی حکم قضا بمضمون **وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ** مبنعت
و درین زمان و اوان باتصاف باین صفات و عدم استحقاق
ذاتی و استهلال کسبی منصب قضا و شرعیات الوره خطه فلان را متعهد است
چنانکه مثال شرع شریف که در ضمن بسبب منع او از این امر صدور
یافته دال و ناطق است و ما سبق من المنع و ابتغاء لما سلف من
الزجر عمل نموده از مضمون حکم شرع عالی اعلاه الله و امضاه و نفذه
علی ما شاکله الحق موداه تجاوز نموده چون محتوی و منطوی بر آنست که
مشار الیه چون مطرود و مردود خواص است و از سوابق ایام الی الآن

از ارتکاب امر خطیر ممنوع و با عدم صلاحیت متعهد این مهم ماذون
و مرخص نیست می باید که تا صلاحیت خود را در امر مذکور ظاهر و هویدا
نسازد اعتناق و تقلد آن امور از تعاطی حکومت و فصل خصومات
و عقود و انکحه و غیر ذلک من الامور العامه ننماید که چنانچه بر افواه
و السنه جاری است و توجه او در امور مذکوره باعث عدم و انتظام
و مبنیات امور و اندراس شعار شریعت اسلام خواهد بود **استمالت**
نامچه تجار خیر مدار آنکه جماعت تجار رفیع مقدار و مترددین خیر
آثار از عرب و عجم و ترک و دیلم و سایر طوائف امم احسن الله تعالی
احوالهم و انجح بالخیر آمالهم شفقت گوناگون و نوازشات از حصر بیرون
نواب کامیاب اشرف همایون مستظهر و مستوثق بوده بدانند که
همگی همت والا نهمت و جملگی نیت خیر امنیت ولی نعمت حقیقی که جانم
تقربانش باد مصروف بر آنست که همواره سفاین احوال خیر مآل
ایشان از امتعه نفیسه خوشحالی و مسرت مملو و مشحون گشته از باد
شرطه توفیق بر روی بحار فراغت و لجه عافیت تردد نموده مدام
زبان از شکر بشکر شیرین کام و از فواید و منافع سودا و معامله خود

کامیاب و مقضی المرام باشد و از سر فراغت خاطر بدعاگویی دوام
دولت روزافزون و خلود جاه و جلال ابد مقرونش قیام و اقدام نمایند
و بر بندگان درگاه عرش اشتباه لازم است که مواد العبد و ما بیده لمولاه
این غلام غاشیه اطاعت و فرمان برداری بر دوش جان
کشد می باید که با خاطر جمع بفراغ بال طریق آمد شد مفتوح و کشاده داشته
احمال و اثقال خود را حمل نماید و بسواحل گردانیده بهر کس که اراده داشته
باشد بفروشد **نوعی دیگر جهت تعیین شاه بندر** چون همیشه نیت خیر امنیت
و همواره همت والانهمت بران مصروف است که تغاین احوال خیرمآل تجار
رفیع مقدار و متردین خیر مدار از عرب و عجم و ترک و دیلم و سایر طوایف امم
احسن الله تعالی احوالهم از امتعه نفیسه خوشحالی و مسرت مملو و مشحون بوده
و بفراغت خاطر بهر بنا درآمد و شد نمایند و کسی را با ایشان رجوعی
نبوده بپیرامون مال و اموال و اسباب ایشان نگردند و جهت رعایت خاطر
ایشان تعیین امین متدین لازم و متعین از ناصیه احوال خیرمآل فلانی که
بزیور راستی و درستی و نیک نفسی و کم طمعی آراسته است ظاهر و هویدا
بود و از ابتدای فلان ضابطی بنکسار بندر فلان از ابتدا الیه مفوض و مرجوع
نمود که بواجبی امر مذکور و لوازم آن قیام و اقدام نموده با تجار خیرمدار بوجه
احسن سلوک کرده نوعی نماید که همگی از و راضی و خشنود بوده و از شکر
شکر او همیشه شیرین کام بوده باشند بنابر ترفیه حال تجار مدار مقرر
شد که عشور امتعه ایشان را موافق دستور العمل موجب ضمن بازیافت
نماید می باید که با خاطر جمع بفراغ بال طریق آمد شد مفتوح و کشاده داشته
اثقال و احمال خود را نقل نماید و بسواحل نموده بهر کس اراده داشته باشند
بفروشند که احدی را قدرت بحساب و زیادتی با ایشان نیست و نخواهد
بود و وظیفه رفعت پناه مشار الیه آنکه نگذارد که احدی امتعه و اقمشه
ایشان را بدون رضای ایشان بیع نمایند و در هنگام ورود منازل
مناسب جهت ایشان تعیین کند که احمال و اثقال خود را در آنجا نگاه دارند
و هیچ آفریده را نگذارند که پیرامون اموال و اسباب ایشان گشته
تکلیف فروختن متاع با ایشان نماید و در رضا خاطر ایشان کوشیده
دقیقه از دقایق رعایت و عزت ایشان فوت و فروگذاشت ننماید
و چنان نماید که در جمع مواد دعای خیر جهت ذات مقدس نواب کامیاب
اشرف اقدس همایون ذخیره نماید **تعلیقه در باب تخفیف رعایا که**

چون همواره همت بلند و نیت ارجمند بندگان نواب کامیاب سپهر
رکاب قدسی القاب اشرف اقدس ارفع اجل همایون اعلی شاهی ظل
الهی که صد هزار جان گرامی فدای نام نامیش باد مصروف بر آنست که
کافه رعایا و عامه برایا که بدایع ودایع حضرت آفریدگار جل شانه و عظم برهانه اند
در سایه معدلت و دادگستری و ظل رافت و رعیت پروری نواب
همایون از ابواب ستم و تعدی مامون و محروس بوده فارغ البال بامر
کاری و شکرگذاری و زرع حبوب بدعای ازدیاد خالی پادشاهی مشغول گردند
لهذا بمودای العبد و ما فی یده لمولاه بر بندگان درگاه سدره اشتباه واجب
و لازم و فرض و متحتم است که غاشیه متابعت و بندگی بر دوش جان
کشیده ظلمت جور و اعتساف را بانوار عدل و داد از صفحه
احوال عجزه زدوده کشت زار زیردستان را از رشحات سحاب
انصاف محضر و ریان سازیم و در دفع امور مبدعه و رسوم محدثه
که هر آینه منتج دعای خیر و مواد ثبات دولت روز افزون همایونست
مساعی جمیله بتقدیم رسانیم که آناً فآناً نتایج آن بروزگار فرخنده آثار
همایون واصل گردد و درینوقت که حسب الفرمان واجب الاذعان

عنان عزیمت بجهت بازدید فلان محل انعطاف داشت وارد آنجا شد
منهیان صادق القول به تفتیش حال رعایا و استعلام آن گماشت
بعد از تفحص بوضوح پیوست که از تحمیل توفیر اجناس تظلم فاحش
بمزروعات و مزروعات عجزه راه یافته و از قلت ترحم مزارع آمال
سکنه آنجا از حالت اشباع افتاده بنابرین عمال قبیح الاعمال
و متصدیان آنجا را حاضر ساخته بمکافات اعمال شنیعه همگی از لگد
کوب شحنه تادیب تنبیه ساخته و بجهت تحصیل دعای خیر و تنظیم حال
رعایا از ابتدای فلان توفیر محصولات ایشانرا تخفیف و تصدق
فرق فرقدسای بندگان اشرف مقرر داشت که من بعد از عهده
جمع قانونی خود بیرون آمده از صد من تا صد هزار من که در تکثیر زراعت
و آبادانی که از محصولات ایشان توفیر بهم رسد مخصوص رعایا بهم رسد
مخصوص رعایا بوده باشد مستوفیان عظام حسب المسطور مقرر دانسته
توفیر محصولات الکای مذکور را از دفتر اخراج نموده ابواب حوالات
آنرا بالکلیه و بالجزئیه مسدود دانسته نشانند و ننویسند و حواله نکنند
مردود درگاه الهی شناسند رعایا و مزارعان و عموم سکنه و متوطنان

محال مذکوره بهمه ابواب ستمال بوده این عارفه را درباره خود مخلد
و موبد دانسته از سر فراغ بال و اطمینان خاطر لیلا و نهارا بدعاگوئی
و دوام دولت همایون روزافزون اشتغال نماید **تعلیقه کلانتری**
بنا بر ظهور راستی و نیک نفسی و وفور دیانت و درستی و کاردانی
فلانی را از ابتدا فلان منصب کلانتری و ریش سفیدی فلان محل را
بلا مشارکت غیر من حیث الاستقلال بمشار الیه مفوض و مرجوع نمود
که بواجبی امر مذکور و لوازم آن قیام و اقدام نموده دقیقه از دقایق
فوت و فروگذاشت ننماید بنا برین ارباب و کدخدایان و رعایا
و سایر متوطنان آنجا مشار الیه کلانتر باستقلال خود دانسته از سخن
و صلاح حسابی مشار الیه که هرآینه در باب نظم و نسق و تکثیر زراعت
و آبادانی آنجا گوید بیرون نرفته توجیهات و تخصیصات حسابی که در آن
حدود واقع شود موافق سیاهه شهریار مذکور که بتوجیه و تخصیص می‌آورد
مهمسازی نموده چیزی موقوف ندارند و اعزاز و اکرام مشار الیه را
بجای آورده رسوم امر مزبور را موافق معمول سنوات و نهج استمرار
مخصوص او دانند وظیفه شهریار مذکور آنکه با رعایا بوجه احسن

سلوک نموده در تکثیر زراعت و آبادانی آنجا سعی موفور بجای آورده
توجیه و تخصیصی که واقع شود در حضور کدخدایان و رعایا و معتبرین آنجا
بتوجیه آورده یکدینار و یکمن بار رسم و زیادتی ننموده از نهج استمرار
تجاوز ننماید و در جمیع مواد دعای خیر بحضرت ذات اقدس همایون حاصل
نماید و در عهده شناسد **نوعی دیگر بطریق امضا** آنکه چون همواره
همت بلند و نیت ارجمند بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب
قدسی القاب اشرف اقدس ارفع اجل نفس همایون شاهی ظل اللهی
که صد هزار جان گرامی قربان و بلاگردان خاک پای مبارکش باد
برفاهیت حال رعایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار عز اسمه
معطوفست و درینولا رفعت پناه عزت و شوکت دستگاه زبدة القبایل
والعشایر شهریاری فلان بدرگاه جهان پناه رفته بعرض رسانیده
بود که از قدیم الایام کلانتری و ریش سفیدی احشام مصری بموجب
نوشتجات عمال فارس بآبا و اجدا و مرجوع بوده و حکم جهان مطاع
آفتاب شعاع بعهده داعی دوام دولت قاهره روزافزون
صادر نموده که در جزو تحقیقت رسیده هرگاه رعایا احشام مذکور

بکلانتری وریش سفیدی رفعت پناه شهریار مذکور قابل باشد نصف
مشارالیه دهد که بامر کلانتری و پیشوائی احشام مزبور قیام و اقدام نمود
در جمعیت رعایا و آبادانی و رفاهیت و معموری الوس و احشام
مذکور کوشیده در میان رعایا و احشام کلانتر بوده باشد و داروغکان
احشام مذکور قضایای سانحه را سوای قضیه خون که بدیوان نسبت
دارد در حضور مشارالیه پرسش نمایند بنابرین دعای دوام دولت قاهره
بتحقیق رسیده چون مشارالیه محضری بمهر کدخدایان و ریش سفیدان
احشام مزبور ابراز نمود که از حسن سلوک او راضی و شاکرند و جمعی کدخدایان
آنجا بحضور آمده متفق اللفظ و المعنی تصدیق نمودند بنابرین از ابتدای
فلان منصب جلیل القدر کلانتری و ریش سفیدی و سوای احشام مذکور را
من حیث الاستقلال و الانفراد بمشارالیه مفوض و مرجوع نمود که بواجبی
بامر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده دقیقه از دقایق فوت
و فروگذاشت ننماید کدخدایان و رعایا و ریش سفیدان و ریش سفیدان
و سرخیلان احشام مزبور حکم جهان مطاع عالم مطیع را قدوه و اسوه
دانسته لوازم امر مزبور را مخصوص او دانند و از سخن و صلاح حسابی

او بیرون ز قبضه اطاعت و متابعت مشارالیه بجای آورند و متوجهات
و جمع مهمات و داد و ستد دیوانی خود را بوقوف و شعور او در میانه خود
بتوجیه و تخصیص در بناورند و رسوم امر مزبور را موافق معمول سنوات
و نهج استمرار مخصوص او دانند کماشته داروغکان احشام مزبور
قضایای سانحه سوای قضیه خون که بدیوان نسبت دارد در حضور
مومی الیه پرسش نمایند وظیفه شهریار مذکور آنکه با رعایا بوجه احسن سلوک
نموده درین باب دعای خیر بخته ذات مقدس نواب کامیاب اشرف
ارفع که صد هزار جان گرامی فدای نام شریف باد حاصل نماید و نوعی نماید که
در توجیه و تخصیص ستم و زیادتی واقع نشده همگی مرفه الحال بدعاگوئی دوام
عمر و دولت ابدی الاتصال اشتغال نمایند و در آبادانی و معموری
احشام مزبور و رفاهیت حال رعایا کمال سعی بتقدیم رساند کدخدایان
و رعایا و سایر متوطنین احشام مذکور حسب المسطور مقرر دانسته دست
تصدی او را در امر مزبور قوی و مطلق دانسته دیگری با او سهیم و شریک
نسازند و اعزاز و احترام او بجای آورده از مضامین فرمان واجب
الاذعان که در باب کلانتری مشارالیه صادر شده تجاوز ننمایند

محال

و در عهده شناسند **تعلیقه تصدی** چون بجهة نظم و نسق سرکار خاصه
شریفه وجود شخصی ضرورست که بحلیه انصاف و راستی و کم طمعی
محلی و بزیور درستی و نیک نفسی متصف و مزین بوده در استرضای
رعایا و تکثیر زراعات و عمارات و آبادانی و معمولی محال سرکار خاصه
شریفه کوشیده مساعی جمیله منصه ظهور رساند مصداق این مقال
صورت حال فلانی است که ظهور این معنی از ناصیه احوال او ظاهر
و هویدا بود بنابرین از ابتدای فلان تصدی نقدی و جنسی مال و منال
فلان محل را من حیث الاستقلال بمشار الیه مفوض و مرجوع نمود
که کما یجب و ینبغی بامر مذکور و لوازم آن قیام و اقدام نموده دقیقه
از دقایق عبث فروگذاشت ننماید و در تکثیر مال و منال دیوانی را
و عمارت محال واقعه دران کوشیده چنان نماید که حسن سعی او بروزی
منصه ظهور رسد بنابرین کلانتر و کدخدایان ولایات و رعایا
و سایر متوطنین انجا مشار الیه را مستقلا منفردا متصدی انجا دانسته
مال و منال دیوانی را موافق معمول سنوات و نهج استمرار موجب حواله
و برات مومی الیه جواب گفته چیزی نزد خود موقوف ندارند و اغراض

و اکرام مشار الیه بجای آورده از سخن صلاح حسابی او که هر آینه در باب
تکثیر زراعت و عمارت و آبادانی انجا کوید بیرون نرفته رسوم امر
مزبور را موافق معمول و نهج استمرار مخصوص مشار الیه دانسته دیگری
با او سهیم و شریک نسازند وظیفه متصدی مومی الیه آنکه با رعایا بوجه
احسن سلوک نموده در وصول مال و منال دیوان و تکثیر زراعت و عمارت
و آبادانی و جمعیت رعایای آنجا نوعی اهتمام نماید که مزیدی بران
متصور نباشد و در جمیع مواد دعای خیر بجهة ذات اقدس ولی
نعمت حقیقی که جانم بقربان و بلاگردانش باد حاصل نماید و در هر باب
اهتمام تمام لازم دانسته در عهده شناسند **تعلیقه کدخدایی و ریش
سفیدی** آنکه چون کدخدایی و ریش سفیدی منوط است برای رعایا که
و ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شانه اند بنابر استرضای رعایا
فلان محل که در بنوقت بحضور آمده مذکور ساختند که از حسن سلوک
فلانی راضی اند از ابتدا فلان محل کدخدایی و ریش سفیدی رعایا فلان
محل را بمشار الیه مفوض و مرجوع نمود که بواجبی بامر مذکور قیام و اقدام
نموده دقیقه از دقایق لوازم آن فروگذاشت ننماید و توجه و تخصصی که

دران حدود واقع شود آنچه کلانتر و متصدی آن محال سد بحل مذکور
موافق حق و حساب رسانند کدخدای مزبور در حضور رعایا رسد
انجار را موافق حق و حساب توجیه در آورده چیزی زیاده توجیه و تخصیص
بنا ورده ستم و زیادتی ننمایند بنابرین رعایا مذکور مشار الیه را
کدخدا و ریش سفید خود دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون
نروند و در لوازم اعزاز و اکرام کوشند و طبقه کدخدای مزبور آنکه
با رعایا بوجه احسن سلوک نموده بکید بنا رویکمن با رستم و زیادتی
نموده در جمیع مواد دعای خیر بجهت ذات اقدس ولی نعمت حقیقی
که جانم بقربانش باد حاصل نماید **تعلیقه اجاره و تیول** آنکه بنابر امانت
و دیانت و حسن سلوک و کاردانی فلان در معامله فلان اجاره وجه
فبوح الکافارس را از بلده و بلوکات و داراب و بوانات کرمسیرات
ترکی و کازرون افشار بمشار الیه رجوع نموده که بواجبی بامر مذکور
و لوازم آن قیام و اقدام نموده مال بقرری کاولیان و لولیان
مشهور بخطیران موافق حساب و دستور العمل ذیل اصل و فرع
بقرار ده و دوازده که معمول قدیم استمرار است وتنخواه نشانات بازیافت

دمهاز

و مهمازی ارباب حوالات دیوان نمایند

کاولیان نقدا وجوه

کاولیان اعلا اوسط

کاری وجوه حساب الی حما

بهر کرستی لفن الی حما

حساب صفر الی حما

حساب کات الی الف

حما

مندرجات
مشهور بخطیران

بنابرین می باید که جماعت مذکور رعیت پناه مشار الیه من حیث الاستقلال
و الانفراد مستاجر و متصدی و عامل خود دانسته مال و مقرری حسابی
خود را موافق معمول سنوات و دستور العمل مذکور فوق رسانیده
موقوف ندارند و چون هوائی و احداث جماعت مذکوره سوای احداث
اربعه که بدیوان متعلق است در تحت اجاره مشار الیه است بوی تعلق
دانسته احدی خصوص داروغه شیراز مدخل در احداث جماعت مذکور
ننموده بدستور سنوات مخصوص مشار الیه دانسته مزاحم نگردند

که موافق سندی که بدیوان داده احداث جماعت مذکوره پرسش
نموده تنخواه آنرا در وجه برات داران دیوان مهمسازی نماید و وظیفه
رفعت پناه مشار الیه آنکه بنوعی با رعایا مذکوره سلوک نماید که شکوه
و شکایت از و نداشته باشند و مرفه الحال بدعاگویی ذات اقدس
نواب کامیاب اشرف ارفع همایون شاهی ظل اللهی که جانم بقربان و بلا
گردانش باد حاصل نماید و کلا و داروغگان و کلانتران و متصدیان
و امیر آخوران او بماقات در جمیع مواد معاملات کاولبان و لولبان
بمشار الیه منسوب و تعلق دانسته مدخل در آن ننموده و را مداد و حسابی
مستاجر و متصدی مذکور خود را معاف ندارند و در مقام جانب
داری و حمایت خلاف حساب جماعت مذکوره نبوده باشند و حسابان
نمایند که مال دیوان و وجه اجاره بوصول رسیده نقصانی در مال
و اجاره دیوان واقع نشود و در عهده شناسند **تعلیقه چوپان بیکی**
آنکه جماعت گله داران فلان و فلان را اعلام آنکه در معامله فلان وجوه
چوپان بیکی گوسفندان بزرگ ایشان باجاره رفعت پناه فلان مقررست
می باید که وجه سرگله و سناق گوسفندان بزرگ خود را از قرار

شماره سناقچیان مستاجر مذکور و دستور العمل دیوان بدین موجب
سرگله ——— سناق از قرار [illegible]
رعیتی ——— [illegible] از قرار راسی [illegible]
مهمسازی نموده چیزی از وجوه مذکور موقوف ندارند و در حین شماره
سناقچی چیزی پوشیده و پنهان نداشته در مقام حساب نبوده
باشد و اگر در شماره آن حرفی داشته باشند اختلافی بوده باشد چون
حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع قسم بر سناقچی است از قرار
قسمی که سناقچیان حسب الرضای ایشان یاد نمایند از عهده بیرون
آمده موقوف ندارند مستاجر مذکور حسب المسطور مقرر دانسته
وجه سرگله و سناق گوسفندان بزرگ جماعت مذکوره را موافق دستور
العمل دیوان بازیافت نموده بر باقی مزاحمت نرسانند بعهده کلانتران
متصدی و داروغه و کلانتر و امیر آخوران و عمال هر محل که امداد و حسابی
مستاجر مذکور بجای آورده چنان نمایند که وجه اجاره و مال دیوان
بوصول رسد و درین باب اهتمام تمام لازم دانسته در عهده شناسند
تعلیقه داروغگی محال (وزارت) آنکه حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع

مقرر شده که محالی از محال فارس اروغه از دیوان اعلی تعیین شود داروغه
مذکور احداثی که دران محل واقع شود سوای احداث اربعه که بدیوان متعلقست
درحضور گماشته اینجانب پرسش نموده جریمه فراخور گناه و قدر استطاعت
مجرم بازیافت نموده اگر در آخر سال چیزی از بابت وجه هوایی زیاده بوده
باشد بجهة دیوان ضبط واگر کسر نماید وجه منکسر را بتوجیه در آورده
بازیافت نمایند بنابر حسن سعی و کاردانی و ظهور راستی فلان قلمی
درمعامله فلان نونسند کی سررشته هوایی فلان محل را بلا مشارکت
غیر مشار الیه مفوض و مرجوع نمود که بواجبی بامر مزبور قیام و اقدام نموده
دقیقه از دقایق فوت و فرو گذاشت ننماید بنابرین گماشته داروغه
محال مذکور احداثی که واقع سوی قضیه خون که بدیوان متعلق است
درحضور وزارت پناه مشار الیه پرسش نموده چیزی پوشیده و پنهان
نگذارد و نامشار الیه سررشته منقح بران درست دارد و وظیفه وزارت
پناه مشار الیه آنکه سررشته منقح بر احداث و سلامی و غیره داروغه
مزبور درست داشته مهر کدخدایان و امثال انجا رسانیده چنان
نماید که چیزی فوت و فرو گذاشت نشود و با رعایا بوجه احسن سلوک نموده

درجمیع مواد دعای خیر بجهة ذات مقدس ولی نعمت حقیقی که جامع تقرباتست
حاصل نماید کلانتر و کدخدایان و رعایا محال مذکور حسب المسطور مقرر
دوزارت پناه مشار الیه را وزیر باستقلال فی السنه اعزاز و اکرام
او بجای آورند و رسوم امر مذکور را موافق معمول سنوات و نهج استمرار
مخصوص او دانسته در امداد و اعانت حسابی و خود را معاف ندانند
و در هر باب باهتمام تمام لازم دانسته در عهده شناسند **تعلیقه**
قرار محصول آنکه چون بنابر حسن سعی و کاردانی فلانی مقرر شد که
باتفاق فلان نغلان محل آمده و ملاحظه محصولات شتوی محال مذکور
حون مشار الیهما وسلاح بواسطه قرار محصول شتوی هذه السنه وارد
آنجا شده و شوند باتفاق ایشان ملاحظه محصولات شتوی انجا نموده با
از قرار واقع که ملاحظه نموده اند مقرر دارند که رعایا ازان قرار تمسک
داده شرطنامچه مهر ایشان بازیافت و تنخواه ارباب حوالات دیوانی
نمایند و نوعی که نقصان بمال دیوان و ستم برعایا واقع نشود و طومار
منقح محصولات شتوی انجا درست نموده بمشار الیهما سپارند که
بحضور آورند که مستوفیان ازان قرار ابواب جمع مقصدی نموده

[illegible]

حواله برات داران و تحصیلداران دیوان اعلی نمایند درین باب اهتمام
تمام لازم دانسته در عهده شناسند **نوعی دیگر** چون سیادت و نجابت
پناه فلان بدیوان اعلی رفته بعرض رسانید که فلان مبلغ از بابت
مال و جهات و وجوهات فلان محل بسیورغال والد او مقرر و مستمر و برقرار
و مشار الیه که وفات یافته وارث وی منحصر در دو سه برادر است [illegible]
حکم جهان مطاع باسم خود و برادران نموده و از تصدیق مستوفیان
عظام کرام دیوان اعلی چنین مستفاد شده که مبلغ فلان بموجب
احکام مطاعه نواب جنت مکانی و نواب گیتی ستانی بسیورغال فلان
والد سیادت پناه مشار الیه مقرر و مستمر است و نسخه سیورغال
فارس که وزیر آنجا بعد از قتل امام قلیخان بدفترخانه فرستاده سیورغال
مذکور باسم والد او در تحت دفعه مستمری نوشته و تا حال حکم تغییر آن
بدفترخانه همایون نرسیده و ثبت احکام مذکور تعرض تغییر ندارد و حکم
جهان مطاع آفتاب شعاع باین مضمون صادر نموده که چون از تصدیق
مستوفیان عظام چنین ظاهر شد که چون مبلغ فلان بسیورغال والد
سیادت پناه مشار الیه از بابت محال مذکوره مقرر و مستمر و برقرار بوده

و تغییر سیورغالات ممالک محروسه بعهده سیادت و صدارت پناه
نقابت و هدایت دستگاه اسلام و اسلامیان ملاذ عالیجاه و جهان
للسیادة والصدارة میرزا محمد مهدی با صدر ممالک محروسه است
و عالیجاه مشار الیه تصدیق براستی حال و استحقاق سیادت پناه
مشار الیه و برادران او نموده بنابرین از ابتدای فوت سیادت
و مرحمت پناه فلان والد ایشان مبلغ مذکور را از بابت محال مذکوره
ذیل سیورغال ابدی و احسان سرمدی ایشان مقرر فرمودیم
که سال بسال موافق دستور العمل معمول سنوات از محال مذکوره
بازیافت و صرف معیشت خود نموده مرفه الحال و فارغ البال بدعا
گوئی دوام دولت ابدی الاتصال اشتغال نمایند عمال محال فارس
و رعایا محال سیورغال مذکور حسب المسطور مقرر دانسته این عطیه را
درباره ایشان مؤبد و مخلد دانند و سال بسال وجه مذکور را بمشار الیهم
عاید ساخته جزوی فاحر و منکسر نگردانند عمال و وزرا و داروغگان
و تحویلداران فارس بعلت دخل در محال سیورغال مشار الیهم ننموده
قلان و بیگار و طرح و دستانداز و شکار و سایر تکالیف مسدوده

الابواب نموده قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و اعزاز و اکرام ایشان را
از لوازم شمرده هر ساله حکم مجدد طلبند بنابرین رعایا محال مذکور
سیادت و نجابت پناهان مشار الیهم را از ابتدای فوت مرحوم
مذکور صاحب سیورغال خود دانسته سال بسال حقوق دیوانی خود را
عاید ساخته موقوف مدارند متصدی و کلانتران محال سیورغال
مذکور بعلت فلان و بیکار و شکار و سایر تکالیف مسدود الابواب
طلبی و توقعی از رعایا محال مذکور ننموده قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند
و از مضمون حکم جهان مطاع که در باب سیورغال مشار الیه صدور
یافته من اوله الی آخره تجاوز ننموده و قدوه و اسوه شناسند درآمد
مکاتبات بعد از ادای دعای اجابت مود العرض عرض عالیحضرت
وزارت و حکومت و اقبال پناه شفقت و مرحمت و اجلال دستگاه
نصفت و ابهت و مکرمت انتباه آصفی آقایی ملاذی مطاعی میرساند
نوعی دیگر اشعه انوار مهر آثار صبح صادق موالفت و یکانگی که از مشارق
اقلام خجسته ارقام محبت ارتسام فلانی طالع و ساطع و لامع گردیده بود
در امین زمان و اسعد اوان بوسیله فلانی پرتو وصول بر ساحت

احوال این محب خیرخواه بلا اشتباه انداخته از فقرات کثیر البرکات
دلاویزش که مبنی بر تمهید قواعد موالفت و اتحاد و مشعر بر افتتاح
مصادقت و وداد بود مبتهج و مسرور گردید نوعی دیگر رساله
مودت آیین بهجت افزا و معامله خلت قرین مسرت انتما که در نیولا مرقوم
قلم فلانی شده بود در بهترین زمانی نقاب ورود از چهره مقصود
گشوده مسرت افزای دل محب گزین گشت امید که عنقریب بشرف
ملازمت مشرف گشته دامان امید از گلهای مواصلات لبریز گردد
نوعی دیگر شریف نامه لازم الاعزاز و لطیف خامه مشکین طراز که نوید
مودت و خصوصیت قرین بود و سوابق الفت و صداقت از آن
مبین می نمود در خوشترین نوعی دیگر نامه لطایف نگار راعنی رقم زده
کلک گوهربار غور روی یافته از قید محبت و متاع مودت که در ضمن
آن درج فرموده بودند نمودی از مکنونات خاطر این اخص مخلصان نمود
نوعی دیگر عندلیب خوش آواز گلبن محبت و وداد و هزار دستان
بوستان الفت و اتحاد که صدای دلاویزش نک حرمان از خاطر
مشتاقان زداید نوعی دیگر بربد وفاق و نسیم محبت و اتفاق

اعنی شریف نامه نامی محبت اقتضا ولطیف خامه گرامی مودت انتما نوعی دیگر
صحایف دعواتی که لب غنچه اخلاص از لطایف نفحات آن در چمن
اختصاص متبسم شود ولطایف تسلیماتی که شامه صدق وصفا از
طراوت فتوحات آن در گلزار مهر ولا تسم کرد نوعی دیگر مجدد نشر لطایف
دعوات وافیات محبت قرین لطایف تحیات زاکیات مودت
تزیین که از ابهای آن اشعه انوار محبت و دوستی لامع واز ابلاغ
آن بارقه اتحاد ویگانگی ساطع گردد نوعی دیگر تحفه دعایی که از صفای
آن انجلای خوطر ارباب ولت رو می نماید هدیه ثنایی که در ازای آن
عارض سای محبت بحجاب چهره کشا بد تحفه مجالس شریف فلانی
میکرداند نوعی دیگر در بهترین وقتی بغرور رود و نامه نامی طراز لازم الاعزاز
فلانی که در صحبت فلانی لطف ارسال شده بود فایز گردید چون مضمون
مسرت مشحونش مطوی بر استقامت مزاج وهاج ومحتوی بر سلامت
ذات فایض البرکات بود کمال مسرت وابتهاج بحصول پیوست در
ازاء آن معاطفه گرامی ودر مقابل ملاطفه سامی تحفه دعایی که ریاحین
چمن اتصالش رنگ وبوی انفصال نپذیرد بعالی مجلس شریف رفیع

میکرداند نوعی دیگر نفحات نسیم عنایت ورشحات زلال هدایت که از
گلزار سرمدی ومرغزار فضای لم یزلی وارد وفایض گشته بود کالوحی
من السماء نزول فرمود واز مشکسایی سوادش صفحه کافوری روز را
شب قدر رسید واز روشنایی بیاضش چهره ظلمانی شب را پرتو
نور هویدا ظروف حروفش از شراب معانی مالامال ونکات لطیفش
دران چمن عکس کواکب سعد در آب زلال پیدا نوعی دیگر شمایل عرایس
عنایت نامه شوق انگیز وطرایف نفایس ارقام خامه مشک آمیز که
از حجله خلوتخانه ابکار وحجابه کاشانه ضمیر منیر کیمیا آثار فلانی
بر صفحه وجود جلوه ساز وجبهه پرداز شده بود چون سروش غیب
ونامه لاریب نازل گشت نوعی دیگر همیشه نهال کثیر الاقبال
شوکت واقبال فلانی از رشحات سحاب مکرمت نامتناهی بر کنار
جویبار کامرانی نشو ونما یافته بانوار مراد آراسته وباثمار
عشرت ودوستکامی مثمر وپیراسته باد وهمیشه از درگاه الهی
بتوفیق توفیقات گوناگون مؤید وبتوجهات بلا غایات اشرف
مستظهر ومستوثق گشته کامیاب صوری ومعنوی بوده باشند

بعد از اهدا ادعیه صافیه مستجابه و ازاد اثنیه مستطابه بکشوف ضمیر
منیر کیمیا تأثیر خورشید نظیر میگرداند که نامه خلت آیین و مراسله
مسرت تزیین در احسن اوان مشابه به خورشید عالمتاب درخشان
گردیده از بارقه وصول ساحت خاطر مشتاق را بنور حضور موفور
السرور و شرح نورانی ساخت نوعی دیگر رواحل دعائی که از جبهه اجلالش
صبح صفا دمد و قوافل تسلیماتی که از جبهه اختصاصش نسیم مهر و وفا وزد
تحفه مجلس شریف فلانی میگرداند نوعی دیگر شریف نامه لازم الاعزاز
و لطیف خامه مشکین طراز که بزیور مودت و خصوصیت مزین بود
و شواهد الفت و صداقت در آن مبین می نمود نوعی دیگر لطایف تسلیماتی
مزین بتمهید قواعد اتحاد و شرایف تحیاتی مشرف بتشریف روابط
وداد از غایت میل و شغف بی بدل شرف وصال فرخنده اتصال
ابلاغ و ارسال میدارد و بر صفحه عقیدت رسوم حسن محبت بکلک صداقت
می نگارد نوعی دیگر دعائی که فحوای شریفش دال بر کمال مصادقت
و ولاست و تحیاتی که مضمون لطیفش مخبر از غایت مخالصت و وفاست
نوعی دیگر خلاصه تحیاتی که ممیزان افهام شماره آن مشکل دانند

ونفاوه

و نقاوه تسلیماتی که محرران ارقام فراجمع آن اتفاق نموده ثبت کرده اند
نوعی دیگر خلاصه دعائی که از ازهار حضرت آثار اخلاصش شمیم یگانگی
آید و نقاوه تسلیماتی که از گلستان جنت نشان اختصاصش نسیم آشنائی
و وداد وزد باهدایای ادعیه خاصه که چون انفاس طیب معتکفان
ملکوت معطر باشد بمجلس فلانی رفع میگرداند نوعی دیگر شرایف محمدت
و ثنائی بآیات و بینات مهر و صداقت مشحون و لطایف منقبت
و دعائی بطراز اجابت و شرف استجابت مقرون نوعی دیگر سفینه دعوانی
مملو از لآلی منثور محبت و اخلاص و زورق تسلیماتی مشحون از
امتعه نفیسه مودت و اختصاص تحفه مجلس فلانی گرداننده همواره
کشتی خاطر بادبان شوق بر روی دریای آرزومندی جاری ساخته
طالب ساحل ملاقات سامی و وصال گرامی است نوعی دیگر چون
آینه خاطر صداقت ناظر همواره نقوش حسن عقیدت و خلوص
طویت مرتسم و زبان اخلاص بیان بذکر محامد و نشر مناقب حلیه
آرزوی صدق و یقین مترنم است نوعی دیگر لطایف دعواتی که
نسیم اخلاص آن ریاض اعتقاد را بهجت و نضارت بخشیده و شرافت

تسلیماتی که نتایج اختصاص آن گلزار اتحاد را لطافت دهد نوعی دیگر

الوف دعواتی محدد مراسم موافقت و یکانگی و صنوف تحیاتی ممهد

قواعد مخالصت و رفع بیگانگی تحفه مجلس فلانی کردانیده بعد از

طی تواضعات مترسلانه و تکلفات منشیانه نوعی دیگر دعایی که روایح

اخلاصش شبان محبت را طراوت بخشند و ثنایی که نسایم اختصاصش

گلستان مودت را تازه سازد نوعی دیگر شرایف دعواتی که خلوت

نشینان مجامع انس هنگام قبولش استقبال نمایند و لطایف تسلیماتی

که مقیمان حظایر قدس سبحه وارش انگشت اجابت کرده اند نوعی

دیگر خلاصه دعایی که از افق اخلاصش مهر مواصلت طالع گردد

ونقاوه ثنائی که از مشرق استجابتش صبح موافقت لامع شود نوعی دیگر

لطایف دعواتی که نسیم قبولش بساتین مودت را خضارت بخشد و شرایف

تحیاتی که رشحات سحاب خلاصش ریاحین خلت را نضارت دهد

تحفه مجلس فلانی نوعی دیگر فواضل دعواتی که بریداجابتش مژده ملاقات

بگوش طالبان دیدار رساند نوعی دیگر خلاصه دعواتی که از مفاتید اخلاصش

ابواب سرور بروی ساکنان ملا اعلی مفتوح کرد و نقاوه تسلیماتی که

از مصباح اختصاصش خلوت سرای مقیمان عالم بالا روشن شود

تحفه مجلس شریف میگرداند و در شرح آرزومندی که از مقوله ما لا یطاق است

خوض نمی نماید نوعی دیگر خوالص دعواتی که انوار صبح خلاصش خلوت سرای

اتحاد را ضیا بخشد و نوایح تحیاتی که از ازهار چمن اختصاصش گلشن وداد را

زیب و زینت دهد نوعی دیگر زواهر جواهر تسلیماتی که از طیب نفحات

مسکشای آن ریاض انس نکهت پذیرد و نفایس عرایس تحیاتی که

از اشعه انوار طلعت عالم آرایش زاویه وداد فروغ گیرد نوعی دیگر

نفحات عطرسای صدق و صفا و فتوحات مشک آسای عقیدت

و وفا با نکهت ریاض اخلاص آمیخته و از صفحات خلاص انگیخته

نوعی دیگر خلاصه دعایی که ساکنان ملا اعلی بذکر آن زبان گشایند

ونقاوه تسلیماتی که معتکفان مجامع قدس بقدم اجابتش استقبال نمایند

نوعی دیگر فوایح روایح تسلیماتی که از مهب هدایت نسیم وفا و وفاق

منشعف باشد و شمایم نسایم دعواتی که از منشا غایت نسیم اتحاد منشعب آید

نوعی دیگر تحیاتی که روایح شکسته الفوایح را نکهت افزاید و تسلیماتی

که لمعات مشاعل خورشید شمایل آن فروغ شعشعه انوار قدس

امداد نماید **نوعی دیگر** بعرض عالی که تازه گلهای گلزار منبوآثارش لسانیم
قبول متبسم گردد و هزاردستان شوق بر شاخسارش حضرت شعارش
بنوی اخلاص مترنم باشد خود را مذکور خاطر عاطر دریا مقاطر اوردد
لیلا و نهارا خلو د جاه و جلال ابواب دولت و اقبال آن معدن کرامت
و اجلال از درگاه مهیمن متعال مستدعی است نسیم قبول ساحت
آن وزیده باد **نوعی دیگر** خلاصه دعوائی که روایح روح افزای گلشن
اخلاصش گلهای اتحاد و آشنایی را رنگ و بوی تازه بخشد
و نقاوه تسلیماتی که چمن اختصاصش را حسن خصوصیت و داد طراوت
و نضارتی بی اندازه دهد هدیه مجلس فلانی میکرداند و در شرح تعطش
و آرزومندی و تشوق و نیازمندی بادراک ملاقات سامی نامی که بابدده
از حیز بیان و مقوله امکان است شروع نموده رجوع بشواهد قلب سلیم
مینماید **نوعی دیگر** خلاصه دعواتی که فروغ ناصیه اجابتش ساحت کون
و مکان را روشن و هویدا سازد و نقاوه تسلیماتی که عطر مبانی
شمیم استجابتش مشام روحانیان عالم قدس را خوشبو و معطر کرداند
تحفه مجلس عالی فلانی میکرداند **نوعی دیگر** تحف دعوات وافیات

نسایم

مخالصت آیات که باعث تحریر مبانی یکانگی و اتحاد است وصحف مدحات
زاکیات مصادقت سمات که بوسیله تحریک دوستی و وداد است با
قوافل ادعیه وافره و رواحل اثنیه متکاثره از کمال اخلاص و غایت اختصاص
هدیه مجلس شریف فلانی میکرداند **نوعی دیگر** فنون دعواتی مبنی از کمال محبت
که شمایم روح پرور آن بمشام دل و جان رسد و صنوف تحیاتی مشتمل
بر نهایت اختصاص که نسایم شوق و وداد از اهدای آن بدماغ محبان
وزد نثار مجلس سامی نواب مستطاب زیوربخش مسند جلالت و اقبال
زینت ده چهره حشمت و اجلال میسازد **نوعی دیگر** شرایف دعوات
وافیات مصادقت آیات اجابت قرین و صحایف مدحات زاکیات
ورد ذیل التسلیمات محبت تزیین از فرط محبت **نوعی دیگر** صحف دعوات
اجابت قرین و تحف تحیات مصادقت آیین **نوعی دیگر** صحف دعواتی که
از هبوب نکهات عنبر شمیمش فوایح کامرانی وزد و تحف تحیاتی که از ورود
نسایم عنبر شمیمش نتایج زندگانی بمشام جان رسد **نوعی دیگر** شواهد
تسلیماتی که از چمن قلبش چهره کشاید و صور تحیاتی که از گلشن انس رخ
نماید و قوافل دعواتی که از روضه اخلاصش صبح صفا دمد و رواحل

مشرف گشته آنا غایبانه چندان اوصاف کمالات وحسن شمایل
بابرکات استماع افتاده که نصب العین گشته **نوعی دیگر** مبامن تیابی که
مشارب صفای آن بنواب انحراف سر متنفر نگرد و دو مواهب عاتی
مشارب داتش بعوارض انصراف عصر مبدل نشود بار وایت
وعواتی که مسند نشینان حظایر جبروت راعدوه و اصلاحرز جان
وخلوت گزینان صوامع ملکوت بکرة وعشیا و روز بار شد منضم
باهدای نحاما که از روایح آن ازهار ریاحین موافقت درار تباح
آمد و از نسایم عبهر شمامش ورود اعصان مواهعت را انواع اشتراز
روی نماید **نوعی دیگر** تحیتی که چون باران بهار موجب نضارت بساتین
صدق وصفا شود و تسلیماتی که چون نسیم اشجار سبب طراوت
ریاحین مهر و وفا گردد تحفهٔ مجلس فلانی میگرداند **نوعی دیگر** تحفهٔ
دعایی چون لمعات آفتاب عالمتاب درخشان که انوار اجابت آن
دیده معتکفان جوامع ملکوت را منور گرداند و هدیه ثنایی چون اشعه
بارقات خورشید گیتی فروز رخشان که لوامع استجابت آن
قلوب سالکان مجامع جبروت را روشن سازد و سلامی که ریاض

مدحانی که از جهه اختصاص نسیم مهر و وفا وزد **نوعی دیگر** صحایف ادعیهٔ فتیات
صافیات که فوایح عطر روایح آن عرصهٔ آفاق را چون ساحت حدایق
جنان معطر گرداند و تحایف اثنیهٔ زاکیات بابرکات که شمایم عبهر نسایم
آن نفایح ریاض رضوان مشام جان و جنان رساند تحفهٔ عالی مجلس فلانی
میگرداند **نوعی دیگر** دعایی همچون صفای خلوت اصحاب حال ذوق آمیز
وثنایی همچون هوای صحبت ارباب کمال شوق انگیز **نوعی دیگر** چون تعدد
صحایف محبت و دوستی مجدد صفایح خلت ویگانگی موجب استحکام
بنیان مصادقت و وداد و تشید مبانی الفت و اتحاد است لهذا
بارسال این صحیفهٔ محبت طراز و ابلاغ این ذریعهٔ اخلاص آیین مودت
آغاز متذکر خاطر شریف فلانی میگرداند **نوعی دیگر** خدمتی چون ناله
بلبلان خزان دیده شوق انگیز و عبودیتی مانند فریاد محبوسان زاویهٔ هجران
درد آمیز از روی خلاص و آرزومندی و اختصاص و نیازمندی بر آن
سرو چمن دولت و سعادت و شکوفهٔ بستان رفعت و حشمت معروض و منهی
خود را باین وسیله بآفتاب ضمیر منیر و خاطر عطارد تدبیر جلوه داده
هر چند بظاهر دیده رمد دیده بجمال جهان آرای و طلعت روح افزای

از

اخلاصش چون صفحات خاطر ارباب مصادقت و ولا از شایبه ریب
و ریا مبرا و پیامی که مرآت صفایش چون آمار ارباب صدق و صفا
در غبار روزگار مصون و معرا باشد مصحوب قوافل اخلاص و رواحل
اختصاص نوعی دیگر مخالص صادق الطویه فوایح دعوات وامیه
و صوایح دعوات زاکیه مخبر از حسن سریرت و مشعر بر صفای عقیدت
بخدمت فلانی تحف میدارد نوعی دیگر بعد از تبلیغ اثنیه مستطاب
و ترسیل ادعیه مستجابه دعایی خالی از شوایب ریب و ریا و ثنایی
محلی بحلیه صدق و صفا تحفه مجلس سامی و هدیه محفل گرامی فلانی میگرداند
و تجدید حدایق موالات را برشحات سحاب خلوص عقیدت مخضر
و ریان میسازد نوعی دیگر مصباح دعواتی که آثار انابت از ناصیه
احوالش ظاهر و مفتاح تسلیماتی که علامات اجابت از جبهه مآثرش
تحفه مجلس شریف فلانی میگرداند و همواره سایل و سایل کامرانی و داعی
حصول وجه امنیت نوعی دیگر صحایف مدحات مخالصت آیات که
پرتو انوار اجابت آن صوامع سرا بر ملکوت را مزین سازد و شرایف
دعوات زاکیات مصادقت سمات که اشعه آثار استجابت آن

مجامع معتکفان حظایر جبروت را منور گرداند نوعی دیگر وثیقه محبت
و وداد و صحیفه مودت و اعتقاد که از گزارش خامه جادو طراز و نگارش
کلک سحر ساز رقم تقیید یافته بود بخوشترین وقتی و بهترین هنگامی
از مطلع اتفاق منور الانفس و آفاق شده جواهر معانی که در صدف
گوهر شناس فطرت طبع چون الماس سفته بود شمع شبستان طلب را
گوهر شب چراغ شد نوعی دیگر جواهر دعوات وافیات و زواهر تحیات
وردیة النسمات که از طیب نفحات مشکسای آن ریاحین باطن انس
نکهت پذیرد تحفه مجلس فلانی میگرداند نوعی دیگر مشهود ضمیر منیر میگرداند که
در احسن اوان بغر مطالعه نامه نامی فایز گردید شرحی که در باب عارضه
و مژده صحت مزاج اشرف از عارضه طاریه قلمی فرموده بودند
تها که از استماع کلمه عارضه آنقدر اضطراب و دغدغه بهم رسانید که
از هوش رفته مطلقا بی شعور شد و اگر حرف صحت مقارن این حال
مسموع نمی شد تها که امکان زیستن نداشت امید که دامان دولت
تو امان روز افزون و عمر ابد مقرون اشرف از غبار عوارض
و انحراف مامون و محفوظ بوده جانهای خلایق دکن بلا گردان خاکپای

مبارکش باد و سایه مرحمتش الی انقراض الزمان بر مفارق عالم و عالمیان
تخصیص این غلام کمترین پاینده و مستدام باد **نوعی دیگر** هر چند بنفس ناطقه را
غواص گرداب صراف جواهر و الفاظ معانی گردانید لفظ و معنی
نیافت که از عهده تعریف و توصیف فلان بیرون تواند آمد بازی
را بیض بنان از سر حرف سکر و بیان در معرض سکوت در آورد **نوعی دیگر**
مادام که فحول علمای طبیعت بل حداق طب معرفت احوال بدن انسان را
در تحدید فن خود جنس و فصل ذاتی نفس نفیس و عرض اخص فلانی که
قانون عادت صحت و ازاله علت است از عوارض امراض و اعراض
انتقام محفوظ باد و اعراض و مقاصد آن ذخیره افاضل و اماجد بر منهاج
امانی حاصل باد بمحمد و آله **نوعی دیگر** همیشه تا واحد صمد که **رب المشارق**
والمغارب است کوکب اسعد را که شاه کواکب است از افق **والسماء**
ذات البروج طلوع و هر سعود سعادت فلان از رتبعات
نحوس و مقابلات قواطع منحوس در باد **نوعی دیگر** خلاصه دودمان
کریم و نقاوه خاندان قدیم ملاذ اعاظم الامرا السلاطین ملجا افاخم
الولاه و الخواقین مدام ظل سلطنته الی یوم الدین بی شایبه بر ضمیر منیر

مهر تنویر ظاهر است زبان اظهار آن نمی گشاید و چون صفای طویت
و حسن سلوک و وداد و کمینه اخلاص ارتسام مقیمان آن آستان رفیع
بنیان از روزنه ارادت بر پیشگاه شعور آن والا مکان رتو صدق
انداخته تبذکار آن تصدیع و تطویل ننماید و بعرض میرساند که از قصه
نالبه جانسوز و واقعه عظمی جگر دوز که در پنولا واقع شده دل اخلاص
منزل بغایت اندوهگین شد **نوعی دیگر** مسند جاه و جلال و اورنگ حشمت
و اجلال افروخته و جود فایض الجود فلانی مزین و محلی باد برب العباد و النبی
و آله الامجاد بعد از گزارش دعای خالی از شایبه ریا منهی رای مودت
انتما میگرداند **نوعی دیگر** همیشه باز بلند پرواز ایالت و اقبال و شاهین
تیز شکار دولت و اجلال بندگان فلان از صدمه عقاب مکاید زنگار
و در حفظ و امان حضرت پروردگار بوده شادکام و مقضی المرام
نشاتین باشند بحق محمد و آله **نوعی دیگر** ذات همت صفات فایض البرکات
فلان از بلیات آخر الزمان مصون باد **نوعی دیگر** چون منشی زمان
در بیان شوق صحبت فلانی لال است خامه زبان بریده صحیفه تقریر
چون تواند فرسود و چون مرغ بیان در طیران میدان عجز با بال

نامه در هم پیچیده بپامردی کدام قاصد عرصه آن تواند پیمود نوعی دیگر
لاله زاری که در آن خبر غنچه حرمان نشگفد از آن چسان دل کشاید
و نوبهاری که برو خبر نسیم هجران نوزد در آن چه فرح افزاید سر شکستگان
کوهسار وفا را خبر نالهٔ جانکاه آوازی و جگر خستگان دیار رفتار را
بر رگ جان خبر نشتر آه دمساز نی امید واد آن شکوفه وصال را
بر شاخ امید سنگ ملامتی و دلفگاران خنجر فراق را هر دم بر جان خسته
دشنه غرامتی نوعی دیگر چسان گشاید غنچه بهار امیدواری که
بر گلشن خیالش خبر سموم هجران نوزد و چه دستان سراید بلبل گلزار
آشفته روزگار که بر گلبن مرادش خبر صرصر خزان نوزد نوعی دیگر بعد از
تقدیم مراسم دعای بی ریا که در شبانروزی این مخلص دولتخواه هست
بمسامع خادمان فلان میرساند نوعی دیگر نمیدانم از گلستان سخن
کدام غنچهٔ معنی بدست آورم که نسیم خیال دیگری وا در بروی او نشده باشد
و عروس نظم و نثر در حجلهٔ اندیشه بچه رغبت در آورم که شاید طبع مستقیم
آن نهال بستان فطرت مشاهدهٔ آن نظر گشاید باری بهر بهانه بوسیله
عرض اخلاص و نیازمندی خود را فرایاد خاطر شریف فلانی می آورد نوعی

دیگر اخلاص و دولتخواهی بخدمت فلان میرساند نوعی دیگر وجود فایض
الجود فلانی زینت بخش سریر فلان بوده باشد نوعی دیگر بعد از استدعای
استقامت احوال فرخنده احوال از درگاه ایزد متعال ملتمس ابادی
مکرمت شامل اشفاق و ابتهال معروض میدارد نوعی دیگر نامه وصفه
عطوفت گستر و معاطفه بهجت اثر فلانی در ساعتی سعید رسید
و از مطالعه آن صحیفه خاطر محبت نقوش خوشحالی تمام و سرور
لا کلام مزین و آراسته گشت نوعی دیگر مستوره معجر حلم و حیا مخدره
مقنعه عزت کبری با نوعی دیگر در لعیه انجلای در غیبت و شهادت
وسیله انکشاف صبح دولت و سعادت و اختتام کتابات بعبارات
مختلفه همواره مشارب اوقات با برکات از خاشاک کدورت مصفا
و اسباب کامرانی بوجه دلخواه موجود و مهیا باد نوعی دیگر همواره کوکب
اقبال بر اوج رفعت و اجلال ثابت باد نوعی دیگر همیشه طالبه علوم ابن
قوائم از مطالع اشراقات طبع سلیم و تهذیب اخلاق و تنقیح نکات
ذهن مستقیم مستفیض و مستفید باد نوعی دیگر اغصان دوحه دولت
از افق اجلال ساطع و نیر عظمت از مشرق اقبال لامع باد نوعی دیگر

قواعد ایالت وجهانبانی ومبانی معدلت و کامرانی مبانی معدلت

ممهد و مضبوط باد و ظلال جلال عاطفت بیکران مرحمت بنیان

بی پایان بر مفارق اماجد و اعالی ممدود و مبسوط باد برب العباد

نوعی دیگر سایه چتر آسمان سای عقاب سیمای همای آسای خداوند عالم

تا انقراض دوران جهان بر سر جهانیان باد برب العباد نوعی دیگر

همواره عیون ایام و دیده شهور و اعوام بانوار طلعت خورشید

مثال آن اختر همایون فال بغایت قطر در ذوالجلال منور و پرنور

عالم افروز عظمت و جهانداری و سایه بلندپایه افتاب عالمتاب

خلافت و شهریاری وظلال اقبال اشال خورشید جهان فروز

بختیاری بر مفارق عالمیان پاینده و مستدام باد برب العباد بعد از

عرض عبودیت و اخلاص بعد از عرض اشتیاق بدریافت ملازمت

شریف بعد از تبلیغ دعوات وافیات مصادقت آیات و تحیات

زاکیات مخالصت بنیات محبت آیات مودت بنیات ترسیل ادعیه

زاکیات و تمهید قواعد خلت و وداد و تشیید مبانی مودت و اتحاد

بعد از تبلیغ دعوات بعد از طی تکلفات رسمی و تواضعات عادی

بعداز

بعد از مراسم اشتیاق و آرزومندی بدریافت صحبت شریف معروض

رای عالی میگرداند بعرض ملازمان عالی میرساند بعرض حجاب

درگاه گیتی پناه میرساند بعرض باریافتگان مجلس شریف عالی

ومحفل منیف متعالی میرساند مرفوع رای عقده کشا و مکشوف ضمیر منیر

خورشید اقتدا منهی رای محبت اقتضا انها میگرداند غرض آنکه

مشهود رای شریف آنکه مشهود ضمیر منیر مهر تنویر میگرداند که مجاری حالات

اینجانب و برنهج خیر و خوبی گذرانست و امری که موجب اکراه خاطر احبای

دولت روزافزون ابد مقرون بوده باشد واقع و سانح نشده

و اشتیاق بدریافت صحبت لازم المسرت نه در آن مرتبه است

که عشری از معشار آن بدستیاری خامه و پایمردی نامه در حیز اعلان

توان آورد شوق ادراک مجلس شریف زیاده از حیز بیانست بل از لطافت

عما قریب روزی باد برب العباد والنون والصاد منبع وجود محمد

وآله الامجاد محمد رسول الامین و آله الامجاد و محمد صادق الوعد و آله

الامجاد محمد شفیع المذنبین و آله الامجاد و محمد هادی المضلین و آله الامجاد

محمد الهاشمی و آله الامجاد ملتمس آنکه استدعا آنکه توقع آنکه ترقیم

آنکه ترصد چنانست که ترقب ترصد چنانست مطمح دوستانه و نوازش
محبانه چنانست که تا هنگام شرف ملازمت شرف ملاقات
شرف صحبت لازم المسرت و دریافت حضور گرامی و ملاقات سامی
هرگونه مهمی و خدمتی و مطلبی و رجوعی که بود ولاه شد و داشته باشند نشاء
فرمایند اشاره عالی دریغ نفرمایند اعلام کنند اعلام نمایند
انها گردانند که حسب الامکان مهما امکن تقدیم رساند بتفصیل رسانند
زیادت اطناب نمود و مبالغه منبسط نماید ترقب نمود مصدع اوقات
شریف نگردید مصدع نشد کمیت قلم را در عرصه گاه بتکاپوی در نیاورد
ایام بکام و دولت مستدام ایام بکام دوستان باد ایام ایالت
و شوکت و اقبال کامنا باد ایام سیادت و سعادت بمانا باد ایام رافت
و رافت و وزارت بمانا باد ایام محبت و مودت بمانا باد **تعریف بعضی حضرات**
که از زبان خوانین نوشته اعتماد الدوله نواب مستطاب قدسی
القاب سیادت و وزارت و عظمت مرتبت شوکت و حشمت و جلالت
منقبت نصفت و معدلت و ابهت منزلت رافت و عطوفت و مکرمت
شعار گردون اقتدار خورشید اشتهار ایران مدار سلطان العلمائی

عالیجاهی مدظله العالی اعتماد الدوله العلیه العالیه السلطانیه مؤتمن
السلطنه البهیه الخاقانیه **سپهسالار** عالیحضرت سامی رتبت
معالی منزلت ایالت و شوکت و حشمت و اقبال پناه عظمت و جلالت
و ابهت دستگاه نباهت و شهامت و بسالت انتباه رافت
و عطوفت و محبت اکتناه صداقت و مودت شعار عالیجاهی
رکن السلطنه العلیه العالیه عضد الخلافه البهیه الزاهره **تعریف**
قورچی باشی و قوللر آقاسی بدستور بعوض رکن السلطنه مقرب الخاقانی
عضد الخلافه السلطانی میباید نوشت **مستوفی الممالک** حضرت
رفعت و معالی پناه عزت و عوالی دستگاه نصفت و ابهت انتباه
عطوفت و مکرمت اکتناه محبت و مودت شعار کریم الاخلاق عمیم
الاشفاق مستوفی الممالک بالاستحقاق **تعریف ناظر بیوتات**
عالیحضرت سامی رتبت معالی منزلت نظارت و رفعت و عطوفت
و مکرمت پناه رافت و شهامت و نباهت دستگاه بسالت
و مناعت و صداقت انتباه محبت و مودت شعار عالیجاهی
مقرب الحضرت العلیه العالیه **مهدیقلی خان** عالیحضرت ایالت

ورافت وعطوفت ومکرمت پناه سطوت ورافت وشهامت
دستگاه مناعت ونباهت وصداقت انتباه محبت ومودت شعار
ملاطفت آثاری مقرب الحضرة العلیة الخاقانیه اقرایف مهتر عالیحضرت
سامی رتبت متعالی منزلت شوکت وحشمت واقبال پناه نصفت
ورافت ومهابت دستگاه عطوفت ومکرمت ومناعت انتباه
شهامت ونباهت اکتناه محبت وصداقت ومودت شعار
ملاطفت واشفاق آثار عالیجاه مقرب الحضرت العلیة العالیت
الخاقانی قاپی مطاعی دیوان بیگی عالیحضرت سامی رتبت
متعالی منزلت نصفت ورافت ومناعت پناه ونباهت وعطوفت
ومکرمت دستگاه رافت ومهابت وصداقت اکتناه محبت ومودت
شعار عالیجاهی مقرب الخاقانی معتمد السلطانی از زبان وزرا
بهرکس نویسند نواب اعتماد الدوله عرضه داشت کمترین بندگان
اخلاص آیین فلان بن رو عرض باریافتگان مجلس شریف عالی ومشرف
گشتگان محفل منیف متعالی میرساند به سپهسالار نواب سلطان
معلی القاب فلکجناب گردون فار خورشید اشتهار ابالت وعظمت

وشوکت واقبال پناه بسالت وسطوت وشجاعت واجلال
دستگاه شهامت ونباهت وحشمت انتباه عدالت ورافت
وشفقت اکتناه عالیجاهی محبان ومخلصان امیدگاه رکن السلطنة
العلیة العالیة الخاقانیة عضد الدولة البهیة السلطانیة خانی منیع
المکانی منبع الاحسانی مدظله العالی مدت ایام ایالته وشوکته
وعظمته وحشمته واقباله وقربه واجلاله الی یوم الدین قوللر اقاسی
وقورچی باشی مخلص بلااشتباه فلان بعد از وظایف دعاگویی
ولوازم ثناخوانی که شیوه مخلصان واعیان صمیمی است
موقف عرض نواب مستطاب معلی القاب فلکجناب ابالت
وشوکت وعظمت واقبال پناه حشمت ومهابت ومنعت واجلال
دستگاه بسالت ونباهت وشهامت انتباه شجاعت وسطوت
ورافت اکتناه عالیجاه محبان واعیان امیدگاه مقرب الحضرت
العلیة العالیة الخاقانیه عضد الدولة الخلافة البهیة السلطانیه
خانی عظیم الشانی منیع المکانی منبع الاحسانی مدظله العالی میرساند
مهتر مخلص ودولتخواه فلان بوسیله ادعیه وافیه مستجابه وثنا

زاکیه مستطابه جذور افزاید خاطر فیض مظاهر عالیحضرت سامی
رتبت منیع منزلت متعالی مرتبت حشمت وشوکت وعظمت
واقبال پناه نصفت وابهت و رافت واجلال دستگاه صداقت
وخلت و عطوفت اکتناه نباهت و مناعت و بسالت انتباه
عالیجاه مقرب الخاقانی معتمد السلطانی آقایی مطاعی ملاذی
استظهاری مدظله السامی ابدت ایام شوکته وحشمته ورافته وفره
واقباله آورده **ناظر بدستور متعهد نظارت اضافه می بد نوشت**
و دیوان بیگی مخلص بلا اشتباه بموقف عرض نواب مستطاب معلی
الالقاب عالیحضرت مقرب الخاقانی معتمد السلطانی میرساند **مستوفی
الممالک** مخلص بلا اشتباه فلان بوسیله ادعیه وافیه خود را
فراباد خاطر فیض مظاهر عالیحضرت سامی رتبت منیع منزلت
رفعت ونصفت وابهت اقبال پناه عزت ونباهت وشهامت
واجلال دستگاه صداقت وخلت ورافت انتباه شفقت ومرحمت
وعطوفت اکتناه مرجع الاعاظم عالیجاهی مجمع مکارم الاخلاق
مستوفی الممالک لارث والاستحقاق **واقعه نویس** عالیحضرت

منیع منزلت رفیع مرتبت وزارت ونجابت واقبال پناه عزت
ونباهت واجلال دستگاه صداقت وخلت ورافت اکتناه
محبت ومودت وعطوفت انتباه عالیجاهی مقرب الخاقانی میرزایی
مطاعی مدظله السامی **بحکما نویسند** عالیحضرت سامی رتبت
منیع منزلت افادت و افاضت و نباهت اقبال پناه حذاقت و حکمت
وابهت واجلال دستگاه شهامت ومناعت وصداقت وخلت
اکتناه شفقت ومرحمت واحسان انتباه عالیجاهی جالینوس الزمانی
بقراط الاوانی مسیح الثانی مقرب الخاقانی مدظله السامی **ضابطه نویس**
عالیحضرت سامی رتبت شرافت ونجابت ووزارت واقبال
پناه عزت ونصفت وابهت واجلال دستگاه صداقت وخلت
ورافت اکتناه محبت ومودت وعطوفت انتباه عالیجاه ملجأ
الاعاظم میرزایی مطاعی مدظله السامی **اوارجه نویس** عالیحضرت
وزارت ورفعت ومعالی پناه عزت ومناعت وعوالی دستگاه
صداقت وخلت ورافت اکتناه محبت ومودت وموالات انتباه
عالیجاه **صاحب توجیه** تعریف آن بدستور اوارجه نویس است

ناظر دفترخانه عالیحضرت وزارت و رفعت و اقبال پناه عزت
و رافت و اجلال دستگاه عطوفت و مناعت و ملاطفت اطوار
اشفاق و الطاف شعار حمیده اطواری مرجع الاعاظمین تعریف
سلطان سروستان عالیحضرت سامی منزلت امارت و حکومت
و اقبال پناه حشمت و ابهت و نصفت و اجلال دستگاه صداقت
و خلت و رافت اکتناه عطوفت و محبت و مودت انتباه عالیجاه
سلطانی رفیع الشانی منیع المکانی منیع الاحسانی مد ظله السامی
سلطان بحرین و دشتستان و بندر عباسی دستور باید نوشت
و دشتستان
و بپادشاه فرنگ چنین نویسند عالیجناب والا رتبت منیع منزلت
سلطنت و شوکت و حشمت پناه نصفت و معدلت و مکرمت دستگاه
زبدة السلاطین العظام المسیحیه قدوة الخواقین الکرام العیسویه اعنی
پادشاه آفتاب کلاه سکندر بارگاه فرمانفرمای انگلیس جعل الله آخره
خیرا من اولیه مغز السلطنة والشوکة والعظمة والاقبال فلان کپتان
نوبند امارت و حکومت پناه شجاعت و بسالت دستگاه سطوت
و هیبت انتباه محبت و مودت اکتناه عمدة الامراء الکبتانیه زبدة الحکام

المسیحیه

المسیحیه تمساح البحر و اسد البر فلان کپتان نوعی دیگر امارت و حکومت
پناه عمدة الامراء المسیحیه و زبدة الحکام العیسویه تمساح البحر فلان
فتحنامه که در بنولا نوشته شده آنکه چون پیوسته از انکشاف مبادی
آفتاب سرور ایام دولت و تباشیر ظهور صبح سعادت الی یومنا
هذا اولیاء دودمان نبوت شان غز و علا و اجناء این خاندان مجد و اعتلا
که سده سنیه اش مقبل شفاه انام و عتبه علیه اش جبهه سای سلاطین
سلاطین ایام است آناً فآناً و یوماً فیوماً از مهب موهبت فضل نامتناهی
و مواد فیوضات حضرت الهی جل شانه مژده بشارت فتح خاص و نوید
مسرت نصرتی افزون از حیز اختصاص منطوق لازم الوثوق
وما النصر الا من عند الله مستفتح و مستنصر ساخته و اعدای
خاکسار بی آب روی دیهار را باشتعال شعله حرمان و التهاب
نوایر نایره خذلان در بیدای سرو تیه مذمت از سحاب سطوت
جلال لا احترقت گداخته بصلابت صیحه قهر فهزموهم باذن الله
در هاویه هلاک سرگردان و استعلای رایات فتح آیات و پرچم اعلام
ظفر فرجام حضرت قرین ابد دولت حقانیت آیین فراز قبه طارم خضرا

و دروازه معارج علیا برافراشته و بالعکس علامات ادبار خصم بدکیش
و مخالف مزور حیله اندیش را ازنگبا انگیخت چون افعال ناموافق و اقبال
ناساعد شان معکوس و نگونسار گشت مصداق انتقال از حسن
اخلاص و خلوص خدامت اختصاص آنکه چون قبل از زمان جلوس
میمنت مانوس نواب همایون بواسطه حرام نمکی آن مردود نابکار روی آن
روسیاه نار جوز دار که ابا عن جد در سلک بندگان این سلسله سنیه
والا و عتبه علیه معلا انتظام داشته بجهة شقاوت جبلی که سرانجام
مقتضای حدیث صحیح الشقی شقی فی الازل است متمنی مرام مسلوک خود آمد
مراعات حقیقت و حقانیت مذهب حق ائمه اثنا عشر و رعایت
حقوق سلسله سنیه صفویه جنت مکان انوار القدسیه الجلیله را کان
لم یکن انگاشته طی مراسم سلوک حقیقت القدم جحود و انکار داشته
منتهای فطرت اصلی در سلک ملاعین سنیه هند ولایه انتظام یافته
بی نزاع و جدال و مخاصمه ولایت قندهار و زمین داور را به متصدیان
والی هندوستان تسلیم نموده بنابرآنکه ولایات مذکوره از قدیم
الایام الی الآن در تحت تصرف اولیای دولت قاهره مضبوط و مربوط

بوده در اوان جلوس کلاه گوشه دیهیم شاهی از فرق فرقدسای و زیب
جهان پیرای آرایش و سرافرازی یافته حوصله غیرت شاهنشاهی متحمل این
معنی نیامده که دست از ولایت موروث باز داشته بتصرف غیری
گذارد و نامتنازعین در مقام مماشات در آمده باستظهار توسل
و اعتصام بحبل المتین عنایت و موهبت حضرت رب العالمین و تمسک
بعروة الوثقی استمداد و استعانت از باطن فیض مواطن حضرات
ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین نموده با افواج جیوش
نصرت نیوش عازم آن ولایت گردیده و بتاییدات حضرت خالق
الارضین و السموات مصدوقه کریمه وَاللهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ موید آمده
بعد از تمادی ایام محاصره مهم مقابله و مقاتله قرار یافته مضمون
صداقت مشحون نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ اهتزاز نسایم فیروزی
از میامن اقبال و بهروزی بر پرچم رایات ظفر آیات اهل حق وزیده
حقیقت غلبة الحق علی الباطل زمانی غیر بعید فتوحی و نصرتی قریب
از مکمن غیب بمنصه ظهور پیوسته و اکثر آن مخاذیل وباء طینت طعمه
شمشیر خونبار شیر شکار جان نثار بهرام خوی رزم جوی گردیده حسب الاعظام

طریق ادار البوار پیش گرفته بمقر اصلی شتافته شد و بقیة السیف امان خواه
از مقتضیات مروت فطری و جبلی که از لوازم این دودمان عالی بنیانست
بکمال کرم ذاتی بهمراحمت مال و جانی سلامت بی سامت رخصت
انصراف بمجاح ذارزانی فرموده و ولایت مذکور را از قید تصرف
ایشان مستخلص کردانید والحالة هذه بازا آن بی سعادت سعادت
آیین احمق والی مذکور را بانجار نخوت و پندار در کاخ دماغ و کاسه
سر بی مغز تهی از شعور و خرد استیلا یافته بار تسام خیالات مرسومه
و انصاد بر موهمات موهومه و تسویلات خام که لازمه طباع عزدیه مجانین
مبهوت که بمثابه نسج العناکب بی ثبات و ثبوتست داعیه بختن سودای
گرفتن ولایت زمین داور و قندهار در خاطر قرار داده و بموجب
شمه اصلی باغوای وساوس مطعون آبی و استکبار از در استبداد و استکبار
در آمده باستظهار خزای موفور و جنود نامحصور و بوفور زاد و ایدا و استقلال
و استعداد و اسباب و کثرت احمال و اثقال حواشی مغز رکرده مع
لک و کرو رغرمت محاصره ولایات مذکور مصمم و مستظهر دار اشکوه را که
از شداولاد حوذ تصور دارد و سردار و سپهسالار بخت شعار نموده

وازلطایف وارادت قدرت باداعی مصدوقه **كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ**
غَلَبَت كَثِيرَةً غافل و ذاهل که فتح و نصرت موقوف بعنایت و موهبت
حضرت وهاب بی صلب است نه بافزونی عدد و عدت چون همواره
استظهار این دودمان بتوکل و توسل بحضرت واهب الصور و استمداد
از معاونت حضرت ائمه معصومین بوده است و پیوسته از حسن این نیت
خیر امنیت ملتمسات مرام نیکویی انجام گردیده اند بموجب الولد الحر
یقتدی بابائه الغر نواب همایون را همین شیوه منظور و ملحوظ است
که بر اجنبار رسوم مستحسنه آبا کرام اقدام نماید بعد از اتیان آن اخبار
بمسامع بار یافتگان سرادقات جاه و جلال اندیشمند مانده اعتصام
بحبل المتین دودمان علیین و ظاهری نموده با دل قوی و خاطر فیح رفع
افساد و اشرار ایشان را پیش نهاد خاطر خطیر و نصب العین ضمیر الهام
پذیر ساخته ایالت و شوکت پناه عظمت و جلالت دستگاه نباهت
و سطوت انتباه عالیجاه زبنا للایالة والشوکة والجلالة والعز و الاقبال
علیقلی خان سپهسالار ایران و بیگلربیگی کل آذربایجان را مقدمه الجیش
گردانیده و اهالی آن ولایت روانه فرموده و امرای عظام با سپاهی

افزون از حیز حصر و شمار و عساکر ظفر آیین نصرت شعار با لشکرهای آراسته
از مردان کار و دلیران نامدار بسته کارزار متعاقب ایشان کوچ بر کوچ
متوجه آن ولایت گردیده بعد از تقارب الفتین و تلاقی جمعین اجتماع
و افراختن محاربه برخ نمود که بهرام خون آشام در قرنها فرو بسته دیده
و خورشید جهانگیر در هیچ زمان نظیرش نشنیده میدان کارزار
از صدمه و صلابت گردان کینه گذار و تلاطم رستخیز گیرودار از موج
خون گردان لشکر نمونه بحر اخضر و قلزم بی معبر گردیده نهنگ شمشیر آن
شیران سفینه حیات مبارزان بدم درکشید و دشت معرکه از سطوت
مبارزان خونخوار خنجر گذار آشوب زلزلة الساعة شیء عظیم آشکارا
کرده نقد بقای فارسان میدان گیتی را از مخزن حیات قبضه قارون
مختفی میساخت و از تموج لجه فواج خون رزمگاه میدان شبیه محیط
و عمان گردیده جز ماهی ساعد و ساق دلیران در گران نمی آمد شیر شمشیر
از خونخواری نمی آسود و عقاب تیر مبارزان جز از جگر بددلان طعمه
نمی ربود افعی رمح گردان جز بر دوش سماک رامح سر فرو دنمی آورد و اژدهای
کمند شیر صولتان جز بر بال و دوش ضحاک طینتان نمی پیچید قرب یکشبانه

روز نایره قتال و جدال افروخته خرمن حیات دوست و دشمن را یکباره
میسوخت **شعر** ز خون سواران هند و سپاه ٭ که شد ریخته اندر آن
رزمگاه ٭ جهان سر بسر همچو دریا نمود ٭ نهنگ اندر آن بحر شمشیر بود ٭
عاقبت الامر از مهب موهبت باری النسم نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات
نصرت آیات اهل حق وزیده علامات ادبار شعار خصم باطل کوش
بدکیش منخفض و نگونسار گردید و سروش الهام غیب که معرا از غوض
ریب است ترانه این نوای فرح افزای مترنم شد که **شعر** صبح ظفر
از مشرق امید بر آمد ٭ اصحاب غرض را شب سودا بسر آمد
بعد از ورود این عطیه عظمی و موهبت کبری مبارزان مجاهد اعدای
حاسد را تعاقب نموده چهار پنج منزل از عقب تاخته مهم ایشان را حسب
دلخواه خود ساخته سالما غانما در طلب چتر و اورنگ فلک فرهنگ
آسایش و آرامش یافتند و نواب همایون هر یک از امرای عظام
و خوانین کرام که در معرکه جهاد و یکجهتی و صوفیگری و یکرنگی به منصه ظهور
رسانیده بودند بقدر قابلیت و استعمال مواد الطاف موهبت
شاهی و معطوف اعطاف شاهنشاهی کرده اینجا بمزید اصطناعات

وازدیاد اصطناعات سرافرازی بخشید وحضرت واهب المواهب
درازاء این موهبت ومکرمت سجدات شکر بتقدیم رسانید بنابراین مقرر
فرمودیم که غازیان وصوفیان ویکجهتان ومنتسبان این دودمان
که در سلک خدام این سلسلهٔ علیه انتظام دارند هر کس بقدر المراتب
در ممالک محروسه پیرایهٔ حضور ترتیب نموده بعد از مراسم حمد الهی
ودعای دوام دولت روزافزون نواب همایون شاهی متفقد احوال
کافهٔ برایا وقاطبهٔ رعایا کما یحب وینبغی اهتمام تمام لازم شمرند ودرین
باب قدغن دانسته در عهده شناسند جواب رقعه رشحات فایض
البرکات مکرمت واحسان ونفحات کثیر الفیوضات موهبت وامتنان
که در ریاض خاطر شکفتگی غایت مترشح شده بود ودر بهترین زمانی وشریفترین اوانی
شرف وصول وشرافت نزول ارزانی داشته از فیضان وصول میمنت
موصول آن روضهٔ خاطر مهرآگین نضارت تازه وخضارت بی
اندازه دریافته نهال برومند امانی وآمال میوه‌های لذیذ دلپذیر مراد
ومرام مثمر وبارور گردید شرحی که درباب معتقد انشا در طی صحیفهٔ مودت
افضا املا فرموده بودند چون مدتی مدید وقرنی بعید بود که نهال

گلشن انشاد در بوستان طبیعت مخلصان بی ریا بترکتازی خزان
لسان وعرصهٔ روزگار بی برگ ونوا شده مستفیض از رشحات سحاب
صاحب ولئی نگردیده بود وغنچهٔ گلبن املا بواسطهٔ کجروی فرزین سپهر
دوار نوبرنو گره گشته بنسیم عنبرشمیم ذی شوکتی متبسم نشده وهرچند
اسب امید در میدان سعی می‌تاخت که بصولجان توفیق گوی سبقت
از امثال واقران باید ربود پیاده وسرگردان در چل بند دوران وشاه
مات عرصهٔ روزگار حیران بود تا آنکه رخ امید بآستان اقبال
پاسبان والی علی الاطلاق آورده بود فانظروا الی آثار
رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها نهال وغنچهٔ
امید سرسبزی وشگفتگی از سر گرفته بود وبوسیلهٔ مرشدان مسالک هدایت
از مهالک عواقب خلاص یافته بسر منزل کمال وبامداد آن هادی
گمگشتگان بوادی سلوک ومتعطشان فیافی ظلل منهل زلال وصال
رسید وبنسیم عاطفت وفیض سحاب مکرمت نهال گلبن مقصود خضارت
ونضارت داده مجدد طراوت پذیر گردید وبکما هست که در خدمت نواب
خدایگانی سرسبز ومنور غنچهٔ مشتاق بنسیم خدمتی شگفتگی قسمت

نشده و از عالم انبساط که مرتب بر اطلاع کیفیت حالات مرهون
عقده النفاقی مانده چه کمان ترک خدمت میتوان کرد امید که سر رشته
آشنایی و وداد چون رابطه ایام ولیالی نظام کبرد و سلسله دوستی
و اتحاد چون عقد پروین انتظام پذیرد رقعه دیگر چون ضابطه نویس
قضا و قدر در تحت مفرده حیات این مخلص استهام در حرف اول
آنچه راحت بر حشو نهاده و محنت ببار آورده و در حرف ثانی
در دفعه اول حاصل جمیع اوقات که ندامت و عصیانست بد
بابت کتابت نموده و بعد از المقرر ندامت را منها نموده نتیجه آنکه
در دفعه ثانی ابواب جمع شود و عصیانی که گنجایش منها بعده د بعده
ثم بعده و ثم بعده دارد چیزی وضع نکرده معضلا در بدن نوشته
و ندامت در دفع ابواب جمع نموده اند که امکان المقرر و المقرر ندارد
و در ضمن ذلک بعد از جمیع حیات که حاصل آن عصیان ندامت است
و اتباع عصیان که در روزنامچه اعمال ابواب جمع شده چیزی دیگر
بشرح منظور نداشته اند و با وجود اینمقدمات قلیلی نقد حیات
و جنس هستی کلی محنت بباقی آورده اند هر چند ملاحظه میکند و توجه

می نماید که اگر باقی عمر را بعد از این صرف حسنات نماید که إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ تدارک شود و فاضل عصیانی که در روزنامچه
اعمال ثبت شده نمی نماید و واهمه دارد که مبادا مشرف کارخانه علم
بزرگ ارباب التجاوز سرکار لایزال برا جلا و مجری و تصدیق رسانیده
بقلم مستوفی تقاضا دهند که يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ جواب آنرا خواهند
لهذا پیش نهاد خاطر آنست که دست از امور دنیوی کوتاه نموده
در کنج عزلت بعبادت واهب بی منت عز اسمه اشتغال نماید تا که
در باقی حیات اگر تحصیل حسنه شود بعوض عصیانی که در روزنامچه
اعمال ابواب جمع شده بخرج مجری داشته در هنگامی که محصل اجل
آید بقدر امکان دست پا زده شاید بعض از عصیان از موجب
آیه سابقه از حشو جمع وضع نماید و آنچه از وضع عن الحشو باقی آید التماس
نماید که محرران کرام الکاتبین در تنخواه باقی بواسطه وجه غیر مسموعه نویسند
شاید که واهب بسیار بخش اندک پذیر بعبادت قلیل عصیان کثیر این بنده
مقر بالتقصیر را عفو نماید امید وار چنانست که آن هادی مضلین این
بیاده سرگشته بادیه ندامت را از شادمات عرصه روزگار عفو رسانند

محنت این چرخ دوار نجات داده مرخص ساخته راکب اسب امید بار زند
کرزخ امیدواری بدرگاه قادر لایزال آورده در تدارک ایام ماضی
بعبادت واهب العطایا مشغول کرد و شاید که قادر بسیار بخش
اندک پذیر بدین سبب قلم عفو بر جریده اعمال این گناهکار کشیده
از مهالک عوائق نجات داده منهل زلال مغفرت رساند بفضل کرم
آن هادی وادی ضلالت این سرگشته فیافی امید را بسر منزل مراد
رساند بدین سبب همین منت خواهد ساخت والامر العالی
منکم ابدا **نوعی دیگر** رب کما جعلته هادیا الی طریق الرشاد و مهدیا
فی نهج الحق والسداد رب اجعلنی مخلد ظلال ارشاده و مراحم انعامه الی
یوم التناد عرضداشت کمترین غلامان فلان بذروه عرض میرساند که

هرچند چه ذره بی راه و روی ... کو خویش را وجود دهد پیش آفتاب
تا در هوای و کند عرض حال خویش ... از فیض عام او بنگر روشنی و تاب

چون درین وقت از کعبه ارباب غرض را دها الله تعالی فی قلوبهم مرض طبع سلیم
این بنده بر جاده ادب مستقیم انحراف و اعراض نموده اگر چه چشم
داشت که آن عالیجناب بحقیقت رسیده تفحص و تجسس نموده سخن

دشمنان درباره بندگان صادق نشنوند و بعد از صدق و کذب آن
هرچه رای عالی اقتضا نماید عمل فرمایند از ضعف طالع بنیم این التفات
از کاشف اشفاق آن هادی علی الاطلاق بر نهال آرزوی این ذره بی‌پا
و روی نوز بیده و در ایام ملازمت چون مبلغ کلی قرض بهم رسانیده
بمنزل کمترین مبایعه شرطیه بعضی اشغال یافته و جایی که ساکن شود
را میسر نیست و مبلغی هر روز بجهت معاش متاهلان در کار است و ادا
آنست که تا دو سه روزه حیات با هیبت نوعی نماید که ادای قرض
خود نماید امیدوار است که اگر در ایام خدمت بنا بر ضعف جبلی که
خلق الانسان ضعیفا جریمه صادر شده باشد بایادی مراحم
و عنایات ماحی جرایم این تجبر کرده‌اند ... از جرم و خطایی که غلط عرض شده
گر عفو کنی از کرمت آن پاینست ... مقرر فرمایند که چون کمترین جرمی
بدیوان دادنی ندارد مستحفظان شوارع بندر عباسی مبلغ این فقیر
جبر نشده گذارند که کمترین بهر جا که خواهد رود بانی حاکمند **رقعه**
مطلوب نوشته دل شب بخیال یار گرم گله شد ... در گریه فتاد چون
تنک حوصله شد ... از بس اشتیاق هم دو شک ... پای مژه از قطره زدن



آلبه شد میداند که تا چند شب ظلمانی ماه رخان از دیده اشک خونی

بر چهره ارغوانی ریزد و فلک غدار تا کی خاک غم و اندوه فراق قمر

طلعتان بر فرق نامرادان مستمندان بیزد دور ایام مفارقت احباب

دیده که اقتباس نور از چهره ماه رخان مینمود در بادیه خافیه دوری

بمرض تاریکی مبتلا گردیده در شارع امید وصال یوسف صورتان یعقوب صفت

طریق **وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ** پذیرفته اگر با مبدا انکه هر

فراقی را وصالی در عقب و هر ظلمتی را نوری مترادفست و مضمون این

مقال که از لسان لعیب نقال این غریب مهجور آمده که ٭ دور گردون

گر دو روزی بر مراد ما نرفت ٭ دایما یکسان نباشد کار دوران غم مخور ٭

این دل شوریده حالت به شود دل بد مکن ٭ وین سر شوریده باز آید بسامان غم مخور

می بود تخته جان که از هجران شارع حیات این مستمندان در بازار ممات

بتاراج حادثات داده بود ٭ مرا امید وصال تو زنده میدارد ٭ و گرنه صدرهم

از هجر تست بیم هلاک ٭ پیوسته از حضرت بی نیاز جلت قدرته مسئلت میکند که

سببی که متضمن حصول صحبت لازم المسرت آن سرو جویبار زندگانی آن

ماه آسمان محبوبی بوده باشد از پرده غیب بمنصه ظهور رسیده التقا

لقای آن ماه طلعت خورشید اعتلا بزودی روزی گردیده و دیده رمد

هجران احتجاب کشیده را بنور جمال آن نیکو خصال منور گرداند **بیت**

یارب این آرزوی من چه خوش است ٭ تو بدین آرزو مرا برسان

بمنه وجوده **نوعی دیگر** بعد از عرض نیازمندی که محرک سلسله محبت

و ودادست مرفوع رای عالم آرا و مکشوف ضمیر منیر آفتاب ضیای

آن نور دیده فقرا میگرداند که حالا مدتیست که از حاشیه مجلس شرف

دور افتاده و در بادیه فراق سرگردان گردیده مجبا نرا به پیامی سرور

نفرموده اند ٭ مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند ٭ چشم داشت این

محب از آن قبله حقیقی چنانست که بخلاف گذشته مهجور را از حاشیه

خاطر فیض مظاهر محو و منسی نفرموده اگر توانند گاهی به پیامی دل ها

شاد نمایند که آن نامه را تعویذ دل سوخته محبت آگین و تفریح دل

مشتاق آیین کرده اند طول مقال باعث صداع است باد اطناب نموده عالم بود

تمام خطه ای که ما را طریق هجر نمود

امید هست که آسان کند ره وصال

تحریرا فی شهر ...



